

# نشن

بمنی کیمکان

شہزادو دوستی دو زن کرد

حسنه لبرنار سفر تاریخی علیا حضرت

Ketabton.com

آغاز مراسم انتخاب

شوهر نمونه سال



کیوان قشک و آراسته شنخیست و برآزگی شامیس افزایش

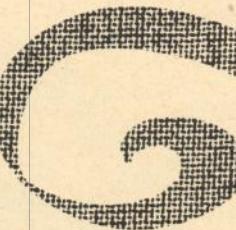
# کیوان قشک و آراسته با تاافت

Schwarzkopf

تیکلی

تاافت تورنامنی موی سر





## آغاز دومین دوره مسابقه انتخاب:

# شوهر نمونه سال!

وازنه قلب میتواند بگوید: «این مرد مرآ خوشبخت کرده است! این مرد همان گمدهای بود که سالها در بی او میگشتم! این مرد، یاک مرد واقعی است!». می‌پسندید که شوهر نمونه سال بودن چنانچه دشوار نیست، زیرا در این مسابقه، تنها عواملی که در ترازوی قضاآوت سیک و سنتین میشود، عوامل معنوی، فلی و مهر و عاطفه و انسانیت است. آیا چنین مردانی در ایران هستند؟ بای، فراوان! .... هستند و فراوان هستند مردانی که همسران آنها، بعداز دهال و بیست سال زندگی، هنوز عاشقانه آنان را دوست دارند. هستند مردانی که فداکاری و گفتار آنها در برابر همسر و فرزندانشان به افسانه‌ها بیشتر شیوه است. این مردها، این شوهرهای نمونه را همه‌جا میتوانند بگشته، زیرا کاملاً مشترک آنها آن شعله خوشبختی است که در پیشمان خودشان نیز میدرخدند.

بلای شوهر خوب، نه تنها همسر و کودکان خود را خوشبخت میسازد، بلکه خود نیز خوشبخت است. زنانی را می‌پسندیم که در دشوارترین لحظات زندگی، لبخند و امید را از دست نداده‌اند. راز خنده و امیدواری اینان چیست؟ وقتی یاً صحبت شان بشنیدن. در لایای سخنانشان این راز بزرگ را کشف خواهید کرد: «درست است که بچشم مرض است، درست است که اسلام توپانیم بکثار دریا بروم، درست است که اکار و باران چندان خوب نیست، اما خدارا شکر، آری خداشکر کشوهای خوبی دارم!».

مادر جستجوی شوهری هستیم که چنین احساسی، چنین امید و مقاومت و سعادتی به همسر خوش بیشتر! آیا چنین مردانی داریم؟ بلای، فراوان! و شاید که شوهر نمونه سال، همسر خود شما باشد! شاید که شوهر نمونه سال، پدر خود شما باشد!

«زنیرو» که همواره سعی داشته است بر جسته - ترین چهره‌های زندگی و جامعه‌را از هر طبقه بمردم معرفی کند، در انتخاب شوهر نمونه سال، مخصوصاً یک قصد اصلی دارد: تشرک و سیاستگاری از مردانی که با رفتار پقیه در صفحه ۹۶

شوهر نمونه سال کسی است که می‌گوید: زندگی زناشوئی یک اتحاد مقدس است. یک شراکت و رفاقت جاودانه است - یک فدایکاری برای بهتر زیستن است.

باز هم در حست و جوی شوهر نمونه سال هستیم! .... باز هم در حست و جوی شوهری هستیم خوشبخت، کاملاً خوشبخت که محیطی شاد و آرام و انسانی برای همسر و فرزندان خود بوجود آورده، و آنان را نیز خوشبخت ساخته است. آغاز دومین دوره مسابقه «شوهر سال» را از امروز، از همین لحظه اعلام می‌کنیم!

«شوهر نمونه سال» کیست؟ ... شوهر نمونه سال، از یک نظر بیچوجه مردی فوق العاده نیست: نه خوشگل نه تر و تمند، نه مردی که هرچه زنش فرعان میدهد، اطاعت میکند، و نه مردی که هر چه زنش میخواهد برای او میخرد! ... او یک «بابای نازناری» نیست که بندۀ بجهه‌های خودش باشد، و هرچه آنها میخواهند عمل کنند. نه! شوهر نمونه سال، همسری است روشنگر و دوراندیش که به خوشبختی حال و سعادت آینده همسر و کودکان خود میاندشد. او مردی است که بیمان و سوگند متفاس عقد و ازدواج و وفاداری را هرگز فراموش نمیکند.

شوهر نمونه سال، یک پدر خوب و مهربان، یک همسر خوش قلب و صمیمی و دلسوز است. در یک کلام شوهر نمونه سال مردی است که همسر او، بدون تصادف،

از رضائیه تا تهران

دباله رپر تا از سفر خاطر انگیز  
شهبانو به آذربایجان غربی

پیزرنی ۱۱۰ ساله به شهبانو گفت:

# وقتی بتهران رفتی سلام مرا بشاه برسان!

شده ... بیاد یک ضرب المثل عمیق فرانسوی افadem : «یکی برای همه ، همه برای یکی !» شهبانو سوار اتومبیل روباز شدند و جمعتی که در دو طرف خیابان استاده بود بدنبال استکورت میدویدوند ... میدویدوند و هیچکس و هیچ قدرتی جلوه دار مردم نبود . عدهای فریاد می زدند :

«خدا این زن را حفظ کرد !  
چند لحظه ای شهبانو را ندیدیم . کسی برای عرضه دادن جلو پریده بود ....  
برای اینها نگاهان ترمر کرده بود و شهبانو به ته ماشین اتفاده بودند . سر استاندار اسکورت نیز محکم به اتومبیل دیگری زدند . همه اینها با خاطر آن بود که کسی برای دادن عرضه خود را جلو سیر اتومبیل اراده نبود .

شهبانو از روی صندلی اتومبیل بلند شدند و دوباره در جای خود فرار گرفتند: یک زن قوی هیکل جلو پریده و دست شهبانو را گرفته بود و باصرار بطرخ خود می کشید . سکنی اندام شهبانو بطرخ زمین بود . زن دست بردار نبود و میگفت:

شهبانو ! بخانه من بیا و مهمان من باش !

در نقده پیزرن ۱۱۰ ساله ای از شهبانو پرسید : «تریف میرید تهران ؟» شهبانو فرمودند : «نه میروم رضائیه !» پیزرن بسادگی گفت : «وقتی بتهران رفته ، سلام هر بشاه برسان !» از نقده تاریخی ۵۳ کیلومتر راه خاکی در پیش داریم . شهبانو در قرقه «معدنیار» باصرار سپاهی پیداشت آن قرقه از مرکز درعایی آن قرقه دیدند . راه طولانی شهبانو را خسته کرده و لیهایشان خشک شده بود . یک لیوان آب خواستند و خوردند . و دوباره برای افادیم . خدا میداند که آنهمه جمعیت از کجا آمدند بود .

امروز در رضائیه هیچکس درخانه نماینده است ، جز مرضی ها و پیر نهای زمین گیر !» در دو طرف خیابان جای سوزن اندخن نبود .

همه شهبانو را میخواستند . انتکار که همه آرزو های مردم در وجود شهبانو جمع خواندنی :

«یکی برای همه ، همه برای یکی !»

شاید سفر تاریخی شهبانو را به آذربایجان غربی و گردستان در این جمله عمیق بتوان خلاصه کرد . سفری که در آن یانوی اول میهن ما ، با گمنام ترین زن روستائی صمیمانه صحبت میکرد ، و از محقر آن ترین کلبه دهقان دیدن میکرد . در این سفر ، همه دردمدان ، نیازمندان و حتی بیماران ، دست بسوی شهبانو دراز کرده بودند ، و تنها از او در مسان درد خسود را میخواستند . برخی از جلوه های فراموش نشدنی این سفر پر افتخار را در شماره گذشته خواند ، و اینک دنباله این سفر نامه خواندنی :

ناگهان زنی جلو اتو مبیل پرید و در حالیکه دستهای شهبانو را محکم در دست گرفته بود با لحن ملتمنسانه میگفت :  
**- نمیزارم برمی باید  
بخانه من بیائی و میهمان  
من باشی !**

**دختر چلاقی عریضه خود  
را لای دوتا گل کوکب  
گذاشته بود و زنی دیگر  
عریضه اش را بایک دانه  
سبب سرخ تقدیم شهبانو  
کرد.**

یک زن جلو دوید تا عریضه بدهد



دیرتر : منصوده پیرنیا

عکسها از: باقی‌ر افغان



«اینهمه راه او مدنی نمی‌زارم نزی ،  
باید بخانه من بیانی و میهمان من باشی!»  
همه ما از این استقبال پرشور بخود  
می‌زیدیم و هیچکس بفکر خودش بود.  
از دور تگاهان شهبانو را می‌باشد .  
جعیت بطرف آتوییل هجوم میبرد ، همه  
دست شهبانو را می‌طلبند . کم کم بیدان  
شیخ زدیک شدید . شهبانو برای جوابگوئی  
به احساسات مردم در ایوان کاخ استانداری  
ظاهر شدند و برای مردم دست تکان دادند.  
میکروفن خراب شده بود و صدایشان  
بگوش مردم نمیرسید . اما از تکان  
دادن دست و از حرکاتشان فهمیدیم که  
میگویند : «مشکرم ! مشکرم از همه  
میهمان نوازه ایتان !»

از ساعت ۵ برنامه ها شروع شد و  
افتتاح تلویزیون رضاییه اولین برنامه بود  
و تا ساعت ۸ بعد از ظهر شهبانو، برنامه  
دیگر داشتند . مردم می‌خواستند عرضه  
بدهند . شهبانو به دو نفر از همراهان

**لطفاً ورق بزنید**

شهبانو به بعضی از قراء و آبادی ها با همکوپتر میرفتند - آقای علم وزیر دربار  
شاھنشاهی و فرمانده لشکر غرب در الترام رکاب هستند.

یک دختر خردسال مورد محبت قرار می‌گیرد.

یک روستائی شکایتی دارد





این دختر افیج را بهتران فرستادند تا شاید معالجه شود



کودکی دست بگردن شهبانو انداخته و ایشان را می‌بود



مادر جوانی با شهبانو در دل می‌کند

**سیب‌های سرخ برای شهبانو!**

اکنون به شاهپور شهر تازه و نوساخته رسیده بودیم . نمیدانم چرا شهبانو میگزیند و با باک دستمال کاغذی اشکهایش را از گونه پاک میگردند . لحظه‌ای بعد دخترک را دیدم : دختری که شهبانو را بگزید انداخته بود . اشنی ریابه بود . دختر «شیخ محمود» دستفروش است . بازده سال دارد و فلاح شده . مادرش چهار سال قبل فوت کرد . دخترک روی زمین کار خیابان نشسته بود و چوبستی‌هاش را در کارکش گذاشته بود . تا شهبانو را بید لشکان‌تکان جاو آمد و عرضه‌اش را که لای دوتاگل کوک گذاشته بود ، به شهبانو داد . شهبانو گفتند : «از بدرز اجازه نگیرید او را ببرید تهران ». بدرز هم کم کیند ! براستی که اینروزها هر کسی سر را شهبانو قرار بگیرد شان آورده است ! در شاهپور سوار اتوبویل شدیم ....

بقیه در صفحه ۹۵

کاری بدهید که بتوانم شکم هفت سر عائلهام را سیر کنم و از این درد نجات بیداکنم ! شهبانو دستور کمک دادند . امسروز پنج روز است که شهبانو را گرفت و آفراد می‌بودند و من قدرات اشکش را روی دست شهبانو دور است . یک مکالمه تلقنی و شبدن میدیدم ، هردو شگاه اشک آلو بود . دخترک شهبانو خوشحال بود که اتگار همه دنیارا باو داده‌اند .

بچه‌هاست : رضا جون من مردهای با قدرتی را بدم که خیر به بدنشان فرو میگردند و هیچ نمیگفتند و ولیعهد میگوید : «خوش بحالت مامان !»

بعد نوبت صحبت با مامان بزرگ

رسید : «مامان بزرگ ! من دشی ترا

توی تلویزیون بدم . راستی آن پسر

کوچک‌ولو پایش چی شده بود ؟»

خانم دیبا جواب میدهد :

«شیطانی کرده بود و از درخت بالا

رفته بود و بعد پرت شده بود و پایش

شکسته بود !»

اسکورت آماده حرکت بود که شهبانو چشمش باین دختر افتاد و گفتند : «بیا جلو !» دخترک دستش را از پنجه اتویبل بداخل برد و دست شهبانو را گرفت و آفراد می‌بودند و من قدرات اشکش را روی دست شهبانو دیدم ، هردو شگاه اشک آلو بود . دخترک شهبانو خوشحال بود که اتگار همه دنیارا باو داده‌اند .

زنان اصرار داشت که من عرضه‌اش را بدم شهبانو براسانم . وقی میخواست عرضه را بده ، به زبان آذری‌جانی و هیچ نمیگفتند : «آلاه اونی بیزه‌چوخ گورمیں !»

یعنی : (خدا او را از ما نگیرد) ولی

نهووش برای اهل زبان دلشتر از

ایست . شهبانو اجازه دادند که عرضه‌هارا

باز کنیم و خواهیم ، عرضه این زن را

باز کردم نوشتند بود : «کیسه‌کش حمام

همتم . شش تا پبه دارم و شوه‌مورشکت

شده . پنج سال است که کار میکنم و

روزی سه تومان دریابارم . پایهایم توی

آب بوسیده و استخوان‌ایه خشکیده ! بن

خود یعنی خانم تیمار «هاشمی‌نژاد» و خانم «خریبه علم» دستور دادند : «روی جیب رو باز بشینید و از دو طرف خیابان حرکت کنید و عرضه‌های مردم را برای من جمع کنید !»

روز بعد در دیدار از بیمارستان و آموزشگاه بیماری شیر و خورشید شهبانو برسیدند : «عرضه‌نگیرهایم کجا هستند ؟» هرچه اطراف را گشتنی عرضه بگیرهارا نمی‌دیدیم . تکی گفت «هنوز در خیابان‌ها منغول جمع آوری عرضه‌ها هستند !» و بعد فهمیم که آنها در دوروز ۹ هزار عرضه جمع کردند !

در خیابان یک افسر شهربانی از مردم میخواست که برای شهبانو دست بزنند ، شهبانو فرمودند : «لازم نیست مردم را مجبور به دست زدن نکنند اگر دلشان بخواهد خودشان دست بزنند !»

در رضانیه اشکهای آن دختر ۱۷ ساله را هم بیاد می‌آورند . دختری که مدام اشک میریخت و میگفت : « فقط میخواهم بینش ! هیچ چیز دیگر نمیخواهم !»

در رضانیه استقبال از علیا حضرت بی نظر بود .



# «معجزه زندگی

یک مسابقه تازه

## شما چیست؟»

و خواندنی:

از معابد و جنگل‌های حیرت‌انگیز شبه قاره هندوستان!

۲- جانزه برندہ دوم - سفر به عراق!

سفر به کربلا و نجف اشرف!

این سفر، در حقیقت تبریک نقد و حاضر ماست. یکی که باتکای ایمان و خلوص نیتی که داشته معجزه‌ای ناگهانی میسر زندگی او را تغییر داده است... این سفر از خداوند بزرگ و از ارواح مقدسین که در زندگی او معجزه‌ای بید آورده‌اند، با خلوص نیت شکر کرد.

۳- جانزه برندہ سوم - سفر به شیراز!

سفر به زادگاه تمدن و شعر ایران! زادگاه حافظ و سعدی! سفر به تخت جمشید.

\*\*\*

مسابقه جالب و شیرین «معجزه زندگی شما چیست» که در دو شماره گذشته زن روز مطرح شد با استقبال گرم و بی‌نظیر خواندن‌گان گرامی روپرتو گردید بطوریکه در هفته اول بیش از سیصد پرسنخ پاسخ باین مسابقه رسیده است. این تماه هارا بترتیب تاریخ وصول مطالعه و بررسی قرار میدهیم و جالبتران آنها را بتوت چاپ می‌کیم. اینک دو معجزه حیرت‌انگیز...

۴- مهلت مسابقه تا سه ماه است، یعنی تا نوزدهم آبان ماه و جواہی و نامه‌های شما باید تا آن تاریخ حتماً بدلست ما برسد.

۵- اگر مایل باشد، میتوانید عکس خودتان را نیز هر آن مطلعی که میفرستید، برای چاپ ارسال دارید.

آدرس دقیق، و سن - میزان تحسیبات و شغل خودتان را هم فراموش نکنید.

۶- نوشته شما حداقل بیش از یک صفحه زن روز نشود.

۵- روی پاک بنویسید: تهران - خیابان فردوسی - موسسه کیهان - مجله زن روز - (معجزه)

حایزه این مسابقه:

پیشتر مطالبی که به هیات تحریریه زن روز برسد، بتوت باش خود شما، در مجله چاپ خواهد شد.

برای سه‌تا از جالب‌ترین، عجیب‌ترین و استثنای ترین

معجزه زندگی، سه جایزه استثنای هم در نظر گرفته‌ایم که در هفته اول مخصوصاً شرکت کنندگان با هوایپما است

به چند شهر دیدنی و تاریخی از آسیا:

۱- جانزه برندہ اول - سفر به هندوستان

افسانه‌ای! سفر به دهلي و کلکته! و دیداری

معجزه! معجزه!

این کلمه، یک عمر همه مارا و سوشه میکند. کدامیک از ما، پیشگام خطر و گرفتاری، بیماری، تگذستی

یا مصیبت، دست کم چند ساعتی از زندگی مان را درانتظار معجزه تگذرانده‌ایم؟ کدامیک از ما روزی یا چند روزی با دل نکشته و پرشان و نامید روپرسی ایمان و خدای بزرگ نیاورده‌ایم و از او طلب یک معجزه تگذراهیم؟

و اگرتو از شما میخواهیم که معجزه زندگی خودتان را برای هزار خواننده زن روز، از معجزه زندگی

بلی، برای هزار خواننده زن روز، از معجزه زندگی خودتان حرف بزیند، تا همه بدانند که درزندگی لحظات استثنائی، حوادث خوب، و معجزه هم وجود دارد و

میرسد دقایقی که نیروی غیبی ایمان - و دستهای نجات دهدنه و شناختن و ایمان دهنده - از آستین روبا

و نایاوری‌ها بیرون می‌آید و ما را از یک خطر - یک بیماری - یک تاریخی بزرگ نجات می‌بخشد. آری،

همه ما به نیروی رهایی بخش معجزه ایمان داریم.

شایط مسابقه:

۱- ماجراهی که تعریف می‌کنید ممکن است شرح

معجزه‌ای از زندگی خودتان یا از زندگی اقوام و دولتان و آشناشان باشد، اما در هر حال باید حقیقی و واقعی

جالب، استثنای و شیدنی باشد.

## زندگی در غار!

همراه پسریچهای در  
یک جنگل تاریک و  
وحشتناک پاکستان گم  
شده بودم. درنهایت  
نومیدی وانتظار برای  
آمدن مرگ ناگهان  
نجات یافتم.



در زندگی من معجزه های زیادی اتفاق افتاده است و این جالب‌ترین آنهاست

سال ۱۳۴۰ بود و من در گرجی اقامت داشتم. از ایران مرتب برایم پول میفرستادند و مخارج زندگی من از این راه تامین میشد. در خیابان ایرانیم بردم و

کراچی یک آپارتمان سه‌اتاقه به ماهی ۱۵ روپیه اجاره کردند بودم. اثاثه خانه تنها زندگی میکردم و بکسر بجهه نیز کارهای خانه‌ام را انجام میدارم.

یکروز بیول تمام داد و از ایران نیز برایم نرسید. چند روزی سبز کرم چون از بول خبری نشد ناچار دوخته فعالی بزرگ گرانبهای را که از ایران برده بودم بیکی از تجار ایرانی بینه ۷۰۰ روپیه فروختم.

آنچه در خانه بکنی از ایران امنه بود صحبت میکرد که بیخواهد خانه‌ش را میله کند

تازه از ایران آمدند بود صحبت میکرد که بیخواهد خانه‌ش را میله کند و احیاجاً بیکن بیکن بیکن کنم و این از کمی تعارف قبول کرد. صحی روز بعد بقصد انتخاب

میل و اثاثه برای منزل این دوست ایرانی از خانه خارج شدم. از پول‌هایم که خفت اسکناس صد روپیه‌ای بود بک اسکناس صد روپیه‌ای را به مالک

مغازه زیر آپارتمان که بیلی بای بدهکار بیوم دادم و چون بول خرد نداشت قرار شد بقیه بول را دربر گشتن بین بدهد. شش اسکناس صد روپیه دیگر را درسته‌ام گذاشت و رواهه شدم.

بعد از آنکه بجند فروشگاه عیل سرزم ناگهان متوجه شدم که بولها درسته‌ام نیست. درحالی که بندت مضری و ناراحت بودم بجستجوی بولها پرداختم و فیله را

غشایی خانه بیشتر گشته کشی را بازگشتم که ناگهان بیامد آمد که در میهمانی

ش پیش خانه تعریف میکرد که در زندگی راولینینی در بحای بنام «مرشریف» بیزی زندگی میکند که هر کس مشکلی داشته باشد بایو نیاه بیرد

مشکلش به آنی حل می‌شود. همانجا تصمیم گرفتم به خدمات این بیزی برسمو

بدون تردید بغاذهایکه آنکه ام را از آنچه کراهه کرده بودم رفته و از این خواستم که همانزور بفرستند و اثاثه بیرد. بصاحب خانه هم اطلاع دادم که

فردا آپارتمان را خالی خواهه کرد. ضمناً سرمه رفته بیعی هفتاد روپیه را از مغازه زیر آپارتمان دریافت کردم و بیدون مطلعی اثاثه مختص خودرا

جمع آوری و سبته‌بندی کردم و بخانه یکی از دوستان ایرانیم بردم و

با امانت گذاشت.

بقیه درصفحه ۹۱

## آزادی زن یعنی چه؟

## جواب گلی به نامه مهندس فتان

# کفر درس خواندن!

نامه دوم :

## دختران دبیرستان کافرند !!

جان !

دختری هست شانزده ساله که در یکی از شهرستانهای نسبتاً کوچک با خانواده‌ام نزدیگی میکنم. پدرم مردی منحصربه‌شناختگر است که بگویید: «دختر نایاب میشتر از شش کلاس اندیشه‌ای درس خواهد و همیشگر که تو اونست تاباوله‌ای سرمهغای‌های را خواهی و نهاده‌ای بنویس، کافی است، چونکه دیرستان دختر را فاسد نیکنند!!».

من و خواه راهم حتی حق انتخاب یک  
بوست دختر نداریم . حق نداریم بدون مادر  
ما دارد بزرگان تسریخ خیابان بر روی .  
همشیله ای داشت کشش یا جوراب و چادر مشکل  
پوشیدم . اگر کسی در خانه ما کامه بسینما  
ایران بیاورد ، وای بطاش ، چونکه بعفده  
بدرم ، هر کس بسینما رفت ،  
کافر است ! هر کس هم دخترش  
را به دیبرستان فرستاد ، او را  
مدبخت کرده است !

من سیزده ساله بودم که کلاس ششم  
بتدائی را تمام کردم ، و پدرم با وجود  
لرمه و انتساب ، و استغاثه من ، اجازه نداد  
که به تحصیلات ادامه دهم . آنقدر عاشق  
رسانی بودم که ترد در خبر مصایب اینان که در  
کلاس هشتم بود ، درسهای کلاس هشتم را  
عواندم و استخراج دادم و قول شدم . اما  
رسالهای بعد ، چون دیگر کسی نبود که  
من کتاب کند ، هرچه خودم خواهند  
نویستم باید تجدید قول بشم . در عرض  
آن چهارسال ، بیرون مصیبیتی بود خودم را  
کلاس ششم منوطه رسانیدم . خواهارم  
بیز که دوست از من کوچکتر است ، سال  
گذشته وقی کلاس ششم ابتدائی را تمام  
کرد ، بدستور پدرم درخانه بازگشته داد ،

من معمور بدم باو هم درس بدشم . خلا  
روتاییان بیون معلم ، بیون هیچ کنمی  
و سیلای ، پیرجان کندنی است ش و  
وز درخانه درس مخوانیم ، برای اینکه  
ن حتی اگر دربریست هم بیون کتاب باشیم ،  
نجار جهنم میدانم ، ولی خودنام میدانید  
که بیون معلم درس خواندن آسان نیست .  
ن که در دوران ابتدائی همیشه شاگرد  
پول بودم ، دواه می شیش ، قدر از امتحانات  
نشتر که کلاس ، سوم دستان تجدید آورده

تقطیعہ نو جمیعہ ۶

ندانهای مادرم، دوما هر روز بدهم بیناند. اگر بر ایتائی کنک خوردن، یات گلکه هرف بزنه، آنوقت مادرم چنان و خوشبینان کنک میرند که با آخره هسیابها دلشان بحال من بسوزد، اما آنها هم رفته اند ندارند یک کله امتر ارض کنند، چونکه در اینصورت ا باران فخش و ناسازهای مادرم مواجه نمی شوند. مادرم آنقدر فخش داده که حالا بیگر بجهاتی کوچکلویی خانه هم بنم بخش میدهند. خیال نکنید که این مادر، اماده از من است. خیر، او خودش مرد ایندیه، ولی خانه چالد من شده است. این روز رفقار خوش آمیز مادرم ازروزی شروع کرد که دختر بنهام مدن. گفت : « نه مخدن »

همانروز مادرم موهای زیبا  
و بیندرام ایچیگی کردوروسی رنگورونهای  
سرم بست و بهمه میگفت: « این دختر  
کلکت ماست ! ». شیدینی است که همین  
مادرم دادم به سرم فریاد میکند که : « از بیش  
نمیخواهم ، یاک بنده خدا حاضر نیست ترا  
گشیرید ! ». پدرم هم بود کهی از مادرم  
دارد. شب که بخانه میاید ، از ترشی  
نمیبارد ، و با آنکه دادم کارهای  
خانه را انجام میدهم ، بالاخره یک چیزی  
که بانده میکند و مرآ زیر باران مشت ولگد  
گشیرید . مادرم با وجوده ده بجهه ، سال  
سال بجهه میزاید و درس و نوار احاطی

گلی خانم ! بنی رحم کنید و راهی  
بیش بایم تکذابید . آخر من چه گناهی  
کردندام که باید از درس و مدرسه و تقویت  
محروم بمانم ، و دایبه ولله بجههای مادرم  
شوم و کلفت همه کاره خاده ؟ خواهش  
یکیم بیدر و مادر من بگویند که انصاف  
مردoot هم خوب چجزی است ، واز آنها  
بریسید که : آیا راه ورس پدری و مادری

— (امضاء محفوظ)

زندگی درونی، آرزوها و ایده‌آل‌های کمال منطقی و انسانی دخترشان ندارند. نهایاً خیال‌مندی کنندگ و قتن بجهه را بدیناً روشن‌نمودن، همه وظیفه خودرا انجام داده‌اند. نهایاً بایک انسان، مثل یک شیوه‌رو و پیچاران رفتار می‌کنند، و کاملاً طبیعی است که این رفتار دور از انصاف و انسانیت، گاهی تا بی‌تفاس فاجعه مانند پدید می‌آورد. از شما خواهش می‌کنم نخست باین سه نامه از سه ختر توجه کنید:

من لله و پرستار ۹ بچه  
مادرم شده‌ام!

گای خافیم!

شما که اینقدر مهریان هستید خواهش  
کی کنم به درد دل نمهم که دختری هفده ساله  
نمیگویند کوشش کوشش دهد و راه یادا پیدا کنید،  
و چون خودکوهه بخدا دیگر از این زندگی دوزخی  
کارکرد باستخوان ریسیده است.  
رضای خانی  
خدای چند کالمه هم با درود و اعاده های که  
 فقط فکر زندگی خودشان هستند و بدون  
رس از خدا درباره بجهه هایشان بیرحمانه  
علم می کنند حرف بزینید تا شاید کمی  
بپنهان بازتر شوند. گفتنی که من دختری هفده  
ساله هستم و لا بد خیال بی کنید که درس  
میخیامون ، ولی پدرم مرآ از کلاس پنجم  
توسطه بعد ، از مدرسه بیرون آورد  
— گفت —

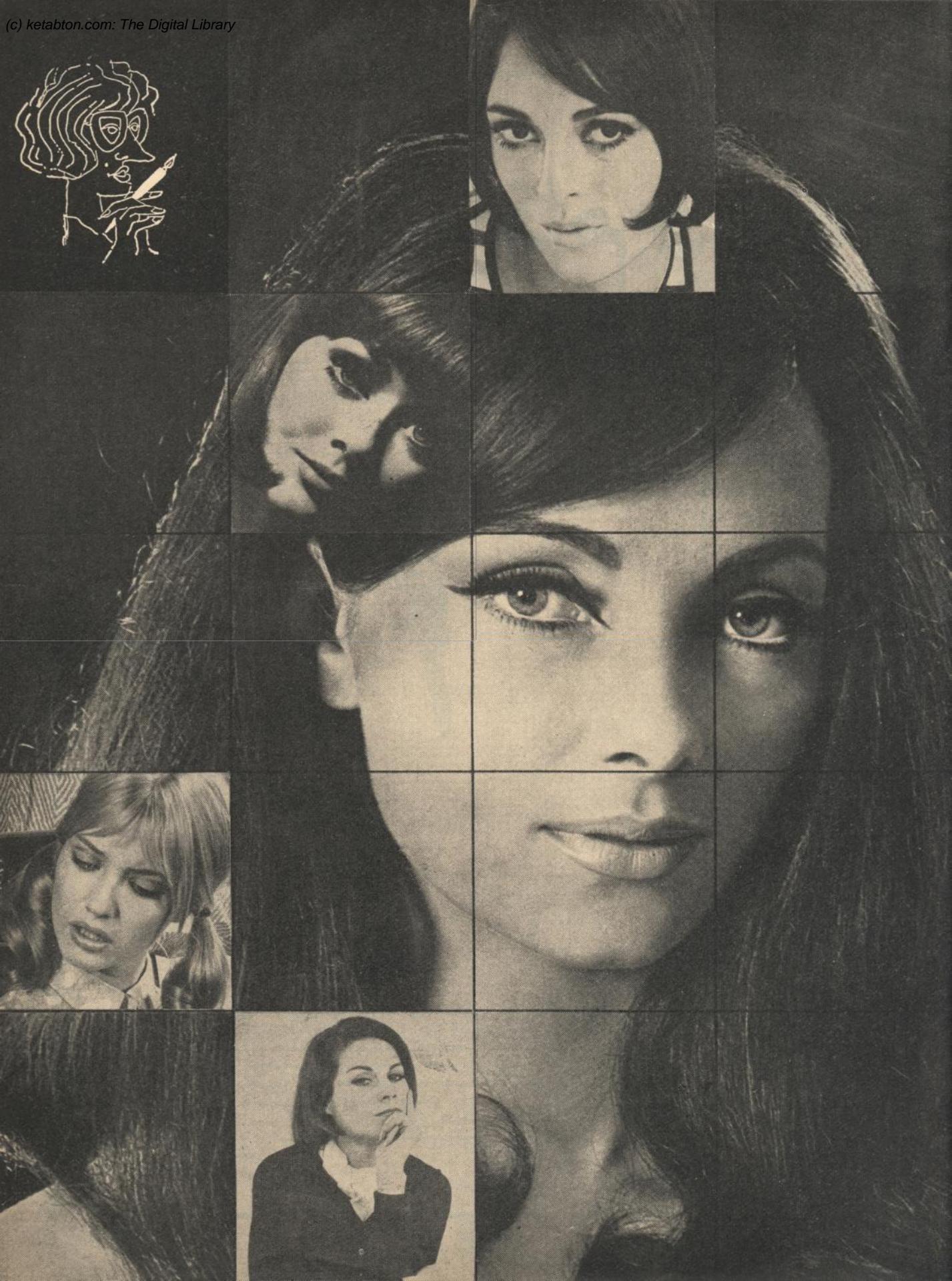
(دختر اگر بیشتر از این درس بخواند، رویش باز میشود!)

خیال کم کید حالا درخانه چه میکنم؟  
نهدام کلقت خانه و لله و بر سر از بجهق  
و نیمقد مادرم که خواهر و برادرهای من  
شستند! مادرم هر روز صحیح در  
خانه را قفل میزند، و خوش شنیدن سیر  
سیاحت و خوشگذرانی پسرم بود، و مر از  
بین زنده قف و نیمقد، در چاره‌واری خانه  
رندانی می‌کند. باور کم مانده است که  
از جیج و داد و شلوغیزهای این نیمقد بجهق  
باشد بشومن. با یک دست گهواره بجهق از این  
اسکان می‌دهم، و با دست دیگر بادکنک دیگری  
باشد من کم، یا یکی دیگر را فلکات  
می‌یابند. از صحیح تاظهر، صدای شیون  
وجیج و فرباد و گرمه این بجهقا، گوش  
را کمر می‌کند، با اینهمه حراث ندارم  
که کله رخ حرف نزنم، چونکه همینکه  
مادرم وارد خانه شد شکوه و شکایت  
بجهقا شروع میشود، آنوقت چشتار روز  
نیز نمیشود، از دارم یا میافید بپام و تائیتواند  
کنکم میزند و عووهام را از ریشه میکند.  
باور کنیدهاین اعلام اندیشه کوداست. جای

منتقدین نهضت آزادی زن.  
میگویند:

چراما ایندیر اگاندی و  
مادام کوری نداریم؟ چرا  
از میان زنان ایران نابغه  
بیرون نیامده است؟  
پس زنان مالایق آزادی  
نیستند!! در حالیکه .....  
لطفا برای دریافت جواب  
باين ایراد غیر منطقی  
مقاله را بخوانید

دل میخواهد این عنفه از ماله  
سپارمه باشد حرف بزن که متناسبه  
نهنوز درسیاری از خانواده ها، کترین  
نوچی بدان ندارند. مقصود روابط  
پسر و مادر ها و دخترهاشان  
است. مگر اگرکنون نزاقیل است که در آن گفته  
نمیتوان: «هر روز برتعاد دخترانی که از  
خانه خارج شده اند، افتاده بپروردی  
که حالا مددکارهای اجتماعی دادگشته‌  
هستند» باه وختی و بازدیده  
میباشند! در کشور خیر نگاریدگی  
میخواهیم: «برتعاد دختران جوانی که  
خود کشی می‌کنند افتاده بروند و  
هر آن عما مشاهده کنند، در اینجا میباشند  
با چند ساعت بعد از ورود به ایران  
شاید هنوز هم کسانی هستند  
که وقتی این خیرهای هشتگران را میشنوند،  
شانه بالا پیاده زند و میگویند: «بلی، شما  
در تخریخ را و میدهید، آنها را لوں  
می‌کنید، و در نتیجه دخترها از خانه  
بپرسند و مادر فرار می‌کنند یا خود کشی  
می‌کنند!» در این ماله پیچیده‌ای چون  
فرار دخترها یا خود کشی آنها، چنین  
پاسخی، اسان طبلی و فرار از مشق و لوت  
کشند. اگر دیگر یک همی استند که خیال  
می‌کنند وقتی دختری از خانه فرار میکند  
یا خود کشی می‌کند، حتی یا عائق پرس  
هسایسه شده، یا از عزمی زیوب دست بفرار  
و خود کشی داشت. اما حقیقت ماجرا  
چیزی از درب مادرهای ما، کترین توجهی



# پیغام دو تازه

چندماه پیش در یک  
مجلس عقد کنان ناگهان  
عروس در میان بهت و  
حیرت فامیل و شهود  
عقد گفت: من مهریه  
نمی خواهم، اگر مهریه‌ام  
بیش از یک جلد کلام الله  
مجید باشد، بله نخواهم  
گفت.... و انتشار خبر  
این عروسی در شهر شیراز  
موجب تحسین و تمجید  
مردم شده است زیرا  
دختران و پسران روشنفکر  
ایران خواهان آغاز نهضت  
ازدواج‌های بدون مهریه  
و جهیزیه هستند!



نامه اول از آقای مهندس  
«علی آبادی» و از شهر شیراز:

آقای سردیلر!

رسپرتاز «عروس یک میلیون  
تومانی» را در مجله «زن‌روز» خواندم  
و بسیار تاسف خوردم. ما شنیده بودیم که  
شرافت و وجدان بعضی‌ها را با پیش‌  
بینی خوبی، ولی برای کردن عشق را با  
بول، تازه می‌شویم. بهر حال جون من  
تعقیم که این ریوران ممکن است در  
ذهن بعضی از دخترها تأثیر منفی  
داشته باشد، می‌خواهم يك نمونه از عروسی  
دیگر را که در همین شهرها، بدون سر  
و صدا و ریوران و فقط با یک جلد  
کلام الله مجید بعنوان مهریه، برگزار شد.  
برای خوانندگان شما و خصوصاً دختران  
جوان دم بخت شرح دهن تا بدانند که  
بدون يك میلیون تومان مهریه هم میتوان  
خوشخت شد.

من این عروسی را «عروسوی  
فرشکان» نام گذاشتام جون بنظم عروس  
و دامادی که از آنها برایان حرف  
میزنم، در روزگار ما، و در این دنیا  
مادی که برخی‌ها حتی عشق را هم با  
بول می‌سنجدند، واقعاً فرشته‌اند. داماد یک

اینهفته در میان نامه‌های صندوق پست زن‌روز دونامه  
جالب بیش از همه میدرخشیدزیرا خبر از طرز فکری  
روشنفکرانه میداد که در میان جوانان تحصیلکرده امسروز  
کشور هوای خواه فراوان دارد. این دو نامه بیامی است از دو  
عروس جوان که بیشنهادمی‌کنند: نهضت زنانشونی بدون  
مهریه و بدون جهیزیه و بدون نرخ گذاری روی دختران باید  
هر چه زودتر آغاز شود تا زاده‌نشوئی‌های صادقانه -  
عاشقانه و انسانی بروی همه جوانان باز شود. ما موافقیم  
شما چطور؟

# عرفه:

## دختران، بیائید بدون مهربانه - بدون جهیزیه - بدون شیر بها و بدون نرخ گذاری بخانه شوهر برویم !!

پدرم گفت: «قريان ! شما بهتر است دختر دوست هزار توماني تان را بپيکي از بانکها بسپرید و تزوش را پيکري !» سوسي که يك ديدن بود، گفت: «ما نيسنتم آقا ! من بيمجه هاي مردم درس ميدهم که بزرگترین تروت جهان، خود انسانت، و حاضر نستم خودم ، روی زنم نرخ پيگذران !»

در يك سال اخير ديجر از خواستگار خيرى نيو، چهارمين خواستگار همين دو ماه پيش پيدا شد، و من ديجر کاملاً نويميد بودم. تصادفاً چند روز پيش در مجده شما همان راهي «عروس يك ميليون تومني» را خواندم. راشت را بخواهيد همین عنوان مطلب، خيلي چيز هارا بمن آموخت. با خومن گفتم: «خوب ! پس عروس داريم تا عروس اعروس يك ميليون تومني ، عروس پانصد هزار تومني ! عروس دوست هزار تومني ....». طبیعی است که اول سعي کردم ميزان سعادت و خوشبختي آينده اين عروسها را بحساب ميزان مهره ها شان مいく بزنم، اما انقدر شعور دارم که خودم را گول تزنم . فكر کردم و ديدم هزاران زن و مرد صميمانه با يكديگر زندگي مي کنند در حال يك همراهشان گاهي از هزار تومن و حتى ميزان همچنان بشير نيسنست. فكر کردم و ديدم صدعاً نفر از همین عروشهای دوست هزار تومني هم، بالاخره روزي پايشان به محض طلاق کشید شده است. بعد سعي کردم معابراني سوابي پول برای عشق چون زندگي بمن ياد داده است که پول معيار سعادت نست. خلاصه بهت از دو روز فكر و اندیشه شبانه روزي، وقتی خانواده داماد باصطلاح برای به برون پنهانه ما آمدند، و باز محبت همراه بيش آمد، ديجر دل بدرا زدم و خودم وارد مدخل ريش سقيدهاي دو خانواده شدم و گفتم: «مهري؟! مهري؟! جندبار ميخواهيد سر من جانه بريند !». البته پدرم و عموهايم و ريش سقيدهاي خانواده داماد مات و ميهوت باند بودند که اين ديجر چه جور دختری است ! جالب است که اين افسار داشتند. داشت بزرگ داماد گفت: «خانم ! ما به نجات و پاكي و شرافت شما و خانوادتان ايمان داريم. خيلي در باره تنان تحقيق كردمايم، ولي اگر بـ - همراه شما را وارد خانوادمن بگيئم ، مردم خيال هاي بدي مي کنند ! اما من ديجر تميم خودم را گرفته بودم و بخود خواستگار هم صاف و پوست کنده گفتم که: «ميغواهم مرد مردانه بمن بگوئيد که ميخواهيد بان زندگي کييد يا نه ؟ دومي که يك تاجر جوان بازار بود، به

را ميان من و خودش قاضي و داور قرار داده، و من در قبید اخلاقی عجبي گذاشته است .

هر يار که به زندگي خودمان فکر ميکنم ، در براي عظمت قرآن که بالا قاصله بياadam بياافتند ، احساس مسئوليت بيشتری ميکنم . هر آنچه بول و سكاست و جهيز و همراه و هيچچونه تهدى مالى و مادى نميتوانست آين احساس را در دل من وجود آورد !!

آقاي سرديبر ! خواهش ميکنم در براي آن دو صفحه ربورتاز «عروس يك ميليون تومني» اين ربورتاز کوتاه به هم در دو سنتون چاب کنيد تا هم مایه اميد ما جوانان مجرد باشد، و هم مایه هم بودند . اما در جشن عروس آنها هم هم بودند . هر دو خانواده پر خرج همچو شرکت زندگان گردند و بر استاد

**ارادتمند - همهندس علىآبادي**

و ميگفت: «زعانه ما چه عجائب دارد ! آقين دختر ! بارگاه دختر ! شير مادر حلالات باشد !».

آقاي سرديبر ! معلمتم که آن روز عروس هر ميلوي را پيشنهاد ميکرد ، دوست همهندس من ميپنديفت ، چون او مرد مغورو است و سحر خود ميپايد .

پاوه و اوهام که عاشقانه نامزد خود را مينگرست . چنانچه بعده ميگفت: «حالا که اينطور است منه مواقفم که در وصلت ما، مadiat و حتى يكتاهي بعنوان شيرها و جهيز و غيره رد و بدل نشود .

در اين وصلت، همهندس عروس و داماد فقط يك حلقة ساده و دو قلب رد و بدل شد . در حال يك هزار تومني در خواستگار اجرای کليه مراسم زايد و پر خرج هم بودند . اما در جشن عروس آنها هم هم بودند . هر دو خانواده شرکت گردند و بر استاد

که مجلس جشن ورسور بود نه مجلس برای راضي گردن خاله خاباجي و در همسایه .

اكتون هم ما از ازدواج اين دو فرشته ميگذرند . ايمان نوروز در خواستگار بودند و بتازگي از سفر در راه بگشتنند و خوشبختانه در انتظار شرکت گردند هم هستند که سعادتمندان را کاملاً خواهد گردند .

آقاي سرديبر ! من نويستند نيسنست و ماجرا را خيلي ساده نوشتم ، ولی واقعاً يابد شاهمت اين عروس و داماد را ستد که هم همده را همانجا شدند . هر دو خانواده وروشنگرانه عمل گردند . حالا آنها در نامزدی و عروسی دخترانی را در درج مي گنيد خير باشند و شراكت در زندگي را با

زور و قدرت پول در نمی آهيزند .

دغدغه اي دارند .

دوستان و همكاران بند ، و از جمله خود نگارنده هم ، آرزوی يك جين

ازدواجي را داريم ، اما کوآن دختر شجاع که مثل اين عروس نوزده هاله فکر

گند .

شاید برايان شنیدني باشد که بعد

از نه ماه زندگي مشترك نظر داماد را که

هيچ رازی را از من پنهان نمیکند ،

بشنويد . او ميگويد :

**(ما هم مثل هر زن و شوهر**

**جوان ديگري ، گاهي اختلافات**

**کوچكي داريم ، ولی بهر حال**

**خوشختيم و خوشحال . زنم با**

**انتخاب کلام الله مجيد بعنوان**

**مهربيه ، پايه اين خوشبختي را**

**اولى که يك همهندس بود ، صاف و پوست**

**کنده بيدرم گفت: «بهتر است دختران را**

**پکروز بيريد سرهجاء راه اسلامون و**

**يک تابوو بگردش آوريان گنيد و**

**روي آبنوسيده: حراج ! حراج واقعه !»**

**ولي او قرآن مجید ، کلام خداوند**

مهندس جوان و تحصيلکاره کشور خودمان است و عروس يك دختر شيرازی است که امسال ديليم خودرا گرفت . آغاز و انجام

عروسي ايندوغير نموهای است از يك عروس مدرن و خارج از چار چوب دوست همهندس من ميپنديفت ، چون او سنت ها و قراردادهای پوچ و مضار . آها بعد از پسندیدن يكديگر و توافق كامل تصميم بازداخراج گرفتند و بعد موضوع را با پدر و مادر خود در ميان گذاشتند .

در مراسم احرازي عقد ، فقط پدر عروس ، پدر داماد ، خواهان عروس و داماد ومن و چند نفر از دولستان خانواده عروس و داماد آزاده هم بازداخراج اتفاق افتاد .

- مبلغ همراه چقدر است ؟

ـ همه نگاهها مثل برق همديگر را قطع گردند . چشمها يكديگر دوخته شد ، جونکه تا آن لحظه در اين مورد حرفی بميان نيماده بود . بالاخره پدر داماد گفت:

- مهره اعتبار زن و مرد است ، هرچه بيشتر بهتر !!

ولی ناگهان پدر عروس گفت:

- من فقط يك جلد کلام الله مجيد بيشنهاد ميگم !

آقای عادل خطاب به داماد سوال گرد:

**- خوبيست ؟ حضرت فاطمه عليه‌اسلام و بزرگان دين ما هم همینطور رفتار گردانند .**

ولی داماد در ميان بهت و تعجب هم گفت:

- هر چند که به عظمت قرآن معتبرم ، ولی همراه هرچه بيشتر باشد

پيتر ! اصلاً بهتر است که خود عروس خانم همراه خودشان را تعين گند !

خالا ديسک مذاكريات بهاظه حساس خود رسيدن بود . عروس دهان گشود و گفت:

**- با اجازه بابا و آقای (....)**

**[پدر داماد] عرض ميکنم که من چون مرد ايده آل خود را یافته‌ام**

**و تا عمر دارم و هرچه بيش آيد ، از او جدا نخواهيم شد ، بيشنهادی**

**دارم که اگر قبول نشود ، بهله نخواهيم گفت . بالاجازه از بزرگترها**

**و پدر خودم عرض ميکنم که اگر مهره‌ام بيش از يك جلد کلام الله**

**مجيد ناشد ، بهله نخواهيم گفت !**

ناگهان ميلس رنگ و شوری ديرگ

گرفت . همه اخيتار که زندگان درگاه هم حس تحس و احترام نست به فهم

و آقای عروس نوزده ساله را آشکارا ميدينم . آقای عادل از همه خوشحالتر بود

## قسمت سوم

اوا

**یک (رمان - بیوگرافی) هیجان‌انگیز**  
**نظیر این سرگذشت را هرگز در مطبوعات**  
**فارسی نخوانده‌اید**

**دانستان حیرت‌انگیز**  
**عجب‌ترین زن قرن**  
**بیستم!**  
**زنی که دختر یک کلفت**  
**بود، و به قام زاندار**  
**قرن بیستم رسید!**

**خلاصه شماره‌های گذشته:**

«اوَا» دختر یک کلفت بود ... دختری که شره عنق ناشروع مادرش بود نایک اریاب و مالک متوجه ... کودکی اش در فقر کامل گذشت. سه خواهرش، هر سه شهر کردند ولی او در شازدمسالگی شهر و دعکنه کوچک را ترک کرد و به «بوئوس آیرس» پایتخت آرژانتین آمد. در آنجا، فنهها و ماهها، سرگردان میگشت تا ستاره سینما و تاتر بشوند؛ ستاره‌ای مثل جین هارلو و لی میچاپا و میگفتند: «قد شاکوتاهت خانم! صدای شما خشن است خانم!». سراجام یکروز اویتا در استودیو فیلمبرداری مترو گلدوین مایر و در حضور معاون آقای ریس نشسته بود.

آقای معاون بیش از صد عکس از اویتا را روی میز خود ریخته بود، وبالبخندی مرموز آنها میگزینست. سراجام سیگار برگ درشت و معطر خودرا خاموش کرد و گفت: «خانم! عکس‌های شما بسیاری از نوادگان جسمی شمارا نشان میدهد. باید در چهره شما تغییر ای بدھیم! این معبد ستارگان، معجزه‌ای رخ دهد.





# پرون ذنی با هزار مجسمه!

اویتا هنوز درخواب بود. آمیارو، گیوان اورا بست گرفت و با اشکای خود آنهاست: «اویتا! صدای مرآ مشنوی؟ من بدین خدمت شدم! من حالمه‌ام!» اویتا پاسخ نمی‌داد. آمیارو، چهره خواب آلوهه اویتا را در میان دو دست خود گرفت و فریاد زد: «اویتا! تو که اینقدر ناهربان نبودی! با من حرف بزن! محض رخای خدا یک کلمه با من حرف بزن! بگو چکن؟»

درستک بریدگی چهره اویتا، چیزی بود که آمیارو را بحث می‌انداخت. یک لحظه تلاش در کف ستهای آن را اوجند قرص افاد، واژ وحشت فریاد کرد: «خدای من! اویتا خود کنی کرد! اویتا بیدار نو! مرآ نهای نگذار! اویتا! اویتا!...» دختران ساحل بصادر فریاد آمیارو دویدند و خود را باقی مختصر رساندند. جاهل های خود گرفتند و او را به روی ستهای خود نهادند... نهای سیوش ساعت بیمارستان رساندند... همان روز نیمه جان اویتا را بیرون می‌بردوهند. اویتا همچنان خسته خود را گویند... آمیارو نیز سیوش ساعت در پاییز این روز بیانه بود. در این مدت فارجه زندگی خودش را پیکره فراهمش کرده بود، ولی شب بعد، همه چیز را برای اویتا تعریف کرد. اویتا که هنوز بخیت حرف میزد، گفت:

— خوب، دوست هربان من! حالا میخواهی چه کنی؟ میخواهی نشی کن مادر بدین خدمت را بایز کنی یا نشی ملکه کاترین را؟!

— باید همین فردا بروی نزد این کارگردان احقر و ماجرا را بایو بگوئی!

باید اورا راضی کنی که با تو ازدواج کنند! میفهی؟ او باید خدا با تو ازدواج کند! بعاطر بجهات اینکار را بکن، و گزنه... و گزنه روزی اورا هم مثل من حرامزاده صد خواهند گرد... و آنوقت باید عمر راحت نخواهد خواهدید... فریاد آنروز، آمیارو، پیراهن لامه و طلاقی خودرا که همیشه در کمد خوش

از خود میبریست: «پس جای من در این چهان بزرگ کجا است؟ نه در میان اشاف، کجا؟ در میان گرسنگان! پس کجا؟ کجا؟ بغض گلوکش را میگرفت، و چرا؟ آمیارو زمزمه کان، بیالیش بیشتابفت!

— اویتا! اویتا جان! امروز دیگر باید حتماً یک چیزی بخوری! آخر دوروز است که چیزی نخوردی!

— گرسنگام نیست آمیارو! میترسم مثل مادرم چاق شد!

— اووه، زنهای جاق همه‌شان مهر باند. باید یک چیزی بخوری! میخواهی جی برات بیزم؟

اویتا پهلوش را میان دستهایش بنهان میگردند و فریاد میکنند که اینها از او

مانع خود را روی شانهای عربان اویتا

میگردند و فریاد میکنند که اینها از او

از خمیره دیگری است...

اکون اویتا در اتاق محقری، در همان ساحل دریا، با دغتش جوانی نیام

بعد وقتی بریمیشت، برای اویتا زنون

تازه و کسر خود را بخورد کرد. چند لحظه

میگوید و فریاد میکند. آننو و یعنی از

این اتاق هجرت داشتند. هردو هیچ‌چیز

بودند و هردو در عشق شاهزاده‌سیانی

می‌سوختند. اویتا، دیگر این امید را

از دست داده بود، ولی آمیارو که

قدیلندره، خوشکلتر و خادماتر از او بود،

هزوز امیدوار بود. اویتا، این دختر

همه‌یاران را از ته هل دوست داشت، و باو

میگفت:

— آمیارو! تو مثل من نیستی! تو

میتوانی برای همراهی بیک زن کیبانو

باشی؟ تو از رخت شن و جارو زدن و

وصله‌یویه کردن خوشت می‌اید.

آواز میخوانی! هیشه میخندی!

— برای اینکه من زندگی را دوست دارم اویتا نامه بگوچکی که از بیک دوست

زیزیان باری کمک کرد، کلوباتار یک

هر روز درست بر وقت، در محل ملاقات

با کارگردان گفتم حاضر میشند.

لیکن همه رویاهای شبانه تعبیر خوشی

ندازند... شی آمیارو! مهربان،

گریه کن و پریشان، بخانه آمد... اویتا،

مثل هیشه، خسته و نویدی روی از خواب

کهنه خود خواهید بود. آمیارو، خود را

کودکی بینی میگیریست، فریاد زد:

— اویتا! من بدینت شم! من

حامله شده‌ام!

گشتهای پاشنه‌بلندش را درآورد،

و دیوانه‌وار بسوی ساحل دریا بود: آنچه

که پایره‌های سینه‌ای خود را میگردند... میلود و

عالیوود بود، با خشم و غضب پاره میگرد

و بست باد سحرگاهی می‌سیرد!

از فردای آنچه، اویتا در میان کسانی

میزیست که تا آنروز از آنها متفاوت بود...

با پایره‌های در کار دریا، در میان چاهه‌های

دود زده و تاریک پیغایی... از شراب

تلخ و ازراقتی آنها متفاوت بود...

باید و میگردند. همه میدانستند که اویتا

از خمیره دیگری است...

اکون اویتا در اتاق محقری، در همان ساحل دریا، با دغتش جوانی نیام

آمیارو! زندگی میگردند. آننو و یعنی از

این اتاق هجرت داشتند. هردو هیچ‌چیز

بودند و هردو در عشق شاهزاده‌سیانی

می‌سوختند. اویتا را نه مثل یک آسان، باشد

مثل یک تکه خیز تنگه میگردند که همه از او

آن آنستاد ترازه ای ساخت. ولی اویتا هیچ‌چیزی نمی‌داند!

ساخت. همان روز چهارم وروده به هالیوود

بود که معاعون آقای رئیس استودیو باو

گفت:

— خیال میکنم شما باید گروهیان

پیروی دریانی بشوید خانم نه ساره سینما!

بجای راه رفتن، روزه بیروید! بجای

حرف زدن، فریاد میکشید! او بخندان

مرهارا میترسد! هردو هیچ‌چیزی نمی‌دانند!

هشوز زنهریار نمی‌زینند، و گزنه شما

گروهیان خوبی میشید خانم!»

بادرش زد: «برایم بول بفرست مامان!

بول شام امشب و باید برگشت فردا ای!

سی ساخت بعد، اویتا در یک خانه بیانی

بوتونس آیرس، سرگردان میگشت...

چهارساعت از نیمه شب میگلشند... برس

بیچ یک کوچه صدی قهقهه‌های دیوانوار

و آهانگ تائوک شنید. از پنجاهاره که تکوجه

باز میشد، درون خانه را نگرفت. مردان

مست و شکم گنده با زنان سمت تراز خود

میر قصیدند: دکوه که بوشی های مطری با

اسو کیتیگویش های کلکطاس! فاصله آنها

از اویتا، هر یک نیزه کوچک نمود،

وی اویتا اکون شفقت تلخ را دریافته

بود: «بیهوده میکوشی که میان نین شکم

گندها جانی برای خودت بیدا کنی اوینا!

آنها ترا طرد خواهند کرد! بسوی مردم

بر گرد! بسوی مردمی که از میان آنها

برخاسته‌ای! مردمی که بیی دراز تو و قد

کوتاه است! را مسخره خواهند کرد!...

— تغییرات؟ علاوه چه تغییراتی?

— مثلای باید موهانه را کوچان کنیم...

دندهایان را اصلاح کنیم... بینی شما هم

بینی خوشکلی نیست... باید...

— بینی خودتان هم چندان خوشگل

نیست آقای معاعون!

— درست است... اما عن که نمیخواهم

ستاره بشوم! علاوه بر آنچه گفته شما باید

راه رفتن و حرف زدن و خندیدن را

یاد بگیرید!

— با خندیدن موافق!

ولی خنی خنده اوینا هم خندمه‌سیانی

نیود! آر اشگان و کارگران انان متزو گلدوین

عایر، اوینا را نه مثل یک آسان، باشد

مثل یک تکه خیز تنگه میگردند که بازدار

آن آنستاد ترازه ای ساخت. ولی اوینا

بیو قدره ای نمی‌زینند، و گزنه شما

گروهیان اوینا همایشید خانم!

بادرش زد: «برایم بول بفرست مامان!

بول شام امشب و باید برگشت فردا ای!

سی ساخت بعد، اوینا در یک خانه بیانی

بوتونس آیرس، سرگردان میگشت...

چهارساعت از نیمه شب میگلشند... برس

بیچ یک کوچه صدی قهقهه‌های دیوانوار

و آهانگ تائوک شنید. از پنجاهاره که تکوجه

باز میشد، درون خانه را نگرفت. مردان

مست و شکم گنده با زنان سمت تراز خود

میر قصیدند: دکوه که بوشی های مطری با

اسو کیتیگویش های کلکطاس! فاصله آنها

از اوینا، هر یک نیزه کوچک نمود،

وی اوینا اکون شفقت تلخ را دریافته

بود: «بیهوده میکوشی که میان نین شکم

گندها جانی برای خودت بیدا کنی اوینا!

آنها ترا طرد خواهند کرد! بسوی مردم

بر گرد! بسوی مردمی که از میان آنها

برخاسته‌ای! مردمی که بیی دراز تو و قد

کوتاه است! را مسخره خواهند کرد!...

## درس دلربائی و جذابیت

نوشته: پروفسور مارتین - وانگ روانشناس مشهور ثراپن

# جذابیت یا

تسلیم گشتم . او جذاب بود ،  
جذابیتی که طبیعت در وجودش  
به ودیعه گذاشته بود تا در یک  
لحظه قلب مرا برباید .»  
«زان ژاک روسو

«چشمانش چون آب چشم  
شفاف بودند ، لبانش باریک و  
بوسه طلب اما او یک گیرانی دیگر  
داشت ، یک گیرانی مرمزوز که  
نظریش را در هیچ زنی تا باان  
روز ندیده بودم .»  
لوئی آرگون

«کمی نولزنیانی حرف میزد ،  
آنقدر کم و غیر محسوس که صد  
چندان بجذابیتش افزوده می -  
گشت .»

مارتین روگلد

«اگر زن رشتنی مورد عشق و  
علاقه شخصی واقع شد بدودلیل  
است . یا اینکه عاشق مرد ضعیفی  
است و یا اینکه رازی مهم در  
وجود زن نهفته است . رازی بنام  
جذابیت که صد برابر زیبائی اثر  
دارد .»  
لابرویر

چگونه میتوان جذاب بود؟

روانشناس در جست و جوی «آن»  
و «جذابیت» به راه و پیراهن فراوان  
رفتارند و برای اینکه حدود و نسخه  
آن را تعیین کنند و معنی و قادهای برای  
آن پرداخت دست یافتوان و اقسام کوششها  
زمداند و تتجه همه این تلاشها شاید  
چنین باشد که: هیچکس بطور معمونی  
نمیتواند جذابیت در خود بخود آورد .  
جذابیت مجموعه ای از ایک سلسه عادات ،  
حرکات و صفات خوب که آمیزش آنها با  
هم چوهر «آن» و جذابیت را در وجود  
زن بوجود می آورد و نفوذ و محبت اورا  
در محیط خود پایدار میسازد .

اما بعقیده پروفسور «مارتین وانگ»  
روانشناس زیبائی : جذابیت طبیعی و  
ظرفی بوده گلی است که میتواند هیشه  
سامل و مطرد و چشمگیر باشد یا بر اثر  
آفات و سوموی بیرون و یا مریض جلوه  
کند . عادات و رفتارهایی هستند که موجب  
برق و جلای جذابیت در زن میشوند :  
و گاه زن غیر جذاب را مهین عادات و  
صفات سرحد جذابیت و نفوذ در دیگران  
می کشاند . بنظر من عادات و صفات و  
حرکاتی که اکنون شرح دیده میتواند  
هر زنی را دو صد چندان جذاب جلوه  
دهد .

چرا بعضی از زنها در عین  
رشتنی ، مورد توجه  
اطرافیان خود هستند و  
هر گز دور و برآنها خلوت  
و عاری از محبت نیست؟

این روانشناس بر جسته را پنی  
در این مقاله جالب و آموزنده  
صفات و عاداتی را که باعث  
جذابیت و دلربائی زن میشود  
به تفصیل شرح داده است .  
این مقاله بطور اختصاصی  
برای «زن روز» و خانمهای  
ایرانی تهیه شده است .

کلمه «جذابیت» به احتمال  
قوی متراوف (آن) است که حافظ  
در شعر معروف خود (بنده طلعت  
آن باش که (آنی) دارد) آورده  
است . زیبائی ظاهر ، یعنی انسدام  
زیبا و گیسوان لفزان و چشم  
خمار و قابل تحسین هستند ، اما  
بشرطی که با جذابیت و زنانگی  
خاصی آمیخته باشند .

طراحان و مد سازان زیبائی  
صورت و اندام زن را طوری تشریح  
میکنند که انگار فقط باید بند  
ظاهر بود و حال آنکه شخصیت  
درونی ، رفتار و حرکات ، عادات  
و نعوه نشست و برخاست هر  
زن است که رمز جاذبه اوت و  
میتواند او را از دنگان متمازیز  
کند . این همان حیزی است که  
(آن) یا (جذابیت) نامیده شده  
است .

همین جذابیت و درخشندگی و گرمی  
است که گاهی اوقات بیک قیافه زشت و  
نازیبا لطفی میهدد که انسان را ب اختیار  
سویش میکند و هر و محبتی عیق  
در دل بیننده ایجاد میکند .  
شعرا و نویسندگان اغلب از این  
جذابیت حرف زدند و هریک به نوعی  
آنرا بیان کرده اند . بین چند نقل قول  
توجه فرمائید :

«بمحض دیدن او مغلوب شدم  
و چون حریف شکست خورده ای

آیا هرزن و دختری  
می‌تواند جذاب و دلربا  
باشد؟ بله – اما چطور؟

# «آن» چیست؟



## صدای خوب

صدای گل زیبائی است.

(ضرب المثل یونانی)

صدای شما قبل از هرجیز میتواند نظر اطرافیان را بسوی شما جلب کند. اگر صدای خوش‌آهنگ و خوبی دارید چه بهتر، در غیرتصورت نایاد مایوسن و نگران باشید. وقت که بخوب صحبت کنید، آهسته و آرام حرف بزنید. لغات را شعرده بیان کنید. صدای یک زن برای جلب توجه کردن باید ملایم باشد و اثری از خشم و عجله و خجالت یا گستاخی در آن وجود نداشته باشد....

لهجه داشتن بد ترین عیب برای یک صدای زیباست. نوک زبانی حرف زدن، لکت داشتن و من و من کردن نیز عیوب دیگر هستند که خوشبختانه همه‌انها با تمرین و معالجه خوب میشوند و ازین میروند.

اگر نقصی در حرف زدن خود داشس میکنید تعمیم جدی برای پر طرف کردن آن پگردید و روزی چند ساعت در تهائی با صدای بلند کتاب‌های خوش انساء پخوانید و تمرین کنید که خجالت نکشید و با قدرت تمام حرف بزنید – خیلی زود تیجه خواهید گرفت.

## لبخند زیبا

«ملاحت یک لبخند ، چقدر زیباتر از خود زیبائی است».

(لافونتن)

از نظر یک زیبائی شناس، لبخند باعث برق زدن چشمها، تغییر محسوس خطوط صورت، چین خودرن گوش چشمها با حالتی شاد و زنده، نیمه باز شدن لبها و پیدار گشتن قسمتی از دندانها میشود. از نظر یک روانشناس لبخند شناهدی از شخصیت و اخلاقی حمیده انسان است که در نظر بیننده معنای دوستی و یا کاری دارد که تبلیغ رفاقت می‌کند و انسانها را بهم مرتبط می‌سازد. لبخند زدن استعداد میخواهد و شانه غنی بودن باطن فرد است. برای جلب محبت دیگران و کشتن حس ترحم و یا تخریب آنها نسبت بخودتان لبخند بزیند.

متاسفانه لبخند زدن چیزی نیست که ما بتوانیم شما یاد بدهیم، چون خنده باید از همه دل برآید و واقعاً از شفیدرون حمایت کند. این بدمست خود شامت. زندگی را سخت نگرید – فقط به مشکلات و غم‌ها نجسید و از خوشبختی‌ها و زیبائیها و خوبی‌های زندگی هم لذت ببرید و هرگاه دلتن خواست بخندید.

بنچی در صفحه ۸۰

# چهل طو طی

# معجزه زندگی من ..

فرستنده سرگفت: رضا سمسار  
نویسنده: شبیز

با سردبیر مجله گفت و گوشی داشتیم در این زمینه که خواندن کان برای موضوع جدیدی که بخت عنوان مجذبه گذیدم چگونه طالع مفروشند و چنان نویسند که پسند هیئت‌داران فرار یکبرد . در این مورد نیز ما انتظار نداریم برای اسان نویسندگی کنید و ریزه کاری‌های این کار را رعایت فرمائید فقط خواهش ما اینست که از موضوع خارج شوید. طوری بنویسید که برای مامعموم باشد. دبیران و نویسندگان بخجل خود وظیفه تقطیم مطالب را بهمراه گیرند . برای نمونه این فحنه را بشنید و مطلب برای چهل انتخاب کرده‌ایم که همان‌عاجل‌مندان این فحنه را بشنید و هر برای نویسندگان معجزه دو نمونه بست داده باشیم . همانطور که ملاحظه می‌کنید زمینه واصل طالع مجذبه است و در نهایت حقیقت از زندگی روزمره مردم گرفته شده . پس شما نیز توجه داشته باشید که اگر برای صفحه «معجزه» میخواهید مطلبی پرستید زمینه اصلی موضوع را کم نکنید . مستکریم.



حقیقت شیرین قر  
از افسانه است

(نویسید و پنج پهلوی)  
طلای پاداش بگیرید

خانم! آقا! شما هم میتوانید  
نویسنده بشوید! «زن‌روز»  
حالات ترین خاطرات و  
حوادث زندگی شما را  
چاپ میکنند!

بودم که کلاه سرم نگذارند و پایپوشی برای من درست نکنند. سه چهار ماهی گذاشت. هم خودم از قول امور مالی امتناع می‌کرد و میسر. نسبتاً مشتی باگریه وزاری والشاس و قسم خوردن و حتی باقربانی بودند سعی داشتند کارهای را که نجسوی احتمال نزدی و سوء استفاده در آن هست بین محول نگذشتند.

لیکن بدینجایی در کمین من بود . یکروز رئیس شرکت مرآحضرات گرد و گفت: — آقا رضا . امروز تحویله اموان مریضه و نیومند . دکتر رفه اوون دیده و توصیه کرد که به چارچوب استراحت نکند . به همان رفه از این کارهای اشغال نمی‌شوند . هر چند شده . پس شما نیز توجه داشته باشید که اگر برای صفحه «معجزه» میخواهید مطلبی پرستید زمینه اصلی موضوع را کم نکنید . مستکریم.

— بفرمانیم . من در خانگی‌اری حاضر . دلم میخواهد آنچه رو که در اطراف من میگذرد .

— انشاء الله که نتوین نات کنیم . پیر حال خلی مراقب باشیم . من به چک می‌نویسم ، همین آنله عیرین باتک بازگاری مرک . هنوز باتک واژه . چکو تقدیم کنیم و باخودن توین بسیار خون خواهیم داشت .

— باو گفتم:

— بفرمانیم . من در خانگی‌اری حاضر . دلم میخواهد آنچه رو که در اطراف من میگذرد .

— انشاء الله که نتوین نات کنیم . پیر حال خلی مراقب باشیم . من به چک می‌نویسم ، همین آنله عیرین باتک بازگاری مرک . هنوز باتک واژه . چکو تقدیم کنیم و باخودن توین بسیار خون خواهیم داشت .

— اینجا کسی نیس . من آن میرم . آخر واقعه . صبح زود پولو بیورین باین آدرس میدین به چک شخصی بنام ... اون آقا به کارت کاری باتک بیلی که من خودم بنشتو امضاء کردم بعنوان رسیده پرتوین میدم میرین میدین بن .

فیضیدم که بول را بعنوان رشوه میخواهد بدهد . شرکت‌های ملی از این رفته‌ها زیاد میدهد و چشم گوش من بسر بود . چک و آدرس را گرفته و پریدم روی دوچرخه و حرکت کردم . آخر واقعه ساعت کار بعد از ظهر باتک بود . اگر کمی دیرتر میرسیدم بازدها تعطیل میشد . نفس زنان خود را رسیدم و چادر اکیسته از هر آن مومن بود تقدیر کردم و در گفت دستی خود گذاشت و بدتر شدند دوچرخه بسته . ترکشند و چرخ خود را باز نهاد و هم یک قطعه لاستیک تاخورده و تاب داده و محکم که هر چهرا آنچه‌ای نهادم نیافتد .

بطری خانه حرکت کردم . در راه بر میگشتم و سایه کیف را میدیدم و مطمئن می‌نمایم که در های خودنی اقای . خیابان جراجع برق را تاریچمه پیجیسیدم . در چهارراه سرچشمه نیز بکار برگشته و گفت را باست محکم که ایکاش تکرده بودم . همین عمل من سبب شد که کیف جایجاشود و کمی دورتر یافتند .

خانه ما نزدیک سرفوله سابق نایاب‌السلطنه در خیابان ایران بود . جلو بقیه در صفحه ۸۴

این بار یک دزدناپاک دیگر کلیدانبار میرا ساخته بود و شبانه محتويات ابیارا سرفت می‌کرد و میسر . نسبتاً مشتی باگریه وزاری والشاس و قسم خوردن و حتی باقربانی بودند سعی داشتند کارهای را که نجسوی احتمال نزدی و سوء استفاده در آن هست خواستند و دلیل برای ازمه نداشتند .

سرگردان کوچه و بازار شدم و چهارهای هم‌رس مردم گرسه ماندند . سه پسر دیستانی یک دختر دستانی و چهار طفل چهارساله ، مادرم و همسر شیما هستند . نظر دورسره می‌نشستند . هشت دهان گرسه برای عینین غذا باز می‌شد و شانزده دست برای یاره گردند نان دراز میگردید . چکنم؟ تصمیم گرفته خودم را رانکش و این تصمیم موقوف استعمال و قوت یافته که آخرین اسکناس ذخیره رانیز خر کردم . فردا دنیاری همسر را نیز سال قبل اشیاء زینی طالی همسر را نیز سال قبل فرخه بودم و هنوز تو انسه بودم عوض آنرا بخشم .

باز هم فکر کردم . فکر کردم و خودکشی را دلیل ضعف و بی‌شخصیت دانستم و رواهی خانه شدم . سرگرد را رسیدم از نان و قصاب . میوه‌فروش و بقال اجانس مصرفی را نسبه خردیاری کردم و با پلی بر قلم باخانه گذاشتند . خانه ای که از دوام که با پلی فانشکده شدند . بیچاره که رسیدم صدای شور دختر خواهمن را در اتاق نشیدم که بامادرم و همسر حرف میزد . او می‌گفت:

— آقا رضارو بفرسین فردا بیادیش من . این‌فعمام من ضامن‌تویی کنم و میدارعش سرگار ، اما خانم مطمئن باشیم که اصلاح شدنی نیس . کارش خیلی خرابه . حبس میزندن زیاد شد . سرگرد را زاده کرد و هرچنانی که دستش بند شده از اضطراری درست شدند . مادرم از او شکر میکرد و می‌گفت:

— شما بخطاب این بجهام‌باشین که از کارهای زیادی داشتند .

اما احتمیان داشته باشین که از این داشتند . بناصله دوسال دوفهم ای ابا‌نامزدی ، سرفکرده بود و در نتیجه من کن اینار خجالت دارد . آقا . شما چهارده هر از تومن کسری دارین . خلی بیرون بخت شده که تحول اساتون ندادم . دیگه معلم نشین . زود .

در اتاق راشان داد و مرما بیرون کرد . هر گونه مجاهدهای بی ثمر بود . نیزه‌دانی چه شیر نایاک را هرگزه هانیار من دست یافته و

سرگرد بود و بجهام‌باشید میکنند . اما احتمیان داشته باشند که از آن دزدیس .

نمیدونم چی شده که دودفعه بست رسمه بر اش بیرون نهاده درست کردند .

شدم از این شدند . دشمنی از آنها نیست . اینها نیز باید بگفت: شاهنامه نیز نهادند . ولو از هر اینشتم صد هزار پریزد . هر دوباره شور دختر خواهمن مرا ایکار گمایش بود . او می‌گفت:

— آقا رضا . شاه نمی‌ای آبرو کردند . هر چیز خوبیش من همین . چی بیشون میتوانم بگم؟ بخاطر این می‌بود که تعقیبون نکردند و گرنه جلو چشم خودتون بود که به نفر و اوه دوهزار تومن چهارمراه توی زندان اند اذخرن . باید کمیسته هیچ خدمتی برای شما ناجاهم بدم .

اویز حق داشت که سخنان مر را ناور نکند . دفعه قبل يك سر عمله حقه باز و کلک

که رسیدرس تاچی بود روی زیادی صورت سیستان و بیست و پنج عمله زیادی صورت کار کرد میداد و پوش را در جیب میریخت

درانه کشید و گفت:

— لاید فردم و اسلاما همین مزخر فارو

میگم . میری میگی رئیس شرکت با این‌داردار گاآوندی داشت که اخراج کردند .

خطاب داره آقا . شما چهارده هر از تومن کسری دارین . خلی بیرون بخت شده که تحول اساتون ندادم . دیگه معلم

نشین . زود .

هر گونه میگاهدهای بی ثمر بود . نیزه‌دانی چه شیر نایاک را هرگزه هانیار من دست یافته و

سرگرد بود و در نتیجه من کن اینار داشتند . بناصله دوسال دوفهم ای ابا‌نامزدی ،

اخلاص و سوء استفاده از کار اخراج کردند . بودند و یقین داشتم که از آن پس هیچ

شر کی هیچ موسه و ادارهای با آن ساقه ایگفتند . دشمنی از آنها نیست .

که اینها از اینها استفاده نمی‌کنند . ولو از هر اینشتم صد هزار پریزد .

هر دوباره شور دختر خواهمن مرا ایکار گمایش بود . او می‌گفت:

— آقا رضا . شاه نمی‌ای آبرو کردند .

شامقوم خوبیش من همین . چی بیشون میتوانم بگم؟ بخاطر این می‌بود که تعقیبون

نکردند و گرنه جلو چشم خودتون بود که به نفر و اوه دوهزار تومن چهارمراه توی زندان اند اذخرن . باید کمیسته هیچ خدمتی برای شما ناجاهم بدم .

اویز حق داشت که سخنان مر را ناور نکند . دفعه قبل يك سر عمله حقه باز و کلک

که رسیدرس تاچی بود روی زیادی صورت سیستان و بیست و پنج عمله زیادی صورت کار کرد میداد و پوش را در جیب میریخت

فرستنده سرگذشت:  
طاهره . ف. از اهواز  
نویسنده: شبdenz

# و معجزه زندگی من ..



با هنر خاموش از گردنه بائین بود.  
من فاطمه را صد زدم که یک پتو  
دورم بسیجد. هوا سرد و تاریک بود و  
بالای گردنه سوز سردی میوزید که تا  
مغز استخوان اثر نیکرد. دندانهای من  
بهم میخورد و میلرزیدم. فاطمه از صندوق  
پتوی بیرون آورد، اما هنوز دور من  
تیزچیده بود که ناگفیان درد ندیدی در  
ناحیه کبرم احساس کردم. دردی که  
یکدیگر گرفت و بعد ول کرد. با همان  
درد اول فهمیدم چه بالانی برعن نازل شده  
است. دستهای بطرف آسمان گرفتم و با  
گاوی بعضی گرفهای گفتند:

— خدایا پنهان بر تو. خودت بفریاد  
برس.

راستی در آن نقطه هیچ ذیجویدی جز  
خدا فریدرس انسان نمیتوانست باشد.

بقیه در صفحه ۸۵

باطری نو. شمع ویلاتین سالم. یعنی چا؟  
پیاده شد و پشت ماشین رفت و کابوت  
را بالا زد، اما هرچه گوشید توانست  
کاری صورت دهد. هوا تاریک و سرد  
بود. نه چراغ قوه داشت و نه چراغ  
دیگری که از باطری نیرو نگیرید و میتوز  
را در روشنایی آن بازرسی کند. گیج  
مانده بود و حلو هر کامیونی که میگشت  
بگردنه های تزدیک خرمآباد رسیدم.  
راندهای میکرد. راندگان بیابانی یا  
دست لند میکردند. راندگان بیابانی یا  
توقف نمیکردند و با میاستادند و متنکی  
میگفتند و میرفتند. یعنی گفت:

— بایا، این قوطی کبریتو بندار دور  
یه گاری بخ.

دیگری اظهار داشت:

— اونکردنه جای ماشین خراب شده؟

اینجا هم بیچه هر گردنه. هیکی وای  
نمیشه بهت کمک که. سازیزی خاموش  
با تزم تا پایین گردنه برو او بجا به گاگی  
بر ماشین بزیر. اما حمید جرنت نمیکرد  
باشید بش بالک بنزین نصفه بیشتره.

دیگری اظهار داشت:

— یعنی چه؟ اتومبیل تو چرا باید

باشید بش بالک بنزین نصفه بیشتره.

وقتی (حمید) شوهرم جامدانها را  
میست ترس و دلهره نیسابقای داشتم.  
با ان شفر هزار و دوست کیلومتری موافق  
نود و نارضای خودرا از همان روز اول  
که حمید موضوع را مطرح کرد اعلام  
داشت، اما بخرچش نرفت که نرفت.  
او ییکشت:

— من و تو اینجا هیئتکار رو نداریم.  
کسی و نمیشناسم. دوست و آشنا اینطور  
وقتا بدرد آم نمیخورن. تویا بد پیش  
مامات، خواهارت، خالهات باشی. اگه  
تو درد بگیره و بخوار بچهارو بدنبال  
بیاری من چیکار کنم؟ صورت کن نفس  
درد گرفت. وای. من نمیتوشم. حتی  
تحمل شنیدن نالههای نورو ندارم. دیووه  
میشه و با هفت تیر خودمو میکشم.

حمید راست میگفت. او از پس بن  
علاقه داشت نمیتوانم بیماری و نالیدن  
میرا تحمل کند. اگر احیاناً در جاری میگردگی  
میشم تا صحیح برایانم بیمار میمانم و  
میگرست و تا بهبود کامل دقیقه‌ای از  
من جدا نمیشد و غفلت نمیورزید.

بحساب خودم شش ماه و پیشه یا هفت  
ماهه حامله بودم و هنوز دوامه به وضع  
حمل من باقی بود. حمید بیخوار است با  
اوتوبیل خودش مرا به تهران برداشت که  
یجه اولانم. طفلی که با اشیاق غیر قابل  
تصویف انتظارش را میکشیدم در تهران،  
در رک راسنگاه مجهز، تحت نظرات مادرم  
دیدم بجهان بگشاید.

بالاخره موقافت مر جلب کرد و با  
اتومبیل بر راه افتادم. اوتومبیل هشت و دو  
بود که در آن تاریخ آخرین بیست محبوب  
میگردید. همین. هفت هنوار کیاولو را کار  
نکرده بود و حمید بیاندازه بان اعتماد  
داشت و در جواب من که بکروز گفت:

— لااقل با قطار بریم. میترسم این  
ماشین مارو تو راه بداره.

او گفت:

— اتومبیل منکه خراب بش اما این  
ماشین تا اونور دنیا که بره فقط بنزین  
میخواهد. همین. خیالت راحت باشد.

مثل عروس تو رو به مامات میرسونم و  
خودم بر میگردم رس کارم.

از ابادان ریخته حرکت کردیم که  
شب را در (خرمآباد) صحیح بر سایم و  
صحیح زود بسوی تهران رسیدم.

با این مجامسه بعد از ظهر روز بعد در  
تهران بودیم و یا لااقل اوایل شب. بسته  
باین بود که جاده چه وعی داشته باشد  
و با چه سرعتی راه بسیارید.

من اصولاً انسان محاط و محفوظه کاری  
هست. بهمه چیز فکر میکرم مگر اینکه  
در راه درد زایان بن عرض نمود و زمان  
وضع حمل فرا رسد. هر طور حاب  
میگردم چنین از شاه نمیتوانست از این  
بیشتر نداشت در انصورت نمیتوانست

# گفت و گو با:

## همیرا و یاحقی

زنی که از خانه‌داری و محیط آرام و خلوت خانه ناگهان وارد دنیای پر سر و صدای هنر خوانندگی شد و امروز نام او در کنار مرضیه و دلکش قرار گرفته است و شوهرش یاحقی معتقد است ارزش و قدرت صدای او نظیر ام کلشوم در جوانی است.

میلیونها رادیو تراائزیستوری بر نامه های رادیو ایران منتقله نوای دلکنه موسیقی ایران را در دوربست‌ترین دهکده های مملکت بگوش مردم میرساند و موسیقی اکنون وسیله‌ایست برای سرگرمی و تفریح سالم مردم که خستگی کارروزانه را بولیمه آن از بن بیرونی کند. در خانه‌ای نیست که جوانان به نوای آهنگ های تازه رادیو زمزمه تکنند و یا در مجالس جشن و عروسی تحت تأثیر برنامه های موسیقی رادیو شور و نوایی یا نازند. حق هم همین است زیرا هر هرگز از زندگی انسان جدا نبوده است. حتی در میان وحشی‌ترین قبائل هزاران سال پیش نیز، آواز بوده است و ترانه ورقص و تقاشی و دعهای ساز موسیقی؛ واین حیثیت، ثابت‌می‌کند که: انسان، بدون هر، زنده نیست.

مردم ما، در دهات و دهکده‌های دوربست، گاهی اسم نخت وزیر مملکت را نمیدانند، ولی دلکش و مرضیه و همیرا و صدای هنرمند ذیکر را می‌شناسند. علاقه‌تونه مردم به هر، بیوندو رابطه‌ای صمیمانه و استثنای میان هنرمند و هنردوست، میان خواننده و نوازنده و شنونده بوجود می‌آورد. این علاقه، طبیعی است که با کنجکاوی درباره زندگی هنرمند هر ایست، زیرا که انسان، درباره هر کسی که دوستش میدارد، کنجکاو است و می‌خواهد او را بهتر بشناسد.



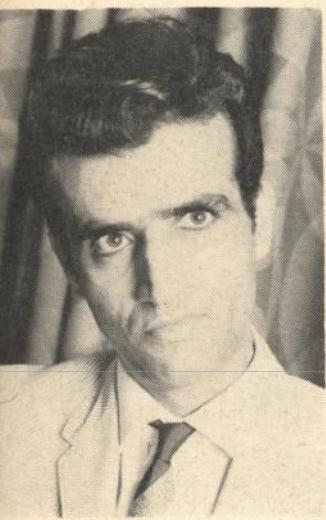
## نگاهی به موسیقی ایرانی

ریتر : نگین

مردمی که هرسال بخاطر شنیدن آواز یکی، پا دیدن بازی دیگری، میلیونها تومن برای خرید رادیو و تلویزیون و صفحات موسیقی و نوار ضبط صوت و رادیو گرام خرج می‌کند، خودارند از خود بیرونند. «این خانم حبیرا، چگونه زنی است؟ ... خانم مرضیه زندگی را چگونه می‌بیند؟ آقای تجویدی اهل کجاست و چگونه زندگی می‌کند؟» این کنجکاوی کاملاً طبیعی است.

هر مندواعی نمیتواند برای مردم آواز بخواند، و در عین حال از مردم دوری کند. و انگه در حساب آخر، این خود مردم هستند که با علاقه و هنرشناسی ذاتی خود، ناگهان دختری گنایم را بیهوده و ثروت و احترام اجتماعی می‌سانند. ساره‌ای که برای بازی در یک فیلم چهار صد هزار تومن بول می‌گیرد، اگر آگاه و عادل باشد، خوب میداند که این بول را از همان سنتون من بول پلیت تماشاگران فیلم باو داده‌اند. خواننده‌ای که در عرض یک هفته از گنایم بشهرت میرسد، و در هر مجلس بر صدر می‌نشیند و قادر می‌بیند، اگر این انسان واقعی و فروتن باشد، میداند که این احترام را می‌بینند دست زدن ها، تحسین‌ها و آفرین‌های مردم کوچه و بازار است. رابطه هنرمند و مردم هر دوست، درست مثل پیوند باران دریافت. اگر آب دریا ها بخار نشود، ایر و بیانی در کار نیست، و اگر باران نبارد، دریاها در عرض چند سال یکسره خشک می‌شوند. کنجکاوی مردم درباره هنر و زندگی هنرمندان، در مطبوعات منکس می‌شود. در حقیقت هنرمند، بیاری و توطئه مطبوعات، با دوستان خود، و طرفداران هنر خوش سخن می‌گیرد. از اینرویت که در همه جاهان، بخشی از مطالعه مطبوعات را، مسائل مربوط به هنر و زندگی هنرمندان تشکیل میدهد. «زنرور» در این چندسال، همیشه با اختیاط آگاهانه پیش رفته است، زیرا که متأسفانه جاده هنر در ایران بسی افزگان است، و در هر آن خس و خاشاک را در کنار گوهر، و پاکی را در کنار رسوانی میتوان دید. خوبیخانه در چند سال اخیر، در اثیر سختگیری و انتقاد خود مردم و فشار افکار عمومی، و نیز در سایه رهبری صحیح مقامات مسؤول، جامعه هنر ایران، بسیاری از بدنامی ها و بدنامان خود را ازدست داده است. اکنون بسوی پیش میرویم که کم کم هنر حتی در عیان مردم عادی، همان عمام مقسی را گرداند داشته باشد، پیدا می‌کند، و این در لذت‌آگاهی

بقیه در صفحه ۹۰



اعترافات صدھا  
زن و شوھر  
خوشبخت

اینست

خوشبختی در ازدواج، ثمره  
سالها برداری، مقاومت و  
سرسختی است!

ما بخاطر پول، مقام و  
شهرت می‌جنگیم، چرا  
بخاطر عشق و خوشبختی  
نجنگیم؟

باقم:  
خانم «منی - گره گوار»  
روزنامه‌نویس مشهور  
فرانسوی

# د از خوشبختی ما!

بر بخورید، اما نه! در نامه‌های سادقانه زن و شوهرهای خوشبخت، همینه این جملات را میخوانید: «ما بخاطر خوشبختی مبارزه کردیم! ... ما گاهی سخت با هم دعوا کردیم! ... ما گاهی در آستانه جدایی بوده‌ایم ... مازنشیب و فرارها، و از پیچ و خم‌های بسیار گلشده‌ایم تا بالاخره توائنساً ایم خوشبختی را بچگ آوریم!»

زنی بیست و نه ساله میتویسد:

«من در اوج خوشبختی فریاد میزنم که: بله، من خوشبختم! من و شوهرم جنک و دعوا، مشاجره، قهر و اشتی، وشبای دیوانگی بسیار داشتم. اما من ریتن را هم از شوهرم آموخته‌ام. او ارزش یک نگاه محبت آلوه، و معنی عشق را بیمن فهمایند. وجود من برای عیب و نقص است. زنی هست تندخوا، بینظ، لجوچ و وهانگزین. شوهرم بانها را میدانست و باینهمه با من ازدواج کرد و ش عروسی‌مان گفت: اماکن تو اوان از تو زنی همراهان و منظم آرام سازم. خودم را مقصر خواهم داشت. حتی اگر روزی تو بین چیزی کنم، باز بخودم خواهم گفت: «تو مرد شایسته‌ای بودی که توتوستی این زن را برای خودت تکهداری!». خانم! شوهر من، ارباب من است. سورون من است و باینهمه من خود را کاملاً آزاد میدانم! وقتی زنی خواهرش را دوست دارد، زنانی عشق او ندید، برایش از مرد ازدای لذت بخشتر است. زنی که مرد خود را میپرسد، شرم دارد از اینکه بگوید: «شوهر من، ارباب و سورور من است!». بقیه در صفحه ۷۵

زدن و شوهر خوشبختی هستم!». الیته عدای هم از دست زندگی و خانواده و زن یا شوهر میتابدند. حالا من دو چمدان بزرگ پراز نامه دارم . اولی نامه‌های زن و شوهرهای خوشبخت است. و دومی نامه‌های زن و شوهر هایی که بقول خودشان زندگی را باخته‌اند. زن خواسته‌اند که: «نامه‌های ما را چگونه! بگذرانید مردم بدانند آنکه هنوز هم عشق زنده است! ... بله، ما خوشبختم، و این خوشبختی را عشق، ازدواج، و خانواده اما ارزانی داشته است!». این نامه ها سرشار از حقیقت عربان است، و دام میخواهد عمه شاه، این حقیقت را بدانید.

\* \* \*

وقتی من چمدان اول ، چمدان خوشبختها را باز میکنم، شاید شما انتظار دارید که مدام به کلمات شادی، همراهی، محبت، صلح و صفا و آرامش و اشتی

زندگی‌زن‌نشوئی خوشبخت هستند، برای من بنویسید که **أين خوشبختي را چگونه بوجود آورده‌اید؟**

در زندگی زن و شوهرهای خوشبخت نیز دعوا و مشاجره هست، ولی آنان در مقابل مشکلات جا خالی نمی‌کنند ! دو ماه پیش من دست بیک بی و روشنگر من، یعنی گفتند که: «سؤال بیهوده‌ای در برابر خوانندگان مجده گذانشایی، چونکه در روزگار ما، اصلًا زن و شوهر خوشبخت وجود ندارد!». اما ناگهان نامه‌های خوشبختی زنان و مردان خوشبخت باریدن گرفت! هر هفته بیش از سیصد نامه دریافت میکرد. بله، هر هفته سیصد زن، مرد یا زن و شوهر باهم، برای من مینوشتند که: «ما

بر سر دوراهی زندگی

# او که امده چه



من از فرجام کار  
چنان بیم دارم که از  
حضور در بارگاه عدل  
الهی .

در آغاز راهی که به  
جهنم ختم میشد گل  
عشق و شراب و بوسه  
کاشته بودند. من ،  
دیده بر گل و دل بر کف  
قدم در این راه نهادم و  
پیش رفتم و رفتم تا  
خویشن را پشت دیوار  
دوذخ دیدم ، در حالیکه  
دوذخیان با دهانی که  
از آن لجن و آتش  
میریخت بمن خوش آمد  
میگفتند .

امروز من در آتش  
نداشت میسوزم و  
نمیدانم چکنم ؟

صدای کفشهای میخدار و سنگین (نه)  
رامی شیم که از پلهای بالای آمد. او  
برای هیچکاری تعجیل نداشت. همه  
اور را چه مهم و چه کم اهمیت ،  
سر فرصت انجام میداد و بانتظریق شبانه  
روز قریب پنج ساعت وقت خود را  
که میباشد صرف امکانی یا کارهای  
ضروری دیگرخانه شود هر میداد. تازه  
پشت در که رسید با سرفصت کفشهایش  
را بیرون آورد و چفت گرد و کار  
درگاه گذاشت. چادرش را روی سر جا  
بجا کرد و وارد شوگفت:

## تنظیم از: منوچهر مطیعی

# بگوید...

می‌کرد. مردمک دیده‌اش رنگ خاصی داشت. رنگی که نیستون است من شخص کنم. سبز، آبی، خاکستری، میشی، عسلی و راه مخاوطی از همه‌ای رنگها. بدین من بخشید زد و جواب‌سلام مر را با خوش شمات آمدید. من خنده کنام گفتمن:

- زحمتمن دادم اما پیشمنون نیست. - توی جبهه به چیزی‌ای بود که نیخواستم بینین و تکریه هر گز نمی‌وهم. - آگه هشال دیگم نیومندن من توی جعبه‌رو نیکا نمی‌کرم.

رانده ناکسی مجدداً گونی و جمه را در صندوق عقب گذاشت و پشت رل نشست. سعیده ازام رفتن شد و بانگله موقعت را در شکنی کرد، بیخواستم پیر نحو هست اورا تکهارم و چند جمله‌ای حرف برزم، لذا گفتمن:

- حالا که تشریف آورده‌این واسه رفتن عجله تکنیم. بارو بارین زمین من خودم و اسوان بیمارم. ماشین دارم.

- بنظر هوس‌گردین خانمتوں یدصل کنک پیومن زن.

- خانم؟ من زن ندارم. برای اوینی بار در عمر بیست و نه سال‌ام در مقابل یاتک احسان خواه و زیبونی می‌کرم و میلزیم. نگاهش را که باسری و لی قیدی وی نشانوی برو من بر می‌گشت میکشیدم و نگاهیداشم. مثل کسی که در فرستت کم خواهد آز یاک کلازی ایزش هرچه بیشتر نخبار کندو برای خود نگهادار.

مجدداً گفتمن:

- تعارف نیکتم سعیده خانم.

- منکره. اگه چنتمون بودن قبل از اینکه منو بینین می‌اوردم.

- حالا شمیون. بدگاری کرم. خودم میدونم. س اقا بهم فرست بدنی که نگر کنم.

- تکریه لازم نیس. خدا حافظ.

و حق بطریق تاکسی میرفت باساجت پدرهای کردمو گفتمن:

- اجازه بیدین بوسیله تلفن تشرک کنم.

- ابداً. عرض کرم که نشکر لازم نیس.

سوار شد، در را بهم زد و بست و تاکسی برآه افتاد. من باقی ماندم و سینه‌ای مالامال شوق و هیجان. نه که داشت خرخه جمعه را بطریق ساختمان می‌کشد گفت:

- دختر ملوسی بود آقا. من دلم می‌خواه شمایه همچی زنی‌نگیرین.

بوخی گفتمن:

پاسخ دادم:

- خانم سعیده خانم. من خودخواه نیستم. وقت ندارم. حتی وقت اینوکه باشما جزوی بحث کنم ندارم. شماره تلفن و آدرس خودم میدم، اگه دلخواه خواست مال منو بیارین! اجناس خودتونو وردادرین بیرون، در غیر ایشورت، دوتائی پهنه‌چی که گیری‌مون افتاده راضی باشیم. شماره تلفن و شناسنامه خانه‌ام را دادم. او ظاهرا بان کرد که بادهادشت تکریه است، اما بعداً علوم شد از همچشم. گوشی را گذاشت و رابطه قطع شد. از کار خوم خدمات گرفت. عجله من بیش از او بود، چون برج ندانشیم و نه میخواست برج خیس کنم. غولند می‌کرد و نزدیکی حرفا رفت و همچنان در راه رسیده بود و همه می‌فیده دوست داشتی. پیروزی‌گل و جوش برای مرد مجری چون من مقتمن بود.

(سعیده) خانم گوشی را برداشت و فوی

مطمئن شدم خود خواست: گفتمن:

- بیخین خانم. از فرامعلوم متصرف

فروشگاه اسماه کردیه احساس رو که

بنی‌آش را ازدست داده.

عطالی که هزار بار

شنبه‌ی بوم خوان و گل ابود.

هزجیده سال جوانتر از خاله بود. بقول

معروف هم چو اورا دیده بودم و هم

بیزی اش را. نه در جوانی جالاک و باهوش

بود و نه اکنون که دولا دولا راهیست.

به نه گفتمن:

- برای امشب برو از مقاذه برج

حضر تابع.

مانده غیر شروع شد، ولی من انتنای

تکریه و رویت افتادم و بخواب و قسم.

یکشنبه خواسته بودم که مدادهای رنگ

پیدارم کرد. گوشی را راهی‌گشتم.

آنرا آزادیزد خواب از خود بود.

زیگ در خاکاست نه زنگ تلف.

حدای ترقی کشش نه برخاست. او میرفت که

در را باز کرد که که همچنان

نگزیرد.

قابهه ای از خود بودم که داده از

شلوار پوشیدم و باینی که شنیده بودم

گویی برج و جمه را پایین می‌گذاشتند.

دیدم. حدس زدم اوست که اجناس را آورد.

حدس من درست بود. بعلل شدم کشنه

دستمال پاک می‌کردم با اوروره شدم.

در خاطر، از رزرو شدم. باز هم

شلوار پوشیدم و باینی که شنیده بودم

گویی برج و جمه را پایین می‌گذاشتند.

با (سعیده) رخ برح فرار گرفتم سخت یکه

خودم و دستویای خود را گم کرد.

راستی ریابود. توالت دخترانه داشت، اما

ایرو و صورت و چشمیاوه را دستکاری

کردند. مانند بیشتر دختران بیست بیالی

شمال تهران. قندی متوجه نزدیک به

بلند داشت. طرف و زیبود.

درجهه داشت و شفافیت خوب تراش

بیش از هر عنصر دیگری بیش خوش تراش

و چشمیاوه درشت و شفافیت جلب توجه

بیارخونه. دیگه چرا بیفوم و بیفوم میدی؟»

نه، حکمران خانه من بود و حتی

برخوم نیز تسلیم داشت. با وجود تبلیغ

و سنت عجیبی که درست شد او بود دوستش

داشتم. بیست سال می‌شد که در خانه ما

زندگی می‌کرد. خواهش که نوهر کرد

و گفت: «من دست تو سفره هیئت‌کنی نیزه

چند هفته‌ای نزد اورفت، ولی زودی گشت

شماره تلفن و شناسنامه خانه‌ام

چند سال مردند و من تهیه مانند و همچنان

است، اما بعداً علوم شد از همچشم. گردید.

گوشی را گذاشت و رابطه قطع شد. از کار

خوم خدمات گرفت. عجله من بیش از او

بود، چون برج ندانشیم و نه میخواست

برنج خیس کنم. غولند می‌کرد و نزدیکی

درسته ازدست داده.

صداشیش مترکشان

صدایش سر ازیز شدم و بدآشیز خانه‌رفت.

پشت‌سران نهانز کششان را پوشیدو سر

رفت راه افتاد. بررسی تمام شد و تیجه

گیری کرد بودم که تازه بین محل گشید.

درسته آقا؟

شده مال مانیس.

از لذت‌های سر ازیز شدم و بدآشیز خانه‌رفت.

صدایش می‌توانیم قیافه و سوسال اشخاص را

حدس پزند. حسن زدم نه همچشم خانه

است که از زیبایی و خلاقت زنانه نعم

کافی بیهوده‌است. در پاسخ من گفتمن

- بله آقا. اول من متوجه شدم،

امامن هنوز گشتنم بجون اوراقش تلخ یسته

فقطیم مادری نیز دارد که همچشم

است وهم بدآخلاقی. ادامه داد:

را گرفتم. رابطه که برقرار شد خودم

رامعرفی کرد و گفتمن:

- بقیه‌یه من راه حاشی آشونه. شما

سوار می‌شینیم میان اینجا، احساس باخودشون

می‌ارین و بعد اینارو و مریدارین می‌بینم.

هوس کردم سربرش بکارم ادا

گفتمن:

- من بیارم خانم؟

- پس من حمایشیو بکنم؟

- عجایی که نه خیر. جارتی نیز کنم.

اما آگه لطف کنیم سواراتکی بشین و

اجناسو بیارین پول تاکی رومن می‌میم.

- یوتوونو بدارین توی چیستون؟

بدارین جلو آینه که مگیر شد لفظ شدیم. سفارش

شما بمالیه راه خانم عوض شده. مال شماره

فرساند خونه اون خانم و عمال اون خانم

آوردن برای شما.

- حالا چیزیار کنیم؟

- نمیدومن آقا. من شماره تلخ اون

خانو میدم بشما. باهش حرف بزینی.

شاید خودش و سیله داشته باشه که مشارش

شماره عوض بکنه.

- آخه من که اونمیشانم. این وظیفه

شماست.

- او! عجله ندارم یعنی چی؟

اجناس مارو بیارین.

- نهیم خشونتی بصدای خود دادم و

گفتمن:

- خانم من که باربر نیستم. من

اصلاً اونجا بودم. باز هم اشتباه کردم.

جریمه‌اش باید خودشون بدین.

صدای زنانه‌ای از فاصله چند متری

تلفن پرسید:

- باکی حرف میزی سعیده؟

- با یه آقای خودخواه.

- با یه آقای خودخواه جلب توجه

- آقا. شماچی خردین؟

- همچنانی که می‌بینی. توی گونی و جمه بیر تقاضایه. گونی پنجه کلیور بجه و اون جمه بجه افتاده. گونی اینجا گل و همچنانی

صورت داده بودم که نیزه زغرون و گرم گذاشت. یعنی رفته بجه و همچنانی

چیزیار یه دونه بسته پنهانه داریم که چند ماهه اونجا افتاده سر که گذاشت اونه سر که گذاشت آنها نیزه خوده است. آنها نیزه خوده است.

- آقا. یعنی چندی که من می‌بینم شده ای از دست داده ای داشت و همچنانی

شده مال مانیس. عوضی

فرستادن. بزنجی بر چشمی که همچنانی

نیز برج نهاده ای از دست داده و تیجه

گیری کرد بودم که تازه بین محل گشید.

- درسته آقا؟

- نه، این جمه مال مانیس. عوضی

فرستادن. بزنجی بر چشمی که همچنانی

نیز برج نهاده ای از دست داده و تیجه

را گرفتم. رابطه که برقرار شد خودم

رامعرفی کرد و گفتمن:

- آقا. جمه بجه حرف بزینی.

او نیزه ای از دست داده باشه که مشارش

شماره عوض بکنه.

- آخه من که اونمیشانم. این وظیفه

شماست.

- حالا این لطفو خودتون بکنی.

کارمندانهون رفتن. اتومبیل سرویس شرکت

هم خرابه.

- مقناعده شام. شماره تلخ و نام آن

خانم را گرفتم. بالا فصله باو تلخ کردم.

نه داشت غرولندی که کرد و باخودش

صدای زنانه‌ای داشت خودش نزدیک

تلفن پرسید:

- باکی حرف میزی سعیده؟

- با یه آقای خودخواه.

- خواربار خردی خودت بدار توی ماشین

چهره‌های شعر امروز

## رضا براهنی

## ناقد و شاعر

## شعر-نقاشی-تئاتر موسیقی - نقد کتاب و...

## آفتاب بتايد

گوه دلم را  
برف سیاه دردگر فته است  
کاش دمی آفتاب عشق بتايد.

## روز

تو ناله کردی در غم و بگریستی  
تنه برای شب  
کنون باز آمد هست  
انک بنال  
انک بسوز  
در سینه شب تابر آید بانگرورز  
عباس فغیرزاده

## در عبور بادهای سرد

آه ... می بینم  
آسمان را  
چون دوچشم  
آئی و شفاف  
کشتران را  
چو گیسویت  
طلائی رنگ  
آه، من دور از تو، برگی  
در عبور باد های سرد  
پائیزم ...  
شاهین زلده سرانی

## در شب باع

باخ بود و شب و تهائی باع .  
\*  
چه شب پاک زلایی بود .  
من چه تنها بود .  
کاج ها، آن ور باع  
مثل این بود که شب را در خوبی ،  
از مردمدانه نهان می گردند .  
مثل این بود که باد  
خواب گلها و گلها را می آشند .  
مثل این بود که ماه  
از سر شاخه تیریزی ها می آویخت .  
مثل این بود که ... آه  
خط آواز خدا جاری بود :  
آی .. من اینجا هستم  
[زیر تبریزی ها].

من برای افاده

اما

زیر تبریزی ها  
تیرگی بود دنیم.  
ولی الله در دودیان

## طرح

در تناکاوش شراب شب  
حاریست  
با غرور نجابتی سرگش  
و زبانی که نیک میداند

در لیش سرخی غروب بهار  
و به طعم تمشك و حشی کمال  
که هنوز نه وقت چیدن  
شد.  
مهتاباتاها (ساوه)

## دیر آشنای من

دیر آشنای من  
قلیم ز خاطرات نخشن نگاه عشق  
در سینه هی تند  
هر شامگاه شهر احلام و آزو  
بر گردیام وصل توای دوست می برد  
بین من و تو گرچه جدایی فکند چرخ  
اما قسم بدودست  
بعداز تو مرغ دل نشود رام دیگری  
هر گز نمی برم بذیان نامدیگری  
دیر آشنای من  
ییگانگی رهانک و شوآشنای من  
«آتش»

## دل بهدل راه ندارد ...

باتو و عشق تو خواهم جنگید  
جنگ سختی که در او جان لرزد  
جنگ احسان و عواطف که از آن  
تارویود دل انسان لرزد

سر گزگان تو باظل سازم  
فته چشم تو خاموش کنم  
از لب بسویه تعنا نکنم  
وانجه بگذشت فراموش کنم  
دل بهدل راه ندارد . دیدم  
که تو از حال دلم بی خبری  
عشق ما یکسر و پردردرس است  
من همه با تو و تو با دگری  
متصور امینی  
(آبادان)

## نقد نقاشی

## ۲۹ تابلو از

## دو نقاش جوان



نودن محل وسیع هنگام کار نقاشی .  
علم آراش فکری لازم برای نقاش  
به دلایل مسائل مادی و مدرساهای حین  
انجام کار و در مواردی کسر نموده  
قویولی و اجرایی که شاگرد در کشیدن  
یا تلقی خاطر نموده احسان میکند ،  
همه اینها و صدها مثاله مشاهه ، شایط  
مووقعت بوجود آمدند این آثار را  
تفصیل در صفحه ۷۸

پیش دارند که باید بیسمایند .  
اینک اگر سخنی در بررسی آثار  
این دو نقاش جوان ضروری بینظر برسد ،  
در چهارچوبه قوانین مدرساهای و آغاز  
راه شناخت نقاشی خواهد بود ، زیرا  
مجموعه نقاشی های آنها «اولد» هایی  
است که خاطر یادگیری کرده اند  
فرمها و کمیزیسون و در بعضی موادر  
طرابی طبیعت انجام شده است .  
فرامه نودن رنگ خوب و کافی ،

نایاشگاهی با ۴۵ تابلو از دونقاش  
جوان - علی ناظریان و عزرا  
عدالتی - در «گالری نیازی»  
بعرض نقاشی گذارده شده بود . این دو  
نقاش فارغ التحصیل هرستان پرمان  
هزه های زیبا هستند و کارهایی  
را که در این نایاشگاه عرضه کرده اند  
همان تقرین های درساهای است ، و این  
شانه آلت است که در عالم نظر نقاشی چه  
با راههای پرنیش و فرازی را در

تبیینی بزرگ امیران عاشقان  
آن ماه در حقیق نشسته  
آن ماهاب پاک میلاتاب تابانک  
آیا هنوز باز نگفته ؟  
آن ماه در حصار نشسته  
آن ماه در عناب نشسته  
آیا هنوز باز نگفته ؟

• • • • •  
«رضا براهنی» را پیشتر بعنوان  
«براهنی» پیش از دیگران به نقد  
ادین پرداخته است و به مخالف پیشتر  
پیشندگان و معارض ایرانی که از  
پندرین غنی عنوان «نادق» پرهیزی داردند ،  
خود را ناقنده مسئول نسبت به جریانهای  
ادین معاصر می دانند .

عقب براهنی تندی و تیزی و  
خشونت لحن اوت که رنگ غرضی  
به نوشته هایش می دهد ، و این شیوه  
را باید عکس العمل طبیعت تعارفها  
و مجامله های دانست که سالهای بعنوان  
«تقدیمی» به خوانندگان شعر تحویل  
داده می شد .

«براهنی» می کوشد تا بایبره  
گیری از روش های ناقدان غرب ،  
روشن تقدیم خاص برگزیند . «طلای در  
من» مجدهایست از مقامات براهنی  
در نقد و تحلیل شعر معاصر و کتاب  
«تقدیم» او - که بزودی نشر خواهد  
یافت - مفصل ترین تحلیل در نثر  
معاصر است .

از «راهی» چند دفتر شعر  
 منتشر شده است و مجموعه شعری هم  
در دست انتشار دارد . مقایسه شعرهای  
آخر براهنی با شعرهای ده دوازده  
سال پیش او ، تحولی در زبان و بیان  
شعر را شناس می دهد . شعر براهنی  
سرشار از ایجازه های خشن شعری است  
و مطلعه «جنگل و شهر» بیان نامه او  
به عنوان یک شاعر شهری است که  
طبیعت سریع ای و «رمانتیسم» طبیعت  
سر را در بود و می کوید .

شک نیست که شعر براهنی - وجود  
پیشرفت و تکامل سریع چند سال  
اگرچه هنوز به اصطلاح «جانقناهه»  
است ، اما باید توجه داشت که تکامل  
سریع زبان براهنی ، نشانه آگاهی و  
مطالعه پیچیده است .

در میان شعرای جدید براهنی ،  
تکه های درختانی می توان یافت که  
«نلهه» شعر او می تواند باشد .  
براهنی شاعری خشن و رماتنیک ،  
و شعر ایباشه از کلبه های خشن و  
«غیر شعری» است . اهلی کردن این  
کلمات دشوار است .

نثر «براهنی» محکم و بی تقصی  
بدقت مردم . براهنی به سبک مطالعه  
پیگیر و اگاهانه در ادب جدید ،  
لمس زبانی را بخوبی دریافت است ■

گفت و گویی با (از ازه طباطبائی)

# نقاشی و «ماشینیزم»

زن ایرانی، هرگز زیباست که قدرت پرواز ندارد.



ایرانی فولکلوریک استقاده میکنم، اما با شیوه و سبک تو.

- در اینجا کارهای زیبایی است، می بینم که سوژه آن زن ایرانی است، مطمئناً این کارها در دیان فلسفه خاصی آمده‌اند؟

- بهله، این کارهای یک دوره نسبتاً طولانی است که اختصاص بعزم ایرانی داشت، زنی که بسیار، آمادگی پرواز دارد، اما بالایش بسته است اگرچه امروز زن ایرانی بالسنسه‌زادی باقی است، ولی تبادل فراموش کرد که تا چندسال پیش حالت اثابه خانه را داشت، دریک تابلو، یعنی آب میدهم که گردش با گردشند جواهر پسته شده و پاهایش را با حلقة طالکی قفل کرده است، بدش لوله بخاری است، خانه را گرم می‌کند، ولی خودش سرداست.

نهایت زن ایرانی در تابلو دیگری هم آمده است، اولی می‌بینید که سردر گوش مرد نهاده و چون سنگ سیوری با او در دهدل می‌کند، یا در تابلو دیگری اورا کنار مردم می‌بینید، اما تنها غمگین . من در تابلو های می‌بیمار رنچ زن ایرانی، تنهایی و اندوه و نکرانیش را بخاطر فرزندانش نشان داده‌ام، زنی که مانند مرغ زیباست، ولی قدرت پرواز ندارد.

اما کارهای تازگام ، دریک از آنها، یک پسر و دختر از نسل امروز را می‌بینید (بدون اینکه قصد توهین باش) نسل داشته باشد واقعیت زندگی امروز را بیان کرده‌ام، آنها زیبا - شیک و پر از نهضه هستند، اما مغزهایشان خالی است.

- شما یک پیکرتراش مدرن هستید، تو بودن کارتان از حیث فکر

های انسان هستند، در زمان که پیش از نایابی و تنهاییست. کار و ترس از نایابی و تنهاییست.

هایی من باین ترتیب می‌بینم در تقریب ما می‌باید . من نیتوانم راه علاجی پیشنهاد کنم ، چه با خودم هم اسیر آن هستم . تنها نیتوانم آهارا بیان کنم ، زیرا که قابل‌لمس باشد، این کشور هم چندین بار شرکت کرده‌ام.

- کار شماچه مرا محلی را می‌کرده و درجه بسیار است؟

من از میهناتور شروع کردم

که در واقع «فیکوراتیو» تو تری

بود، این روش ادامه یافت و من روی

تمهای ایرانی و بخصوص «زن» کار

کردم.

از چند سال پیش کار «کالزها»

را شروع کردم (آن کارها از جهت

اینکه بهم چسبانده می‌شود کاراز نامدارد

و از نظر کلی «پوب آرت» است.)

در کارمندو «المان» (علماب-

عنص) می‌داند مورد استفاده کاربر می‌گیرد.

«المان» مذکور و «المان» مذکور.

سوژه در واقع هایهای است و این دو

«المان» هستند که «کبیوز» و ترکیب

می‌شوند . کارهای من با شکل گرد

دارند و مکاری های می‌باشند - باید بگویی این

دو المان در تمام موجودات وجود دارد

حتی در معمایهای قدیم ایران می‌بینیم

گبید که گرداست، همیشه یک گلستانه

نیز در کناره است.

اما یکی از کارهای شما فلسفه یا

## ★ به آهن سخت هم میتوان یک ظرافت انسانی داد

با «ازه طباطبائی» نقاش و پیکرتراش مدرن درباره هنر نقاشی به گفت و گویی پرداختیم:

- در ۱۳۴۹ از داشتنکه هنرهای زیبا فارغ‌التحصیل شد ، از دوران خیابی پیش در زمینه‌های مختلف هنری کار می‌کرد. کار پیکرتراشی را از شروع ۱۳۴۲

در همان زمان یاک کارمن پرندۀ جایزه صلح شد . یاک کار «پوب آرت» که بنی‌صرقشده بود ساختم و این در واقع شروع کار اصلی من بود. میتوانم بگویم که من اولین کسی بودم که در ایران پوب آرت کار کردم.

- در چندین شاهگاه وی‌بنال

شرکت کرده‌ایم ?

- در پنج پی‌بنال هنر ان شرکت کردم. در پی‌بنال دوم مدل نقره و در پی‌بنال سوم مدل طلا در پی‌بنال چارم جایزه سلطنتی و در پی‌بنال پنجم جایزه هنرهای زیبا را گرفتم.

در پی‌بنال ها و نمایشگاه های خارج از کشور هم چندین بار شرکت کردم.

- کار شماچه مرا محلی را می‌کرده و درجه بسیار است؟

من از میهناتور شروع کردم

که در واقع «فیکوراتیو» تو تری

بود، این روش ادامه یافت و من روی

تمهای ایرانی و بخصوص «زن» کار

کردم.

از چند سال پیش کار «کالزها»

را شروع کردم (آن کارها از جهت

اینکه بهم چسبانده می‌شود کاراز نامدارد

و از نظر کلی «پوب آرت» است.)

در کارمندو «المان» (علماب-

عنص) می‌دانند مورد استفاده کاربر می‌گیرد.

«المان» مذکور و «المان» مذکور.

سوژه در واقع هایهای است و این دو

«المان» هستند که «کبیوز» و ترکیب

می‌شوند . کارهای من با شکل گرد

دارند و مکاری های می‌باشند - باید بگویی این

دو المان در تمام موجودات وجود دارد

حتی در معمایهای قدیم ایران می‌بینیم

گبید که گرداست، همیشه یک گلستانه

نیز در کناره است.

اما یکی از کارهای شما فلسفه یا

اندیشه خاصی را بیان می‌کنند؟

- فلسفه کارهای من بیان تراژدی

زمان است، زمان انسان و ایم خورده،

تراژدی عدد هر سال بیشتر می‌شود و شاید

روزی بر سر که عده‌ای ام را می‌گیرد.

این تراژدیست که انسان ماهیت

خودش را از دست بدهد.

دیگر تراژدیست که انسان ماهیت

برده و اسیر ماهیت شده است. اینها درد

# حکایت

## «حمله خوانی»

مدایع و مصیبت های مذهبی را به «نظم» میکشیدند و در حضور جمیع می خوانند.

یک نوع از نقایل‌های مذهبی که از زمان صفویه آغاز شد ، گذشته از پرده‌داری و صورت خوانی ، «حمله خوانی» است.

حمله خوانی ، نوعی از شعر مذهبی خواندن است در حضور جمیع.

کتاب «حمله خبری» از «میرزا محمد حیدری» باز



حمله خوانی را تشکیل داد . هر چند این کتاب به علت مرگ سراینه ناتمام‌ماند، اما به سال ۱۳۴۵ رسیله «میرزا

ابوالطالب پیر فردوسکی» به پایان رسید. زندگی پیامبر اسلام (ص) و حضرت علی (ع) و جنتگاهی آنان با گفار

تا زمان ضرب خودرن و شهادت حضرت علی (ع) محتوی این کتاب را تشکیل می‌داد. تمام این وقایع به این سرمه دهند و حمله خوانان به خواندن آن در میان جمیع می‌پرداختند.

نام و حمله خوانی از کتاب «روح

الشده» اثر «حسین واعظ کافنی»

گرفته شده است و خواندن این کتاب بر سریر ، روضه خوانی را بوجود آورده است. اما بعد از این روضه خوانی به خواندن

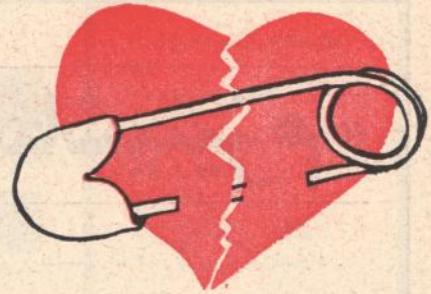
کتابایی مثل «طوفان الکاء» و «اسرار الشاهد» هم اطلاع شده است.

به احتمال زیاد روضه خوانی در صورت تاریخ خودش از تکامل منابع خوانی (که بذرگ کرام اعلاء و معجزات

پقیه در صفحه ۷۸



# مشکل گشا



مشکل گشای عزیز

مادرم متراكم خانه ماشده است و آنقدر سیک بزرگ جلو خواستگاران من و خواهانم می‌افکند، آنقدر ایراد می‌گیرد که هیچ مرد عزیزی دیگر حاضر نیست با به خانه مابگذارد.

جندوغ پیش پسر دائمی به خواستگاری خواهیم کرد

از بیچاره نامزد او بود آید، اما مادرم با این وصلت مخالفت کرد، چون خواهیم چند کلاس سواد داشت. پسر دائمی

بنابراین از خواهیم بزرگتر خواستگاری کرد که سواد مفکری داشت، اما بازهم مادرم با ازدواج صورت تکرف.

او را شوهر کرد و منع ممکنی برای فراموش کردنش حیران و سرگردان بودم. تائینکه خواه دخترش که دختری دم بخت داشت، داوطلب شد که دخترش را بنیانده تازی هر خواستگاری که در خانه‌ها را زد، با اخیم و تروشویی و جواییهای مخالف مادرم بازدواجه شد، تا آنجاه که دیگر

هیچ جوان مجردی از کوچه مانعور نمی‌شد. تا چند سال دیگر از معوجه ازدواج کردن مامیگاند راه را مدارای طراوت و زیانی جوانی هستم. من ۱۵ سال‌ام، خواهیم بزرگتر ۲۳ سال‌ام و خواه دیگر ۱۸ سال‌ام است. اما

مادرم مثل مترسکی مهه خواستگاران مبارا «رم» مددهد. دیگر از دست خودخواهیهای او بستگ آمدند ایام. چکیم؟

اعذرًا - ز

## خاطره یک عشق

از تحمیل و هوش وصفت خانواده دوستی و بهرحال اینگونه پدران و مادران را باید نشدم. خودم بدکتر مراجعه باخته و مادران را باید نشدم. آزادی شما نشسته است بیازارید.

### شوهرم حقه میزند؟

باونی هشتم ۳۱ ساله که مدت ۸ سال است ازدواج کرده‌ام و تاکنون بجهدار نشدم. خودم بدکتر مراجعه گرفته‌ام دکتر گفت: سالم هستی و بجهدار مشوش. باید شوهرت را معاینه بپرسکی بتکنیم تا اگر احتیاج بمعالجه داشت معالجه شود. هرچه بشوهرم التهاب می‌کنم که بدکتر مراجعه کن که گوید من بدکترها انتقاد ندارم و باید زن دیگری بگیرم. و خودم را آزماش کنم. شهار بخدا بنی بگویند آیا این کار عاقله‌ای است نشانل راهنمای شما هستم.

ل. ل.

جواب - چطور شوهرم شوهرشما وقتی پای زن گرفتند می‌بینان آمد پیکاره نسبت به عالم پرشکی و معاینه‌ای طبی بی انتقاد شده است؟ در موعد سایر امراض چطور؟ بازهم عرض رفتن بدکتر زن میگیرند؟ پدیده است که قسم بیون علل و عوارضی دارد که گاه هربوط به مرد - گاه هربوط به زن - و گاه هر بودن فراست و معاینه‌ای پرسکی سهوت جواب معملاً را می‌پنداشد. اگر شوهرشای غرض واقعاً داشتن اولاد است - نه زن دوم گرفتن - باید خود را به پزشک متخصص شان بدهد تا معلوم شود مسئولیتی بی اولاد بودن تا چهاندازه متوجه کموده‌ای دین خود اوت. آگر بیماری یا اشکالی داشته باشد تایپهه درصد چاره آن از راه دوا و درمان ممکن است و دیگر احتیاجی به زن گرفتن مجدد ایشان و تحمل در درسها و گرفتاری‌های دو زنه بودن نیست.

### شوهرم یک قاچاقچی است

کلاس سوم متوسطه راتنم گردد بودم که بامردی نامزد شدم. بعدها می‌فیدم که او قاچاقچی است. در طی دوسل اورا کنترل کردم. وقیعه اطمینان بیدا گردم که دیگر دست بان کارهای نیزند با ازدواج با اعوافت گردم. نیادنستم توبه گرگ مرگ است. بعد از ازدواج روزی عده‌ای بیشتر می‌ریختند خانه را بازرسی کردند و شوهرم را بزندان بردند. و مدت زندانی او هشت سال و نیم است. نیادنستم چکن و چکونه داشت مدت هشت‌سال و نیم بدون سربرست باشند. ضمناً یاد بچه هم دارم.

امضاء محفوظ

جوان - اگر امیدی به انتیاب شوهرتان دارید و فکر می‌کنید که زندانی شدن برای او چنین تربیتی دارد و در خاتمه حکومتی سربراه خواهد شد و ممکن است در این هشت سال هم می‌توانید معاش خود را بر طبق اداره کنید. چون بچه دارید - پیشنهاد ما اینسته در راه خانواده خود صیر و فداکاری کنید و بزرگی هست و روح مادری خود را بایثات رسایدید چه آنکه وجود زن و فرزند برای یک مرد مسئولیت است. همه این این صفات‌های را که شما دیگر کرده‌اید و آنها را بچه هم داشتند موقیتی پیش آید دانخته شان را در شرایط پهتری اینها بخت فرستند اما شناسنای شاخص اندازه‌گیری آنها همیشه توافقی مالی داده است و عیبی که به آنها میتوانند گرفتار شوند و توجه پیش از اندازه مادران را نسبت به سرنشست و آینده زندگی دخترانش طور بدی تعبیر کرده و تصور می‌کنید که داده است. همه این اینچنانسته شماها را که شما جای من بودید چه میکردید؟

از زندان شهریانی اهواز «امضاء محفوظ»

جواب - علم ثابت کرده است که بی احتیاطها و عدم مراعتبهای خود را نیاید بحساب شوه بودن کسی بکارانم. این فرار از مسئولیت است. همه این این صفات‌های را که شما دیگر کرده‌اید و آنها از بچه هم احتیاط خودشان را داشته‌اند، اینها از این احتیاط خودشان را داشته‌اند. اتفاقاً از شدن عوامی است که حوادث را می‌سازد. اتفاقاً از شدن عوامی است که خود را بچه هم بسازد. و میخواهیم به زندان را طلاق بدهم؟ اگر شما جای من بودید میخواهیم به زندان را طلاق بدهم؟

جواب - سخت گیری های بعضی از خانواده ها آنهم در مورد مسائل مالی زناشویی - از قبیل همراهی و شیرینی و همراهی لباس و عروسی - سدی در درا رونق

و توسعه زناشویی شداست بقیه که پس از جوان بیعت توقات بیش از ازدحام خانواده ها - که دختران خود را بسوزت کالای جائزی جلوه میدهندتا داوطلب شرکت در زندگی ازدواج میرمند و از همدادهای مالی آن وحشت دارند و این یک ایام بیزبرگ در اجتماع امرور ایران است که در خور بیث و توجه فراوان میباشد.

بنابراین عذرًا خانم تا حدود زیادی در شکایت خود محق است و هر هفته نظر این شکایت و گله دهها نامه به مجله زن روز میرسد.

چنانها بگذارند آزادتر و انسانی تر قدم برآید زناشویی شناخت و مایلند که زناشویی شان عطر عشق بددهد و بایسیان تقاضم و فداکاری و محبت و همکاری مستحبونشند و باصول دادوستد تجاری و پولبرستی والبته حق آنهاست زیرا که خوشبختی زناشویی راه را با پول میتوان خرد.

اما یک نکته مهم دیگرهم در میان است و آن اینکه بعضی از دختران و سریان در گله از پدر و مادر خود که تند بروند و بکاری فراموش می‌کنند که هر بیدر و مادری در راهه اول خیر و سعادت فرزندش را طلب می‌کند و مقدمه از سختگیری سنگ اندیز نیست بلکه محکم کاری بیشتر است.

میخواهیم به زندان را طلاق بگوئیم که دارید کمی مبالغه می‌کنید و للافه و توجه پیش از اندازه مادران را نسبت به سرنشست و آینده زندگی دخترانش طور بدی تعبیر کرده و تصور می‌کنید که زندان را طلاق بدهیم.

میخواهید شماها را خاکستریشین بیدخی و سیمروزی کنید. نه، کاملاً شتابه می‌کنید. هیچ مادری تاکنون از روی

قصد و عمد چیزی بدهیم که فرزندش را راه را نکرده است.

مادرها همیشه مت‌سدنده موقعیتی پیش آید دانخته شان را در شرایط پهتری اینها بخت فرستند اما شناسنای شاخص اندازه‌گیری آنها همیشه توافقی مالی داده است و عیبی که به آنها میتوانند گرفتار شوند و توجه پیش از اندازه مادران و سربراه و دارای تحمیل و یا حرفة و لولانه فعلاً

مال و هنالی نداشته باشد ولی آنهاگی بیشتری برای تأمین رفاه خانواده خود دارد تا که آقای عزیز کاهه کوزه

مشکل یک مادر:

## بشناسانم؟

«خداآوند، همه گناهان بندگان خودرا می‌بخشد! خداوند پیشنهاد کرد! همه گناهان بندگان خودرا می‌بخشد! اگر قرار بود خداوند همه گناهان بندگان خودرا بپختد، عدالت الهی معنی و مفهومی نداشت. قضیه عادل کسی است که بعوقب گناه را می‌بخشد، و بعوقب گاه دیگری را بعجازات میرساند. خداوند عادل ترین داور عالم و کائنات است و درست است که بندگان کاهکار خود، محروم ساخته‌اند. بشرط تویه و ندامت پیشنهاد، اما هر گز گناه مکر و آگاهانه را نمی‌بخشد. نظرمن چنین تصویری از خداوند باید در بر این چشمان فرزندان خود قرار دهیم: تصویری که تصویر راستین خداوند است.

من با انسانی‌ایام و تکیه به خداوند ایهانه‌ای برای تسلی و کاهله خود قرار میدهد، سخت مخالقتم. هر گز نیاید بکوکدش گفت که خداوند روزی را از انسان برات می‌پرسید. نه! خداونی که نمی‌شناسی با انتی‌ها که ایمان‌ای ندارد. اگر کوکش را بیکاره وی قبودش خداوند متنکی سازیم، در نتیجه این را نه پیرزیهای خود، فرست یافته است. همه میخواهند اتمیل داشته باشد. بلکه شکست و ناکامی خود را نیز بحساب خداوند خواهد گذاشت. و حال آنکه باید بکوکدش آموخت که اکام مسؤول اعمال خوش است، و اگر بول ندارد، خود منصر است. اگر بمقام بزرگی نرسیده است، خود گناهکار است. خداوند نمیتواند بجای کارگران و بانکداران کار کند. خداوند نمیتواند نیزین را شخص بزند، ولی او زین و آب را در اختیار تو گذاشته و دوست نیرومند بو داده تا خود را بیامزاید!

مقام خداوند بیانیه است. با اینهمه که او را در کوچکتر خواست زندگی روزمره خود وارد کنیم. اگر از نیزین برسید: «بس خداوند کیست و چیست؟» نیزین از همین تعریف معنی شما بدهم، در حقیقت خداوند را نمیتوان توصیف کرد، هیچگاه آنکه یک اقیانوس را در رابط فنجان نمیتوان گنجاند. در برای ذهن کند و حقیر ما، مقام خداوند عظیم‌تر از میلاردها اقیانوس است. با اینهمه که اینجا آنکه جانور و گیاهی را که در ابعاد اقیانوسها بسیار بزرگ‌تر است، که بزرگ‌تر از اینها هست. اما میگویند: «اگر نسل جوان، توجه چندانی به مسائل روحانی ندارد، تقصیر پدر و مادر ایشان است که از خداوند بزرگ، تصوری غیر حقیقی و دروغین در برای دیدگان کوکانشان قرار بینند. ما معمولاً بکوکان خود میگوییم: «اگر این کار را بکنی، خداوند بشدت ترا بعذابات میکند! اگر آن کار را نکنی، خداوند ترا در آتش جهنم می‌سوزاند!» و بدینسان خدایی را که به همراهی او اعتقاد داریم، در نظر کوکانشان به موجودی وحشت اور تبدیل می‌سازیم، درحالیکه کوکش باید خدا را ایشان را از دست داده است، ایشان را از دست داده است، ولی بزرگترین راز جهان، بعیان هستی است، پاسخ این عبارت، نه در کتابهای فیزیک، بلکه در کتابهای مذهبی باید جست! اکنون که جهان فرزانگانی چون ایشان را از دست داده است، ایشان را از دست داده است، ولی بزرگ‌تر از اینها هست. اما میگویند: «بس خداوند نیز چنین است. در برایه و جز بکمال سبک‌های آشناخ خود نمی‌توانیم صحبت کنیم، اما همین سبک‌های

هر روز در سراسر جهان، صدیها قتل ناجوانمردانه بوقوع می‌بیوند. هر روز در چهارگوشه این دنیا، صدیها دختر ویس جوان، و حتی پیرمردان و پیرزنان، خودکشی می‌کنند. چرا؟ پاسخ روانشناسان و جامعه شناسان بدین پژوهش شنیدنی است: «بدروهادهای امروزی، ای اعانتی بخشش نایبر بر به تربیت معنوی کوکان، آنها را از بزرگترین تکیه‌گاه خوش، محروم ساخته‌اند. بشرط پیشنهاد که ترور، تهره، قمار، وحشی عشق و لذت، همه نعطفه‌ای موقت و گذرانستند، و چون ایمان خود را بایدیت و جاوداتی نیز از دست بدیه، لاجرم در بیست‌سالگی هم دچار نوبیدی در عالم نایبری میشود که تئیجه و نتیجه آن یا قتل و عصیان است و با خود کشی».

پروفوژور «کارول» روانشناس فرانسوی میگوید: «در زندگی مدنی امروزی، توقعات بجا و ناجای جوان وحشی کوکان، و آرزویهای دور و دراز آنها، بسیار وسعت یافته است. همه میخواهند اتمیل داشته باشند. همه میخواهند ویاکی در کار ریا داشته باشند، والبته جامعه نمیتواند همه توقعات افراد را برآورده باشد. جوانان خود را باب و آش میزند تا آنچه را بناخی میخواهند، از نیروی راهی که می‌نماید آورند، چون ناکام ونوعید میشوند، لاجرم از خود میپرسید: «بس زندگی من به چه درد میخورد؟ اصلًا هف زندگی چیست؟» پاسخ این میباشد: «بس زندگی تو است. خدا و جوانی را بخواهد با این خطرات مجهر و مسلح سازد، آنها باید به بیرونی بزرگش از نیروی پنیر و بادری ایمان داشته باشند، چونکه من ویرشان بالآخره روزی از این دنیا خواهیم رفت، اما با وجود آنکه، هر ذره وجود، نام خدارا بر زبان می‌آورد، نمیدانم چکونه بیاری فرزندان از خداوند نزدیک حرف بزن و وظیفه خود را بعنوان یک مادر بخای آورم. دیشب شوهرم تو می‌بینم که در کتابهای بشرایشان بخواهیم اگر مر راهنمایی کنید.

**مشکل گشای عزیز!**  
من مادر سه پیچه هست ... نیمخواهم اینها کم که هر گز نیازم ترک شنیده یا سی روزه رعنان را روزه گرفتم، ولی از آن قاب میتوانم بگویم که وجودمن سرشار خداوند و ایمان بخداوند است. راشن را بخواهید من وجود خداوند را بدون هیچ استدلال و سوالی بذریغتمام، زیرا در زندگی خود، پارها دیده‌ام که اراده خداوند، در اوج نویمیدی من کشی زندگان را از اماواج طوفانی مکلاط و میشوریم، نجات داده است. دور و بیرون خودم می‌بینم که سنتی ایمان و عقیده، چکونه خانواده‌ها را در برایرین سمت قرار داده است. میدانم که غزار خطر در برای فرزندان هست، واپس این میدانم که تنها نیمیحت من و پدرشان، یا چنین نریز آنها از ما، نخواهد توانت فرزندان را برای مقابله با این خطرات مجهر و مسلح سازد، آنها باید به بیرونی بزرگش از نیروی پنیر و بادری ایمان داشته باشند، چونکه من ویرشان بالآخره روزی از این دنیا خواهیم رفت، اما با وجود آنکه، هر ذره وجود، نام خدارا بر زبان می‌آورد، نمیدانم چکونه بیاری فرزندان از خداوند نزدیک حرف بزن و وظیفه خود را بعنوان یک مادر بخای آورم. دیشب شوهرم تو می‌بینم اگر مر راهنمایی کنید.

**مشهد — صدیقه مبارگی**

**جواب زن روز**  
حق با شامت مادر روضنگر!  
روزگاری، فرزانه‌ای چون «ایشتن» میگفت «فرمول های آنی من، اینه چندانی بسته است، اما اگر علم بچنانی دارد، تقصیر پدر و مادر ای اسات داشته باشد و بودم، بیش از آنکه از سکست ام و ذرمه برای کوکان و جوانان بخوبی بگویم، ابی و درگاری که آن و ذرمه، و همه مار آفریده است، حرف بیزدم. راز آن راز بزرگی است، ولی بزرگترین راز جهان، بعیان هستی است، پاسخ این عبارت، نه در کتابهای فیزیک، بلکه در کتابهای مذهبی باید جست! اکنون که جهان فرزانگانی چون ایشان را از دست داده است، ایشان را از دست داده است، بلکه میخواهند بزودی بکرات آسمانی هم سفر کنند، جهان بیشتر از هیچگاه خود را نیازمند ایمان و روحانیت و از شاهیه معنوی می‌بینند، زیرا که علم، نه اخلاق، و نه قانون، هنوز در ایشان را از دیر و مادرها، قرار میگیرد. بش را ایشان را از چیزی میگیرند: ایشان را از هرچهاری، ایشان را از ایهانه‌ای، ایشان را از خلاء روحی میگیرند.

۴



۵



۶



۷



همیشه با اندوه از آن بار  
میکنند  
— در خوشبخت شدن بیش  
از آنچه فکر میکنید اراده  
خود انسان دخالت دارد .  
(آن)

زیبائی اوست  
(لافون)

— یک زن مضطرب و هیجان  
زده منتظر عشق است .  
وقتی آنرا یافت برایش  
لذتبخش حلوه نمیکند .  
اما وقتی آنرا از دست داد  
— زن بشوهرش که از در

— زن جوان بفروشنده :  
— دختر خانم ، میخواستم  
این شیشه عطر را پس  
بدهم ، چون بوی آن فقط  
نوجه پیرمردها را جلب  
میکند .  
— جنایت زن ، زیباتر از

درباره زن و زیبائی  
وزندگی چه گفته‌اند ؟

۱



۲



۳



هفت مدل زیبای مو که بوسیله آرایشگران ایتالیائی تهیه شده است. این مدلها در عین زیبائی - آرام - متین و مجلل هستند و برای میهمانی های چای و عصرانه و هم - چین مجالس عروسی و شبنشینی بسیار برازنده و جذاب هستند. در مدل شماره ۲ و ۳ مقداری پستیش (موی اضافی) برای یافتن دنباله گیسو مورد استفاده قرار گرفته است و یقینه مدلها ترکیب و اختلاطی است از دالبر و حلقه با مدلهای صاف و راسته که از متأنث و آرامش بیشتری برخوردار است.

وارد میشود :  
نگرد و تلافی خستگی های  
خارج از خانه او را بکشد.  
- چه قیافه ای . فقط با  
نگاه کردن بصورت ت  
میتوانم بفهمم که چه روز  
یک عتیقه فروش ، جون  
هر چه زنی بپر بسود  
بیشتر مورد توجهش  
پس شما خانم سعی کنید  
در خانه به همسر تان بد  
قرار میگیرد .

از - دکتر آندره سویبران  
ترجمه: گینی سیمان‌توب

# کفش و پا

## خانم، به پاهای خود رحم کنید!

خشوت می‌گویند:  
- عیب پا؟ این امکان ندارد،  
پاهای من از زیباترین پاهای دنیا  
ستند.  
به حال چه خانمها خوشان بیايدو  
چه از من ناراضی بشوند جو مور در این  
باره بیشتر توضیح بدهم.

خوبی و بدی کوش چندان ارتباطی  
به قیمت آن ندارد. شما ممکن است کوش  
خوبی خوبیده باشید اما کنه اینجاست که  
هر کفشی مناسب بوشیدن هرجا نیست. مثلاً  
اگر برای پیاده روی می‌روید بهیچوجه  
تایید کوش پاشنه بلند‌آگاله‌ی پاشنه بیا  
کنید، برای پیاده روی کوشی مناسب است که  
پاشنه متوسط داشته باشد.

از اطرافی ممکن است تخت کوش و داخل  
آن بسیار سخت و ضخیم باشد، در این  
صورت شکی نیست که پس از چند دقیقه  
راز فلن چهار پادرد می‌شود.  
خانمهای مدیرس رام نیاید فراموش  
کرد که برای پاریکتر نشان دادن پایی  
خود کوش تنگ یا میکنند و تمام انگشت  
های پای خود را در زیر سوزش تاول و  
میخچه می‌گذارند. از طرفی کوش گشاد  
شخص را چهار پادرد می‌کند، بسیاری  
از کفشهای اینکه خانمها را وادار  
به خوبی کوش کنند که کمی هم گشاد  
است، داخل کوش را کمی بیاندازند، درست  
است که بنظر مرساین کوش باشد پاشنه  
ولی وقتی یکی دوبار آن را بیا کرده  
متوجه می‌شود که تاچه حد به پاهایتان  
صلدمه میزند. پس همیشه کوش بخوبی  
که کاملاً اندازه پایتان باشد نه کمی  
تنگ و نه دراز گشادر.

خانم عزیز یا های خود رحم کنید  
و بخطار اینکه گفتش از سهل‌موده‌تر  
شما کفشهی که اندازه پایتان باشد ندارد  
شماره بزرگتر یا کوچکتر آنرا تغیرد. اگر  
چرم رویه کوش هم ضخیم و سفت باشد بتوست  
آنگهایها را آزار میدهد. پس کفشهی  
انتخاب کنید که چرم رویه آن نرم و از جنس  
عالی باشد.  
همانطور که تخت کوش ضخیم بارا

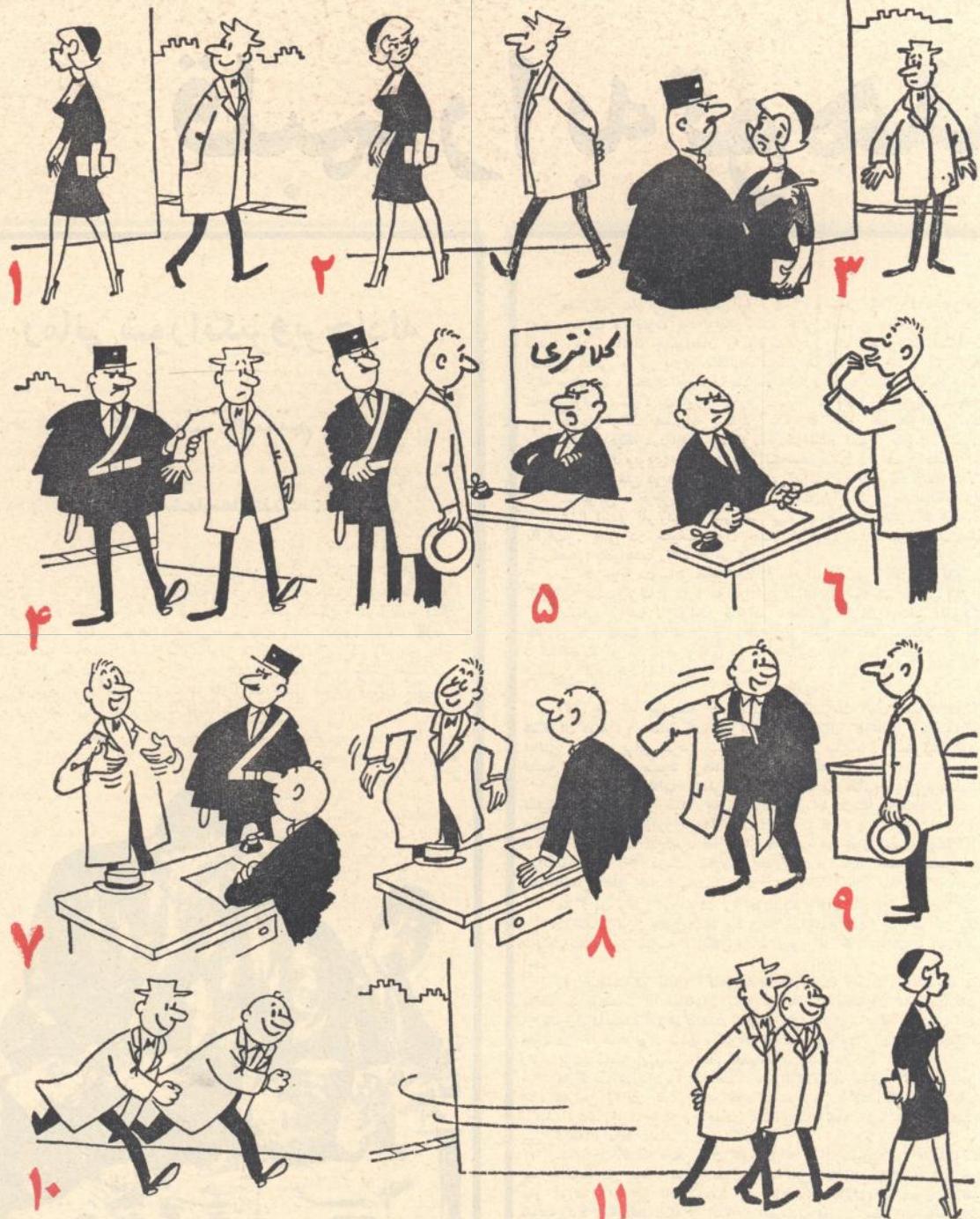
علت می‌خچه، خستگی از راه  
رفتن، دردهای پا، و عصبانیت  
و خستگی مدام از پوشیدن  
کوشی است که برای پای شما  
مناسب نیست، چرا؟

غالباً دیده‌ایم که بسیاری از  
زنها بمحض ورود به خانه، روی  
مبلي می‌افتدند و آه و ناله میکنند  
که «امان از این پاها». اما این  
خانمهای خیلی چاق هستند و  
نه زیاد مسن. پس اگر از آنها سوال  
کنید که دلیل پادردانشان چیست؟  
خواهید دید که اکثرشان جواب  
میدهند که یک یا دو کیلومتر  
پیاده روی کرده‌اند، در حالیکه  
 فقط یکی دو پاکت یا جعبه هم  
بدست داشته‌اند. منتها ناله  
هایشان آنچنان دردنگ است که  
گوئی کوهی را بدوش گرفته‌اند  
و از شهری بشهر دیگر برده‌اند.

چرا باید چنین باشد؟ چرا اکثر  
زنها از پیاده روی عاجزند؟ چرا در دنیا  
بیشتر سراغ زنها میروند شاید بگزین  
تعجب شود، اما حقیقت اینسته بزرگترین  
دلیل این پادردهای زنانه، پیاکردن  
کفشهایی است که با پاتنایی ندارد،  
اگر هم زنها را زایین حقیقت آگاه کنید  
تعجب زده می‌گویند:  
- من کوش بد می‌پوشم؟ میکن  
بیست چون کفشهای من بهترین کفشهای است  
که در شهر وجود دارد.  
یکی دیگر از دلایل با درد، عیی  
است که در پا وجود دارد. باز هم اگر این  
حقیقت را باطلخ خانمها برایشیم با

شما صاحب بهترین پاهای دنیا هستید، و کوش  
شما هم از بهترین و گرانترین کفشهای شهر است  
و طرز راه رفتن شما هم خوب است، اما ....

## هم شو خی .. هم مسابقه



۳ جایزه اشتراك یکسالانه روز برای سه نفر که جواب صحیح بدهند.

بنویستد به سه نفر بحکم قرعه اشتراك مجله زن روز تعاق خواهد گرفت . مهلت جواب تا روز شانزدهم شهریور ماه است و روی پاکت بنویسید: تهران - خیابان فردوسی - مؤسسه کیهان - مجله زن روز - مسابقه شو خی .

بله، این واقعه دو هفته پیش در پاریس اتفاق افتاد. و اکنون شما عکسهاي اين شو خي مصوررا به ترتيب از چپ به راست و بالا به پائين بدقت تگاه كنيد ويراي زن روز در چند سطر گوته بنویسید كه داستان از چه قرار است . آز ييان گسانیكه قصه اين شو خي مصور را برای ما درست

# قلیم دا به تو هدیه

۲

بعد از ظهر مارگریت بسترش را ترک کرد و مدتی در آن خانه بزرگ که پنجوی عجیب ساک و خلوت بود و جای یکنفرخالی احسان میشد پرسه زد . بروقت بجهه رفت . اثک چشیده ایشان را با یوسفه باش پاک کرد و بیر که بیش از آن احسان نیمی و بی پدری نکند ساعتها در گناره ایشان گذراند . قبل از هژیر با الله حرف زد . دخترک له حرف میزد و نهادن میخورد . مثل پاک روح سرگردان در خانه میلولید . مارگریت اور ادلاری دادو باز در تحمل و مقاومت سرمشق شد .

برونی رالف هنریک بیدایش دندوبلغاً یوخن هم همراهش بود . هنرلکی پرک با وجودتکه در دنیا عود گردید و دنیا نیا بود . غیرتمندانه درد را تحمل میکرد و بروی خود نمیآورد . الله بعضاً دین بیخن داشت روح سرگردان در هنگ کان طوش دید . سر بر سینه اش گذاشت و بیر بی خدا حافظی رفت .

یوخن دیدنی چی شد . دینی بایا رفت بی خدا حافظی رفت .

غیرازایندو نفر دیگر کسی رسانی ازین و یتیم های کارخانه دار مرحوم

تکریت . یعنی در حقیقت چون حمال مارگریت مساعد نود رالف دستور داده بود

عذر همرا بخواهد . رالف تعریف کرد :

— کارخانه بست گرفته و داره خوب ادارش میکنه . الله من مواظب کارا هست .

بیچاره رالف ، دوست خوانده ، تقدیر نکران اوضاع مانندگان بود و

بلوری در نهایت فداکاری و وفاداری آنان همراهی میکرد که نه تنها یاک بایا در خانه خوش و پاک باشد و لایا بیر کتر هادشت بلکه حتی بدینکنی پرش را هم

فراموش کرده بود .

\*\*\*

روز بعد که چهارشنبه بود حمال مارگریت آنقدر مساعد شد که توانست

هیکاران شوهرش ، غاینیدگان کارگران و کارمندان کارخانه ، غاینیدگان حکومت

ایالی را که برای عرض تسلیت آمده بودند بیدیرد . بیدیرتیپ بود که هراسه

تشییع جنازه پاک مرد سرشان تدارک دیده شد .

روزانه ها عطاب مغلوبی در باره همگ و زندگی هنوفی نوشتد ، آگهی های

تسلیت بزرگ و دور سیاه جاب کردند و اطراف عال و امکانات پشت برده حادثه

بحث کردند . تکی از روزنامه ها نوشت :

«.... مرگ این مرد فعل و از هر چهت در خور احترام بیشتر از این بایت

غم انگیز است که درست یکروز بعد از برگزار شدن جشن همه میان سال تاسیس

کارخانه اش اتفاق افتاد ....»

مارگریت وقتی این نوشت را خواند کرد :

— خدای من . جشن یادنی بود و حالا چهارشنبه است . پس چرا از یکشنبه تا حالا

بنظرم اینقدر دور میرسیه ؟ اکثار از اون روز تا حالا بداندازه ایه ایدیت گاشته

است ...

روز پنجمشندو مامور آگاهی بلاقات مارگریت آمدند . آنان دو مرد آرام و

سالخورده بودند . از قیافه ایشان بیدا بود که در انجام آن ماموریت یعنی بازجویی

از یک زن داشتند اگر از داشتند . یهیمن دلیل برای تبریز خودشان اظهار داشتند

چون در کارخانه مواد منفجره کارگداشتنده بود و در آن حادثه چند نفر از بین

رفند برای تکمیل بروندن انجام تحقیقاتی ضورت دارد .

مارگریت غذشان را پذیرفت . تمام سال ایشان جواب گفت و حتی ادعای

الله هارتن را در باره شایعه خودکش شوهرش ناگفته نگذاشت . ماموران پلیس

تاکید کردند که شایعه مزبور صحت ندارد و حق خود الله هارتن هم ادعایش را

پس گرفته و ادامه دادند :

— از اون گاشته «بکر» آن کارگری که مواد منفجره در کارخانه کار گذاشته

بود یه سایقه دار بود . ظاهرا بدون ایستگاهی تحریک کرده باشه سرخود فاجعه را

بیار آورد . از این بایت میشه اوونو با (روی کارلک) یا همون نه کار راه آهن

مقابله کرد . به دفعه بیکه از اینکه مزاحم شدید مادرت میخواهیم خانوم محترم . لطفاً

تسایل های صمیمه نهارو بیدیرن ...

بعد از این لفاظ مارگریت بخوبی غیر عادی احسان سکی کرد . پس

خر ایکاری پاک دیوانه بایت مرگ رولاند بیدیر کتر تشییع شد . آن صبح یکی از صحیحیان

در دسر و بیا بیرو لازم داشته باشد .

\*\*\*

صبح روز جمعه جنازه رولاند بیدیر کتر تشییع شد . آن صبح یکی از صحیحیان

آفتابی و ملامه سیماز بود .

۱

## رمانی سورانگیز و پر حادثه

### قسمت هشتم

#### خلاصه شماره های گذشته:

توماس بیر کتر پسر آقای رولاند بیدیر کتر ، جانش را رسک می کند بیرای مر  
آوردن یک خمره قدیمی در معدن ماس پیدش دچار حادثه میشود . یوخن هنریک  
با دکتر بارنارد نهادن میکند . هینچ بیان باعث آشنازی دکتر بارنارد میشود .  
خانواده بیر کتر میشود . یوخن کمپتلی به سلطان پاست الکترا دوست دارد .  
بیر کرها بر خوشبختی همتا ندارند ولی مرگ رولاند بیر کتر که پس از  
منشی از الزهارتمن انجام میگیرد آرامش این خادواده را متلاش میسازد .  
دکتر بارنارد ، رالف هنریک و مارگریت همسر متوفی وسائل تشییع  
جنائز را فراهم می نمایند و اینکه بقیه دستان :



# میکنیم!

## داستان دنباله‌دار

از: استفن دال  
نویسنده شیر آلمانی  
ترجمه: احمد مرعیشی

۴

ولی صدایی از دهاش در نیامد. آن تصویر خیالی از برابر شکن نمیخورد.  
مارگریت اورا با تمام جزئیاتش میدید و حتی صداش را میشید:  
— ... هر کی متوجه میباشد همان کنم های قابله بستم ...  
تو قیافه‌های توییم که شاهام متن من خوشحالیم ... خودنون تو خونه من ،  
ین افراد عزیز خونوام صاحب خونه حس کنیم ... حالاً تبری سراغ مارگریت  
عزیزم . فرشته من اگه تو نبودی من کی بودم ؟ اگه بجهه‌های که تو و اس اوردی...  
مارگریت با کمال ووضوح دید کارولاند دستش را با جام شایانی بالا بر.  
پطرش آمد و برویش لبخند محبت زد . اما درست در همین لحظه ناچهان عوض  
شد . رنگش مثل مرده برد . از دهان خندان خون روان زد و پیکرش اندک  
اندک نامفهوم شد ، حل شد ، بصورت پاک‌لکه ایر در آمد ... و نیست شد ...  
مارگریت از جا برد و وحشیانه دادزد :  
این فریاد کلیه مهمانان را تکان داد و از صحبت باز داشت . مارگریت اشکر زبان  
داد زد :

— رولاند ... نه . نزو ... تورو خدا را ...  
و بعد قبیل اینکه دکتر باروارد فرست کند خودش را به او برساند ، روی صندلی  
پس افتاد و سرش به جلو پرت شد و بیشانی اش با حدای خفه ای محکم به  
رومیری سبید احباب کرد و بدنبال این پیشنهاد سوتی چون سرب سگنین بر سر سرا  
حکم‌ها گردید .

\*\*\*

زنگی ادامه یافت .

بعد از یافته‌های مارگریت تعامل اصحاب را دوباره بدست آورد و بظاهرش را بعنوان  
یک خانم خانه دار و یک مادر از سرگرفت . حقیقت اینکه ماحصل فعالیت  
شهر را برای فرزنش تقدیم کرد این باره بدوش بارهایش گذاشت یعنی اداره  
کارخانه را شخصی می‌نماید گرفت . با وجود که از هارنیت بندهای سعی کرد نصرت فیش  
کند . با وجود که بدهنگان در برابر تقویت اختیارات شدیداً مقاومت نشان داد ،  
مارگریت حتی یک سوزن از تصمیمش عدول نکرد .

پایداری مارگریت بیشتر به ترقیت الف هنریک بود . رالف مرتب با او  
جله شکیل میداد ، قوط و قی مهربانی و اداره کارخانه را به او می‌آموخت و  
اورا با زمانها و مقامات کاران مخالف اشنا میکرد . رالف معالمی فعل ، برابری  
محنث و خستگی نایاب بود .

مارگریت با کمال میل آن مؤولیت‌ستگین را بدش میکشد . ازین بابت

خیلی هم راضی بود . زیرا مسؤولیت‌جذب‌مشغولیتی بود که اورا تا حدودی منصرف  
میکرد و نیز گذاشت این را در ناشی از داغی مرگ رولاند را شتر از آنجه که بود  
مزه مزه کند . او با آموزخن قوت و فن کار و فعالیت پایام قوا ، در حققت  
خودش را بیحس میکرد و حق تحسین همه را برابری میگردید .

اگر فرا رسید ، زنگی باز ادامه یافت ...

بچه ها بر اولین شوک ناشی از مرگ بدر مسلط‌گشته . توماس و دوقلوها دوباره

ملن ساق شلوغ و پر سرحد اندست فقط تله بود که هیجان ساخت ، غمگین و

در خود فرو رفته بیماند . دخترک طبق معقول مدرسه میرفت ، در خانه بیاندش

کمک میکرد . ولی این کله ، آن الکه‌هیشه خوشحال و بیگانه با اندوه ، ساق

نیو . مارگریت بینهای و دستخوش تکری مرتب اورا میسانید و مرتب از خودش

میگردید :

— این دختره چه ؟ گمون نیکمین اینهمه ناراحتی فقط بخطار مردن بیانش باشد  
راسته هرچیز فکر میکنم عقلم بچانی قدمیده . او اولی هی بخود میگشته عمنکه  
ناراحتیش دنباله اون حمله قلبی باشه که روز قوت بیانش عارضش شد . در حالیکه  
عجاناً ظاهرین خوب شده اما هنوز عنده مرغ کریج بیچوشه است . عشن به

گوشه که میکه و در خودش فرو میره . دکتر بارنارد بدهنگان از شکن خواهش کرد

در کلینیک دانشگاه (مانس) سری بیشتره . اما هنوز نرفه که نرفه

هنفس گفته : من که هیچم نیس ، منکه‌سالم . وقتی از مدرسه میاد براخال

ساق دیگه با از خونه بیرون نمیداره . حرقانی هم که با ما میره از آره و نه

تجاور نمیکله . بعضی وقتا در حضور من و سایر بجهه‌ها ساعتا سکوت میکنه و باز از

نی جنوبه نمیگذرد . بعضی وقتا در حضور من و سایر بجهه‌ها ساعتا سکوت میکنه و باز از

مارگریت حق داشت . فقط هر بار که بیخ به خانه بیکر ها سری میزد

پقیمه در صفحه ۵۴

که داغ اوایل زمستان را بر تن داشتند بزرگ وارخوانی تعلیم میکردند . کاروان  
محل عرا آهسته آهسته به گوری که کام گزند بود تزیبات یافتند . آقایان تشیع  
کننده کله سلیمان و فرانک و خانهای که دادهان تیره بزرن داشتند . ریشهای خیابان  
شی باع زیر چرخهای اتوبیل نعش کشی که جناء رولاند بیکر را در تابوتی  
از چوب بلوط حمل میکرد آهسته خوش میکرد . حالاً باقیمانه بود  
خطابه هایی که بیایست سر مزار ایس امید و آخرین دعاع و آخرین احترامات .  
شهردار هایی که نیایندست نیایندست مقامها کاران تقاضی ای اد نمود . دیر سندیکای  
کارگران ساختهای از حادثه مؤلمه ای از اینکه نوبت به کشیش  
رسید . مرد مقدس با لحن روحانیت مرگ بینداز . هیشه بیامان آور که ما از  
حاکیم و دوباره خاک خواهیم شد . که ما از غیرام و دویاره به غیرام و دویاره به غیر خواهیم  
بیوست ...

یک دسته کر ، با شیپورهایشان آهنت عزای (لارگو) اتر (هندل) آهنتگار  
معروف را نواختند . و اواز این آهنتگه تجویی واه در هوای شناور شدند ، از  
فرار سرها گذشت شاه سروهای سروستان اوج گرفتند . برخی از موزیکی‌ها  
کارمندان کارخانه متوفی بودند . هیاهایی که مرک ریشان را پیش دیدند  
بعد از تمام شدن مراسم ای از مردی که بزیرگانه شریفات باشکوه ندین  
مارگریت بیکر بیوه و بجهه‌هاش چلورفند ، مقابله تابوت زانو زندن و باز  
دست رفه عربیشان و دعای گرفتند . آنکه مارگریت بدلند و دید که چگونه تابوت  
از چوب بلوط غرق در تاجهای کل دادند ، آهسته آهسته بیکر سرده شد و احساس کرد  
که چگونه تشن داغ شد و سیل اثک بر گونه‌هاش جاری گردید . بی اختیار به  
بازوی الکه که اینکه نهاده بود چشک آویخت و توماس و دوقلوها را که  
طرف چیز ایستاده بودند در بناء خودش گرفت .

رالف و بیون خنده را دادند و دید که چندین دسته بیکر باز ای ایستاده  
بودند . کمی از نظر قدر اله هارتن گوشه گرفته بود . تنها کسی که حضور نداشت  
گزندروه مستعدیه بیکر که بود . عالم حضور او میل داشت زیرا جیبور بود هم  
میشل کوچکی را راه تهدید و هم ایشانهار نهاده بودند . مارگریت  
ازینکه نهاده بودند در بناء خودش گرفت .

رالف و بیون خنده شدند و دید که آنکه از گلو کسی بیان میرفت !

ساعت یک بعد از ظهر کلیه مشایعین به ویانی متوفی واقع در حومه (ویساند)

برگشتند . جمله دوباره در سرسرای وسیع بست همان میز درازی نشستند که در چشم

روز یکشنبه نشسته بودند . حضار تقریباً همان ها بودند و میز نیز تا حدودی مثل

میز روز یکشنبه چیز شده بود با این تفاوت که روز یکشنبه چش بود و

معروف مشارک داده شده بود و ای آنکه از گلو کسی بیان میرفت !

ساعت دیگه همه شون چنان این لحظه و مرگ رولاند فراموش میکنند

صدای خفه بهم خودن کاره و چنگل ها و بشایهای شنیده میشند . صدای صحبت ها

نیز بود همه سی میکردن یعنی که میگردند که کن حرف بزندن . همه قیافه ای که میگردند

بود . از گوشه ای نامعلوم کسی کیکی زیر خنده زد اما صدای خنده ، آمیخته با

وحشت و احساس تقصیر شروع نشده خواهش شد . مارگریت این اتفاق را بدون

اینکه هم تلقی اش کند تحویل گرفت . درد گفت :

— یه ساعت دیگه همه شون چنان این لحظه و مرگ رولاند بخاطر مرگ کیکی

که ای خانه‌هون به آسون میره . مردم همین ، زنگی که بخاطر مرگ کیکی

متوفی نمیشند . اون براه خودش ادامه میده ...

تکاهش را به بالا سر میز ، به آنچنانکه یک صندلی خانی برای رولاند

گذاشته بودند دوخت . غلتان حالت خاصی به او دست داد . چشمهاش را باز کرد .

نفس عینی کشید . اما نه ، کسی که برای نظرش میهم شده بود نایدید نشد .

مارگریت دید صندلی خانی بالا میز برخلاف انتظارش خانی نبود ...

رولاند ، شوهرش ، معمودش وزندگیش آنچه ایستاده بود ، رولاند با شاهن عربیش ،

روشن ، موهای بیjud خرمائیش ، رولاندیا صورت بدت آفتاب‌سخه ، چشمها

روشن ، موهای بیjud خرمائیش ، رولاند گفت :

— دوستی عزیز ...

خانواده و آقا بیون ...

مارگریت آب دهان قورت داد . چیکایش را به ای میز بند کرد و جرأت

نفس کشیدن در خودش نیافت خواست داد برقید :

— رولاند . راستی راستی این خودتی؟ تو برگشتی ؟

## سؤالات و جوابهای طبی

پزشک ذن روز به سوالاتی که  
جواب میدهد که فقط در چند  
سطر بطور فشرده تنظیم شده باشد.

# در مطب دکتر



پزشک ذن روز به سوالاتی که  
اطباء به بیماران خود اجازه میدهند  
که ساعت بعداز زایمان روی صندلی  
نشینند.

### علت کج خلقی کودک

کودک ۳ ساله‌ای دارم که بسیار پنهان‌گیر و کج خلق است. کوکدگی است لجزار و حسود. از دست‌کشکه که دارم که داده بیش ندارد بدینه آمد زندگی را بین و پدرش تلاخ کرده است. میخواستم دادم کج خلق او برطرف کنم. پس میخواستم بانه؟

کج خلقی کودکان معقولاً بین یک تا چهار سالگی دیده میشوند. کودک کج خلق خودرا روى زیمن میاندازد، جیغ میکشد و کاهی هم نفس خودرا حبس میکند. بعضی از کودکان حتی بیوه میشوند، اما خوشبختانه خوب است بخار سریع بهوش میاندازد. نسبت به خواهر یا برادر بوجویدهاید یا عدم توجه پدر و مادر طفل کوکدگی دارد. از داده نشدن خواسته‌های کوکدگی اورا کج خلق و «تنفس» میکند. برای درمان، باید با کوکدگی همراهی کرد، اورا تنبیه نکرد، بلکه با نهایت ملاحت بپوشش از خواسته‌ها میتواند نفع آرازی بخواهد. فرزند کوچکترند باید به طفل بزرگ پیشتر توجه کنند، زیرا طفل خوار چیزی نمی‌فهمد که حادث کند.

### عارض شدید واکسن سرخ

در هورده و واکسن سرخ یا شوآل داشتم، بطوریکه شیده‌ام برای تریق واکسن سرخ تظاهرةات شدیدی در طفل ایجاد می‌شود و کوکد چند روز تپ میکند. اگر اینطور باشد چندی‌لایی دارد به بجهها واکسن ضد سرخ‌زاده شود؟

- واکسن سرخ سه نوع دارد خوشبختانه نوعی که کشور ما مصرف می‌شود ناظهاری ندارد و با تظاهرش بسیار کم است، بطوریکه در این سه نوع میتواند کوکدگی دارد اینست که هیچ دلیل ندارد اگر به طفل شما واکسن سرخ زده شد، سرخیم با خبلک نگیرد و ناید هر چیز را بعداز تریق بحساب واکسن گذاشت شما با خیال راحت میتوانید فقط بایک تریق زیرجلدی طفل خود را علیه این بیماری بفرار نکرد و اکسینه کنید. تریق واکسن‌هایی که تظاهر شدید می‌دهد فلا مورد صرف ندارد.

غیر قابل علاج است، اما برشک میگوید معالجه میشود. از طرفی متوجه اینکه آمیب به کیدم سرات گردند، تمنا دارم بین جواب بدیده کولیت و دیسانتری آمیبی معالجه میشود یا نه؟

- انکل آمیب که بوسیله آب آلوهه و سبزی های خام وارد روده میشود بیشتر در فصل تابستان آسما را مبتلا میکند، این دیسانتری یا بقول مردم اهل‌آب خوبی بیشتر در نقاط گرسنگر دیده میشود. هرگاه هن از آزمایش مدفع و مشاهده اینکل، مرض بطرور چندی معلجه شود اینکل در روده‌ها باقی میماند و هرجند وقت روده را تحریک کرده دچار التهاب می‌سازد و باعث کولیت یا روم روده میشود. گاهی هم بطور استخان‌خودرو به کیده با چکر سیاه رسانده باعث روم آن میشود و اما در مورد مالج‌میشدن شما باید گفت که اگر اقدامات خوبی را تحریک کرده دچار التهاب می‌سازد و باعث کولیت یا روم روده میشود. گاهی هم بطور قطع خوب خواهد شد آزمایش مدفع مکرر تکمیل شود زیادی شکننده سنتکه میباشد بیشتر بستکی به زمینه مزاجی و ستایبولیسم مواد داخلی دیده دارند و به غذای های مصرفی ارتباط چندانی ندارند. تانیا جون شنکنند بندت از یک عنصر واحد در تکمیل شدندان رژیم‌هایی که برای سنتکه میشوند مختلط پیشنهاد میشود بسیار طاقت‌فراس است. بهرحال، حذف کرف و اسفنگ که حاوی اگرالات فراوان است از برنامه غذایی شوھشا برای رژیم ایشان کافیست.

### دوران استراحت بعد از زایمان چند روز است؟

زنان ۲۳ ساله‌ام و روزهای آخر دوران بارداری را می‌گذرانم چون در یک شرکت خصوصی کار میکنم و کارم اولین فرصت بین جواب بدیده که پس از زایمان چند روز زن باید در رخخواب شنید؟

- معمولاً بین یک تا ده هفته، این زمان بستگی بوضع عمومی بدن و سرعت برگشت اعتمادهای بودن و تغذیه ای دارد. بعیده شما فوتیال قش را متوقف خواهی کرد؟

- چنین حرفي صحت ندارد بهترین فوتیالیتی‌های کوکد اینکلستان و بزریل و آلمان را که فوتیالیتی‌های مشهور دارند قدیم‌ترین شکل می‌دهند و این فوتیالیتی‌ها از دوران کوکدگی باین ورزش علاقه داشته‌اند، متوقف شنید قدر کوکد کان سنتکی به طرز تغذیه طفل دارد. کمود و شامان و میوه و سبزی، کلسیم و فقر لام را بینند و بروانند تا دنده‌ایشان سالم بمانند، مخصوصاً قبل از زاده‌اری باید دنده‌ای دندانهای خود را به دنده بزرگ نشان دهند و با خوردن شیر، پنیر، میوه در دوران حاملکی، کرم خوردگی در دوران حاملکی، کرم خوردگی دنده‌ای کشیدن ممکن است باعث سقط چنین شود. خوردن املاح کلسیم و درصورت ضرورت، تریک‌آمیوهای کلسیم با نظرات پزشک سودمند واقع میشوند.

### سنگ گلیه و رژیم غذائی

مدتی قبل شوهرم هنلا به سنگ گلیه و گرفتگی «هال» بود اخیراً بعداز عمل جراحی و خارج کردن سنگ، آزمایشگاه نوع سنگ را اگرالات تخمیص داد است لفطاً بتوسید از چه غذایی باید پرهیز کند تا دوباره دچار سنگ نگردد.

- در حخصوص رژیم‌هایی که دستور شیر گاو یا شیر خشک‌ها را از هزشک گرفته‌اید یا خودتان سرخود خردیده‌اید، شما شیر خشک را بطری بدی به طفل میخورانید. شیر خشک‌های ساخته شده که اسیدار هستند و مخصوص دورانیست که طفل دچار اسهال است. اصلاً ممکن است اسهال‌طفل‌شما مربوط شدندان رژیم‌هایی که باید بستکی به زمینه مزاجی و ستایبولیسم مواد داخلی دیده دارند و به غذای های مصرفی ارتباط چندانی ندارند. تانیا جون شنکنند بندت از یک عنصر واحد در تکمیل شدندان رژیم‌هایی که برای سنتکه میشوند مختلط پیشنهاد میشود بسیار طاقت‌فراس است. بهرحال، حذف کرف و اسفنگ که حاوی اگرالات فراوان است از برنامه غذایی شوھشا برای رژیم ایشان کافیست.

### بازی فوتیال و توقف رشد قد.

دکتر بیوکله شنیده‌ام فوتیال رشد قد کوکد کان را متوقف میکنیدهای ۱۳ دارم ساله که بازی فوتیال علاقه زیادی دارد. بعیده شما فوتیال قش را متوقف خواهی کرد؟

- چنین حرفي صحت ندارد بهترین فوتیالیتی‌های کوکد اینکلستان و بزریل و آلمان را که فوتیالیتی‌های مشهور دارند قدیم‌ترین شکل می‌دهند و این فوتیالیتی‌ها از دوران کوکدگی باین ورزش علاقه داشته‌اند، متوقف شنید قدر کوکد کان سنتکی به طرز تغذیه طفل دارد. کمود و شامان و میوه و سبزی، کلسیم و فقر لام را بینند و قدر را متوقف می‌سازد.

### مبتدلا به دیسانتری آمیبی هشتم

از ۱۱ سال قبل به اسحال آمیبی متلاش است، از ۱۱ سال قبل نیز دچار شده است، بین دو قطعه سنگ گذاشته و میرند و بالاصله برای میان‌بندند و حدیث و حکایتی دیگر است امروزه دوره استراحت بین از زایمان کاسته شده است، و بر عکس سایق، بیماران دو روز بعد از زایمان متواتند از رخخواب که کولیت (ورم روده)

### هیچ شیری به طفل من نمی‌سازد

طفل ۳ ماهه‌ای دارم، که از روز شیر خودم در مدت کوتاهی خشک شد، شیر گاو هم باو نمی‌سازد هر نوع شیر خشک هم داده‌ام به او ناخه. من نمیدانم با این وضع چکنم؟

- شما تنوشهاید که دستور شیر گاو یا شیر خشک‌ها را از هزشک گرفته‌اید یا خودتان سرخود خردیده‌اید، شما شیر خشک را بطری بدی به طفل میخورانید. شیر خشک‌های ساخته شده که اسیدار هستند و مخصوص دورانیست که طفل دچار اسهال است. اصلاً ممکن است اسهال‌طفل‌شما مربوط شدندان رژیم‌هایی که باید بستکی به زمینه مزاجی و ستایبولیسم مواد داخلی دیده دارند و به غذای های مصرفی ارتباط چندانی ندارند. تانیا جون شنکنند بندت از یک عنصر واحد در تکمیل شدندان رژیم‌هایی که برای سنتکه میشوند مختلط پیشنهاد میشود بسیار طاقت‌فراس است. بهرحال، حذف کرف و اسفنگ که حاوی اگرالات فراوان است از برنامه غذایی شوھشا برای رژیم ایشان کافیست.

### یک رجه بیشتر یک دندان کمتر!

زنان ۳۲ ساله‌ام و برای اولین مرتبه حامله شده‌ام. من دنده‌ای زیبایی دارم. مخصوصاً بدانده‌ای خود خواهد شد؟

- ضرب المثل معروف است که میگویند: «یک بجه بیشتر یک دندان کشته!» چون چنین احتیاج به املاح دارد که برای تشکیل استخوان‌بندی و رشد او لازمت، هرگاه مادر در دوران حاملگی خوب تغذیه شود غیر از ضمیمه شدن، دنده‌ایشان نیز خراب میشوند، از این رو باید با توان باردار مرتبه دنده‌ای خود را در جریان دوره بارداری مساوی بزنند و گاه‌گاهی دنده‌ایشان را به دنده بزرگ نشان دهند و با خوردن شیر، پنیر، میوه و سبزی، کلسیم و فقر لام را بینند و برایتند تا از زاده‌ایشان سالم بمانند، مخصوصاً قبل از زاده‌اری باید دنده‌ای دنده‌ای کشیدن ممکن است باعث سقط چنین شود. خوردن املاح کلسیم و درصورت ضرورت، تریک‌آمیوهای کلسیم با نظرات پزشک سودمند واقع میشوند.



یک لباس کتانی سفید با بغزی برنگ آئی درینانی از ایوسن لوران. کمر پنهانی از پارچه لباس که دوطرف آنهم مغزی دارد، در پهلوی چپ بوسیله بند یسته میشود، این نوع کمرها در کلکسیونهای «ایوسن لوران» بسیار دیده شده. بالاترین برشی دارد که نا پهلوی چپ آدامه یافته است.

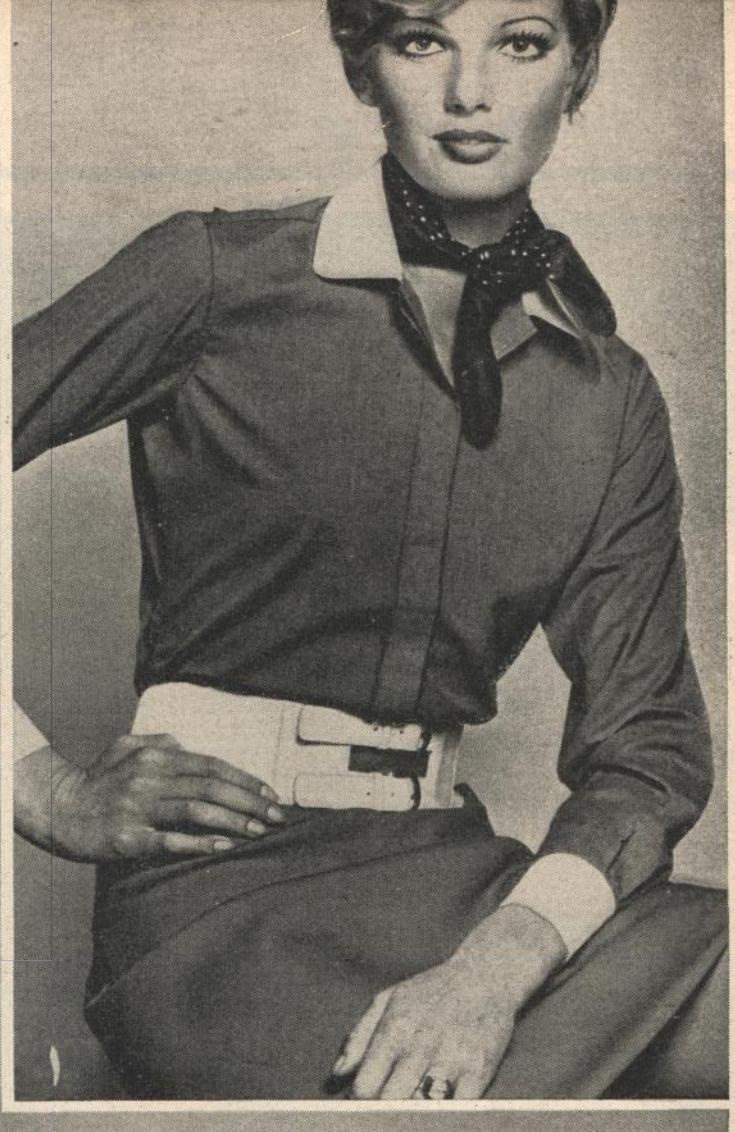
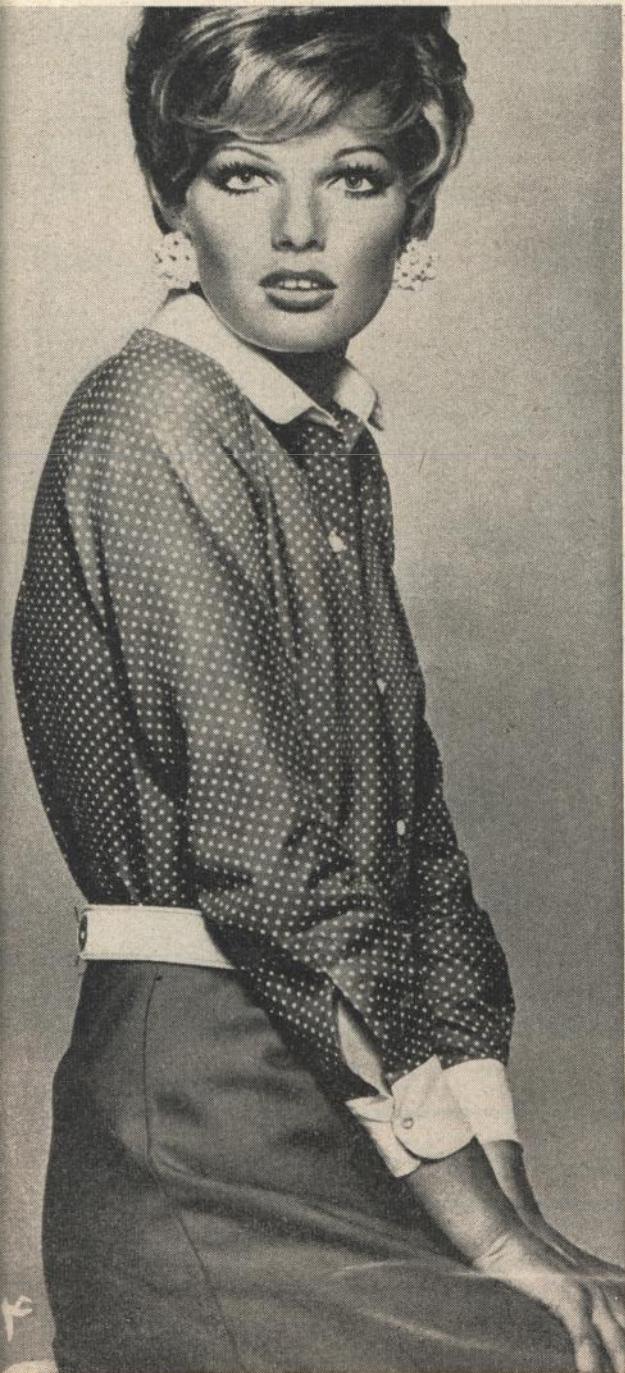
بات لباس از نیناریچی. پارچه آن از گرب ابریشمی سفید با خالهای برگ رنگین میباشد. دور یخه و سر آستینها، کمر و لبه دامن از گرب ابریشمی قرمز است.

## مهمانی های تابستانی و لباسهای زیبا

## بلوزهای مختلف ایتالیا

۱ - یک بلوز اسپرتی برنگ فولادی از پارچه نخی . یقه و سر آستینها سفید است، کمر از ورقی سفید میباشد.

۲ - یک بلوز از گرب نخی . زمینه قرمز رنگ است و خالهای بزرگ و کوچک آبی و سفید دارد . کمر از جرم سفید است و عمل جالبی دارد .





۳ - یک بلوز از ابریشم سفید با خالهای درشت قرمز . این بلوز سرشاره دارد . یخه کلودین است و آستینها بلند و مجدهای میباشد . دکمههای بلوز و سرآستین طالبی رنگ میباشد . کمر از حلقاتها و بندهای فلزی تهیه شده .

۴ - یک بلوز نخی با خالهای سفید ریزروی زمینه آبی رنگ ، یخه کلودین آن و مج آستینها از پارچه نخی سفید است . کمر از چرم سفید است .

۵ - یک بلوز از پارچه نخی لطیف آبی رنگ ، جلو بلوز گلهای سفید با نوارهای مختلف الشکل دوخته شده .

۶ - یک بلوز که هم زیر دوپیس مشودپوشید و هم بدون کت . جنس آن از شانتونگ نخی سفید است . جلو بلوزیلها یکظرف دیده مشود و نوار دالبر و قرمز دور یخه جلو بلوز و سرآستینها دوخته شده . کمر از چرم آبی است .

۷ - یک بلوز سفید مدل مردانه . جلوسنه آن گلهایی یغم نقوش مکربکی دارد . دامن بلوز با شواره هم بسیار مناسب است . کمر مثل گلهای جلو سینه ، آبی رنگ است و از جنس چرم .

۸ - یک بلوز از پارچه نخی سفید بسیار لطیف . یخه یغم استانه است . جلو بلوز حلقه هایی که با نخ قرمز دوخته شده و وسط آن سوراخ است جلب نظر میکند .

یک دوپیس از بارچه گل بر جسته که  
گلهای آن حصیری و برگهای مختلف  
است. هفری لبه کت و پائین دامن از  
دوش سفید است. بلوز ابریشمی سفید  
با آستین بلند مج دار و فکل جلو بعده  
برزیلی این دوپیس می افراشد. مدل از  
فیلیپونداست.



یک لباس ماسلین ابریشمی با راههای  
مابل . بالاتنه و یقه لباس یولک دوری  
شده است . دامن پلیسه چهارلا میباشد و  
کمر برآقی از فاز برزیلی لباس میافراشد.  
لباس از بدلهای زان پاتو است .

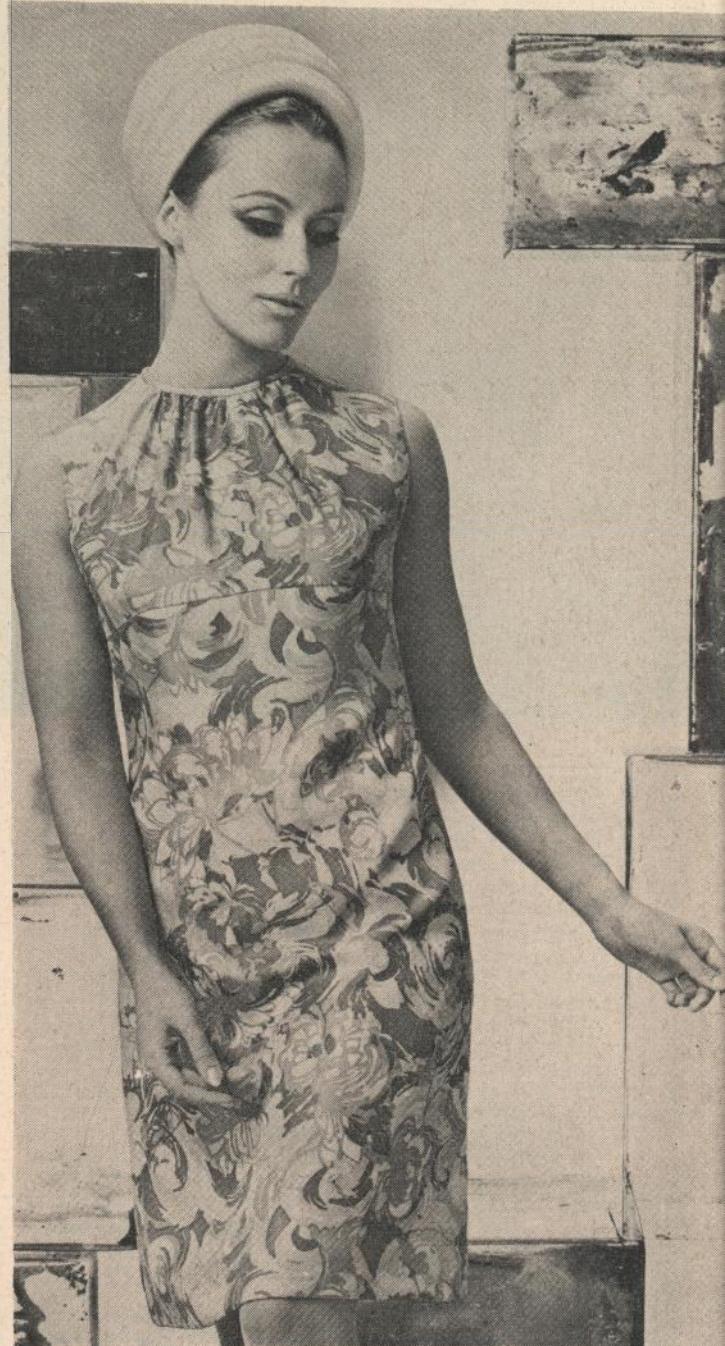
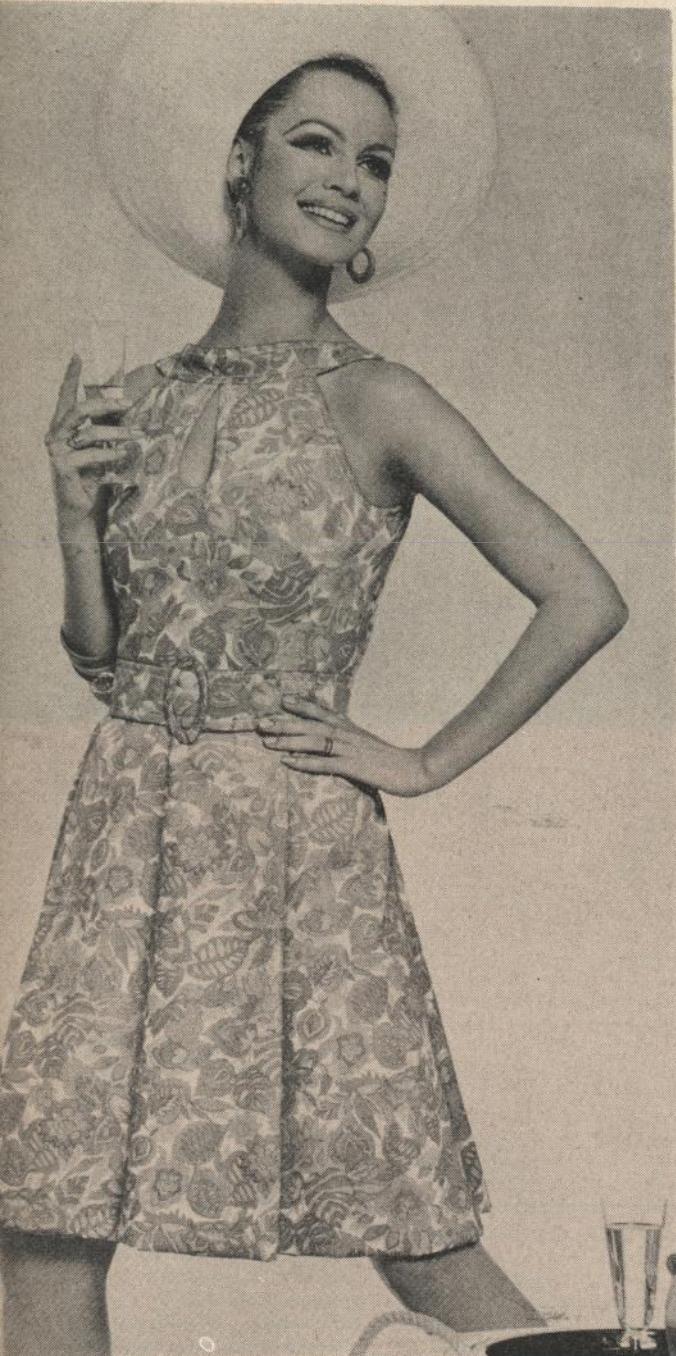


## دو لباس زیبای مهمانی

## تابستان و پارچه‌های گلدار

یک لباس بسیار زیبای گلدار از پارچه میل میلی نخی بر تگهای نارنجی، زرد و سبز روی زمینه سفید. جلو سینه برش توخالی بفرم پنچ دارد، برش یقه و حلقه آستین جالب است. دامن در جلو و پشت دوبلی از رو دارد. کمر و قلاب آن از پارچه لباس است.

یک لباس از تویل ابریشمی گلدار بر تگهای آبی و قهوه‌ای و سفید. بالانه کوتاه است و دور یقه چین نخکش دارد.



# زن صد ستاره...

داستان دنباله‌دار از : نازو

خلاصه شماره‌های گذشته :

روشنی یک چراغ فانوس مرا بخانه خوش انتقال داد . خانه‌ای که قلا برای اختر همسر محظوظ آمده کرده بود و شب با مادر اختر پعنی کوک خانم آشنا شدم و فهمیدم که او در پیری از حاجی‌داره واورا مسئول مرگ اتفاقی مدری و خاشش از این ماجرا مطلع شدند هر اسان گردیدند . حسن را از از احوالهای من انتقام بگیرد . آتش کشیدن از فرستادن و پنهان کردن خانه بیرون فرستادن و پنهان کردن من علاج اثاقی محظوظ گردید . پیشتر دختران است سیار سخت و تلخ گذشت ، ولی من زود خود را با محیط‌طبیق دادم . با هوو های مبارزه کردم . توجه حاجی نیست بنی جلب شد بطوری که عائق من شد و پس از که نتارعه که با هوو های کرم یک باع و هسان خانه‌ای را که در آن نشسته بودم بن پخشید ... اینک بقیه داستان ...

دریلکان پشت بام مرا پویید دعوتم کرد بمندوختانه بروم . سرزد او رفم حسن خود را عائق من شان داد و عده کرد که مرا بزندی بگیرد . بالای مواعید ش باتفاق من آمد و خانه‌ای که باید اتفاق بیفتد واقع شد . وقتی آقای مدری و خاشش از این ماجرا مطلع شدند هر اسان گردیدند . حسن را از خانه بیرون فرستادن و پنهان کردن من آمد و نوازش کرد و قول داد بدیرم را راضی کند که مرا با خود بشهربرده و هیئتکار راه کرد . در حقیقت مرا با هزار توهم خربزیدن . درخانه آقای مدری با خاله کلت و خویشاوندان آشنا شدم و از زهرا دخترشان که میرفت شوهر کند ، خواندن و نوشتن آموخت . حسن پسر بزرگ آنها که حالا ورزش می‌کرد و مرد قوی هیکلی شده بود پس از میان طبع داشت و یکروز پس ازینکه

وقتی در قست بر سر دوراهی زنی را که سیزده شوهر کرده بود مینوشتین بین اطلاع دادند نموده‌های جالب‌تری از این قبیل زنان وجود دارد . کنجکاوی من برانکیخته شد . پس از چندی بیکی از دوستان خبر نگارم اطلاع داد خانم را یافته که چهل و سه شوهر کرده و چهل و سومن شوهرش گذخته و اورا تنه گذشته است . هویت اورا بست آوردم و سراغش رقم . او ابتدا مرا با اکراه بذریفت ، اما بعد تعارف کرد و بداخل اتاق برد . آنروز و روزهای بعد ریاد حرف زدم تا راضی شنماجرای زندگی خودش را بگوید اما ازمن قول

استراحت کنی .

این جمله را آهسته گفت و بیزان هسایه فهمایند که بایان اصلاح فرنند و بخانه یا اناق را خالی کنند و بخانه های خوش بروند . منظور ما عملی شد و پس از حد پانزده دقیقه من که سرمه از ریاحاف پنهان کرم و بدروغ نفس های بلند و یکتواخت کنیم آنها نصوح اینکه من

تگذشته شوهرش باویخ شیران و خانه می‌بخند در حالی هو های من بیزار سالها زندگی صاحب یک کلوخ هم نبودند . به کوک خانم اشاره‌ای کردم او منظور مرا فهمید و لحاف را بهم برانی و دلنوی روی سرعن کشیدو گفت : — بخواب . بخواب غریزم . تو باید

در صحت گفتارش تردید میکنند اما گذشته این وضع رانداز و هرچه خواتی میگوید سالها آنها شنیدند بنظرشان هم جالب آنچه آنها شنیدند بنظرشان هم جالب بود و هم عجب . زن‌چوایی که تاره قیم به خانه شوهر پیر خود نهاده چنان با صحبت و ابراز صیمت و فناگاری توجه اورا جلب کرده که هنوز دو سه ماه

گوئی دردام قند آبی کردند . حالتی داشتم که دلم میخواست درست برقیم و دست افشاری و بایکویی کنم اما از زنان هسایه که یا بخاطر کنجکاوی و یا از راه ترحم به عیادت و به کنک من آمده بودند بخجالت میکشیدم . آنها از هو و قتن من خطرناک بودند زیرا هو و قتن سعایت بکنند همه میدانند که نشمن است و



— آخه حاجی من غیر از شما توی  
این دنیا هیشکی رو ندارم .

— پدر داری . مادر داری ؟

— واي واي حرفهونو نزن . اونا  
باش بپرته که باش . الان اگه بدون من

به لقمه نون راحت دارم بیغوروم . اگه  
نهفمن که سایه به مردی مثل شما بالای

سرمه فورا تبریز میشم . راه میافن میان  
انجها که شاید لفظولیست تکن . من که

که منو به آقای مدیر فروختن . مثل به  
کنیز منو به هزار یونین بیشتر را کنتر فروختن

که هم به پولی گرفته باش و هم به نون خور  
از سفر شون کم بشے . اونا دردمن نمیخورن .

همه کسی من میخائین . پدر و مادر ، شوهر ،  
برادر ، معلم ، همه چیز . اما حاجی راجح

به این بیجاها بدر کردن . میدوین اونا  
چی فکر میکن .

— کی هارو میگی ؟

— هوو هامو میگم . اونا فکر میکن  
که شمارا مجبور کردم خونه و باغو بن

بیخشین .

— سلط میکن . باونا چه . مال مال  
خودمه . دلم میخواهد آتشیز بزم . قیاله

هارو دادم آقا . مجدهد محل هم بیرون و  
امضاء کرد که فردا نتون بایمیول در آن .

— فردا چی حاجی — ایشلا احصال

را گرفت ، نوازشم کرد و گفت :  
— آی . آی . تو بخواب . استراحت

کن . نکون نغور .

و آگاه قبل از اینکه لاش را در آورد

دولوله کاغذرا که هوز نمیدانست جست

لکن در بدو و رویدر دستش دیده بودم روی

لحاف انداخت و گفت :

— بگیر . اینا بیجاها خونه و باغه .

— بیجاچو . جه؟ من عقلم نیبری  
حاجی جون .

— بیجاچو قبایله اس . هیون قبایله . این

خونه از امش مال تویس . حالا که من

ازش استفاده می کنم آخرمه کرا بشویت

میلتم . یدباغ بزرگم صورون داشتم او به

بخشیدم بتو . اون یکی بیجاچه مال باغه .

قریب اس هر از هر میشه . باغ فشک و ترو

نیزیه . به سر ایداران زن و بجهاش اونجا

زندگی می کنه . یه ساختمان چهار بین اتفاق

داره کتابخانه اجاره میدم . سالی هشتاد و هشت

چهار دستگاه ساختمان آجری ساختم که  
بدنیال گذشت چند سال هر یک از آنها را

بین سی و پنج تا بیجاچه هرار سومان

فروختم . خود کوک خانم بین آموخته بود

که بول جمع کنم لذا از خود او نیز پنهان

کردم که چقدر بول زیر مکا هست . نوی

نوی . لازم بود برای حفظ ظاهر حکیم

پیاویم ناجار کوک خانم را بدنسال

آفاختن بیوهی به محله بیوهی ها که

زربدیک تکیه راضی خان بود فرساتم .

آیوز از شادی بیوت نمی

گجیدم لیکن هوز هم مرد دیده دادم که آیا

حاجی رجب فخر عزم نیکنند ؟ ش که

شد میدانم حاجی پیاپید . آش از

ییماری و عیادت و دلزوی گلشته

نوت من بود . غروب رختخواب ارجمند

بین کردم و هوایم اما بیترین لباسهای

برداختم . حاجی رجب زیر مکای اطلسی

من صد نومان بول گذاشت . در آن تاریخ

که الیه خیلی هم دور نبود حد توان خیلی

اهمیت داشت . بادوسره ای ای بول ایان

میتوانست یک خانه بخورد . کما اینکه خود

من بیکار و چشمها بعد در کوچه بیچال

صغیر ها یک خانه بزرگ هر ایمانی خریدم

بیلچ سیمده و هفتاد تومان . بعداز چند سال

آن خانه را خراب کردم و در زمین آن

سرم را از زیر بیچاف بیرون آوردم

و قل از هر کار به برسی زیر منکا

برداختم . حاجی رجب زیر مکای اطلسی

و خودش با تلاق من آمد . نالهای کردم

و پیش بایش نیم خیز شدم اما امدادم

فقطند اما یقین داشتم که هنوز ساعتی

نگذشته خبر به هو هایم میرس . زن خریزی

و طبیعی خود است . تا اکن خورده

# آیا شما هم

## حس ششم دارید؟



برخورداریم . نکته جالب اینکه کودکان، حیوانات و مردم هرمند بیش از همه از این نعمت برخوردار هستند. معمولاً آنها که زندگی ساده و بی خل و غشی را میگذرانند حس ششم قویتری دارند ، زیرا کلید گمانی و خلاقوت دیگر ناراحتی های روحی ، باعث کم شدن این حس خواهد شد. با اینهمه شکل ترین افراد نیز در موقع خطر ، ناگهان متوجه این حس در وجود خود خواهد شد و اگر خوب در زندگی خود دقت کنید ، موقعي را خواهید یافته که بگذارید این حس خود را بگذارد که از خطری سلم نجات داده اید.

حس ششم پیچوچه نباید باقیت سرعت انتقال اشتاه نمود. شخص سریع الانتقال ممکن است برایه دلیل مسلم و روش به نیجه گاری ببرد. در صورتیکه با حس ششم ، شخص بدون دلیل و مدرک بسر انجام کار آگاه میشود.

افرادی که دارای حس ششم قوی هستند ، اغلب دارای مشخصات مشابهی هستند. بدین آن ها خیلی زود کوچکه خسته میشوند. موی بدنشان بیش از دیگران رشد می کند ، دست چپ را خود را خود را کاهش اشتباه می کنند ، زود خشمگین میشوند و اغلب از غمی نامعلوم خمده دار هستند. آنها معمولاً از زندگی خود راضی نیستند و فکر می کنند آنچه خواسته اند ، خداوند بآنها ارزانی نداشته است.

**اگتون برای اندازه گیری حس ششم خود و اینکه در یا نهاد تا چه اندازه از حس پیش گوئی با خبر هستید این دو آزمایش کوچک و ساده را امتحان کنید.**

### آزمایش اول :

باک دسته ورق بازی بردارید و کارت های کمتر از هفت را از آن خارج کنید. حال از هر کالی هشت کارت بر این تابان باقی میماند. هشت کارت از هر کمال را بردارید، مثلاً هشت کاله از هر کمال را برتریس «آس» نام دهی و غیره بینند.

بست و چهار کارت بقیه را خوب بزیرنید و بعد کارت ها آن که بدروی ۴۴ کارت میز چینید و بدون آن که بدروی ۴۳ کارت نگاه کنید سه کمک آنرا طبق حس ششم و از روی حسن و گمان با کارت های روابز جور کنید بدون اینکه به آنها نگاه کنید. یعنی شاهنشاه آس با آس و بی بی باشی. هشتماًی که همه کارت های را پیش کردید، هر یک از مبالغه اندازه معینی از این نعمت

هرگز این احساس بشما دست داده که برای بار اول به محلی میروید و یکدغه بخود میگوئید: عجیب است، مثل اینکه من اینکه را قبلاً هم دیده بودم. کی؟ یادم نمی آید!

یا اینکه خبر تصادف پسر عمومی خود را در یکی از جاده ها می شنوید و یکدغه با جرات میگوئید: آه، دیشب درین خواب و رویا من دیدم که اتوبیل او بدره پرتاب شد. خیلی عجیب است!

**اگر اینطور است شما هم احتمالاً از داشتن نعمت پرقدرت (حس ششم) برخوردارید.**

در دنیا بسیار اتفاق افتاده که مسافر یک ساعت قبل از حرکت بعلت نایعلومی ، شاید یاک الهام ، شاید یاک تصور ، شاید یاک ترس ناشناخته ، شاید یاک وهم بیلت مسافت خود را لغو کرده و دور روز بعد در روز نامه خوانده که همان اقربوس ، همان هوایمایا یا کشتی و قطاری که قرار بود با آن مسافت کند دچار سانحه ای شده است.

یا اینکه گاه اتفاق افتاده که کسی از خواب پریده زیرا یکی از اقسام یا دوستان خود را در خطر دیده و فردای آن روز خبر میرسد که خواب یا تصور او حقیقت داشته است.

چه با برای خود شما اتفاق افتاده که گاه صدای مرموزی در گوشتان گفته:

- باین مهمانی نرو - باین ملاقات نرو - باین سفر نرو و نفع و فایده فرق تن شما بعداً معلوم نداشت . آری، یعنی از مردم هستند که نور نامشخص در جو هود و روح آنهاست که روح و قایق آینده و غیر قابل پیش یافتن می تاخد و بیش از موعد از آنها را از جاده و خطری مطلع می سازد و در غلام الباطن این حس را حس ششم می گویند:

باید گفت که بسیاری از مردم کم و بیش از نعمت داشتن «حس ششم» برخوردارند ولی معلوم نهستند که این حس در آنها بسیار قوی است و گویا است .

«حس ششم» معلمی است که در اساهای اخیر توجه همه روانشناسان دنیا را بخود مطعوب کرده و پس از مطالعه بسیار داشتندان باین نتیجه رسیده اند که حس ششم مانند هوش و ذکاء نعمتی خدادادیست. هر یک از مبالغه اندازه معینی از این نعمت

### گاهی اتفاقات آینده را پیش بینی کرده اید؟

هر گز به موقع از خطر جسته اید؟

### از رفتون به سفری ناگهان چشم پوشیده اید؟

چهره ها و جاهای ندیده بنظر تان آشنا می آید؟

برای اینکه بدانید از قدرت داشتن حس ششم برخوردارید

یا نه دو آزمایش زیر را انجام بدهید



# شکوه عشق...

شکوه عشق

داستان دنباله‌دار

از - دل تور

ترجمه - منوچهر کی مر ام

## قسمت سیزدهم

### خلاصه شماره‌های گذشته

از این حرف والری جا می‌خورد. تعجب می‌کردم با وجود اینکه فهمیده زن پدرش یک دروغگو بیشتر نیست، و بالاینکه ظاهرا حدس زده با قبل ژیل نمیتواند بی ارتباط باشد. چه عاقله‌ای داشت اورا فرار بدده.

بالحنی که سعی میکردم والری را تحریک نکند پرسیدم:

- چرا می‌خواهی با این عجله زن پدرت را اززم خارج کنی؟ اوین گفته بود صد دارد چند روزی اینجا بیاند.

- نه، نباید بگذارم بیاند... اگر زن پدرم...

والری ساخت مان و حرفش را نیمه‌کاره گذاشت.

با هیجان پرسیدم:

- اگر زن پدرت... چی... بگو...

- باز هم والری چیلداش را ناتمام گذاشت و ساكت شد...

والری واقعاً بیهوده زده بود. شانه‌هاش را با بهره‌یانی تکان دادم تا ازان حال منح نشده بیرون بیاید و حرف‌را تمام کنم. درحالیکه سعی می‌کردم کنگاوری و سوالات من والری را دچار شک و تردید نکند پرسیدم:

- اگر زن پدرت بهمین ژیل بورژیا مرده چی می‌شود؟

والری نگاه کوتاهی در چشمهاش من انداخت. لب پائیش را گاز گرفت. دو معربه سرش را پایین برده و آهنه‌گفت:

- اگر بهمین خلی و حثناش است. خلی و حثناش است...

دسته‌ای توریست جوان خنده کنان وارد سرای هتل شدند. من لطفاً ورق بنزیند

ژیل بورژیا بعداز یک تصادف بدن بیحال دختر جوانی بنام والری را در اتوبوس می‌آید ادعا میکند ژیل اورا بقصد کشتن مسموم کرده بوده. وقتی بهوش می‌آید ادعا میکند ژیل اورا بقصد کشتن مسموم کرده بوده. شب بعد پیر درضیافت باشکوه قصر سروپیانی شرکت میکند. ناظر اعلام نامزدی ژیل بورژیا با پرنس بشاتریس جوان و زیبا میشود. ژیل برای توضیح دادن به پیر با وقوف از ملاقات میکنارد. پیر در ساعت مقرر به ابارستان ژیل میرود و با جسد غرق درخون او روپرو میشود. بلافضله چند عکس از جسد می‌گیرد و با جسد خارج گیشود و بوسیله تلفن به عنوان ناشناس پلیس را در جریان قتل پیگذارد و به کالیانی همکار ایتالیائیش نیز خبر مینمهد. پیر وقتی به خانه برمیگردد والری را در انتظار خودش می‌بیند. خبر مرگ ژیل را بداند. پس والری را به قتل محل اقامتش میرساند. زن پدر والری را آنچه می‌بیند. پیر ازین زن بیوی همان طرز را حس میکند که فضای اناق ژیل را پر کرده بود. باداً ظنین میشود. پیر بدها ش جدوقت بدید. زن پدر والری میگوید بایرواز طهر. پیر بدها ش میرود. فیلم عکس‌های را که از جسد ژیل گرفته به کالیانی برای جا بیدهد. مجدداً به قتل والری برمیگردد. والری را در سبان مقتل نهایا می‌بیند که آشفته است و گریه میکند. والری میگوید با اولین پرواز با تفاقم زن پدرش رم را ترک میکند. «



جز اینکه دستهای زن پدر والری به خون ژیل آلوود شده نیست ...  
والری همچنان سرش پایین بود . من دستم را زیر چانه او گذاشتم .  
سرش را بالا آوردم و پرسیدم :

— زن پدرت امش چیه ؟... من از بس گفتم «زن پدرت .... زن پدرت »  
خسته شدم ... چرا نباید اسم اورا بدایم .

— امش ایرن است ... اما ... پیر تو بهجه دلیل میگوئی به او عمنظون  
میشوند ؟

والری حالت کودک وحشت‌زدای را داشت که سعی میکرد ترس و  
وحشت خودش را پنهان سازد . من بلند شدم ، دست والری را گرفتم و از جا  
بلند کردم و گفتمن :

— اگر موافقی از اینجا بروم .  
والری دنباله حرکت کرد . پیاده دونفری در خیابان بونوکپانی قدم  
میزدیم ، پس از مدتی والری سکوت را شکست و پرسید :

— به چی فکر میکنی پیر ؟  
— ایرن .

— راجع به اینچه فکر میکنی ؟  
— فکر میکنم او ژیل بورژیارا کشته .

والری پاتاکید گفت :

— نه ، این سوء ظن تو بی‌ایله است .

— پس چرا ساعت وروش را به دروغ و باصرار بعداز ساعت وقوع  
قتل ژیل واندوں میکرد ؟

— علت را هنوز نمیدام .  
— بپرس من بدون شک ایرن فهمیده بود که ژیل بورژیار بایرن نس بنازرس

نامزد شده‌اند .

— ژیل بولز از سالها پیش بایرن نس بنازرس نامزد شده بود و قرار  
نامزدی آنها خیلی جلوتر از آنکه ایرن بازیل آشنا شود بوسیله بزرگ‌ترهای  
دوخانواده گذاشته شده بود . نامزدی آنها یاک مسله سری و پنهانی نبود .

من برای حرف که میخواستم بگویم کمی سکت کردم ، قصدم این بود  
نظریه‌ام را طوری عنوان کنم که والری ناراحت نشود در حالیکه سعی میکرم  
بیان ساده باشد و اهیت مطلب را ناجز نشان بدهم گفتم :

— شاید این مسئله جدیدی از روایت ژیل را فهمیده .  
— چه مسئله‌ای ؟

— مثلاً روایتی که تو بازیل بیداکرده‌ای ؟  
— پیر ، تو نمی‌فهمی چی میگوئی .

والری از این حرف من واقعاً جاخورد ، عکس‌العملش بیش از آنچه بود  
که من انتظار داشتم . حلطه‌ای میهود من چشان من تگاه کرد . بعد یک مرتبه  
بغشش ترکید و زارزار شروع به گزیره کرد . گریه‌اش کودکانه ، هم‌صومانه ،  
تاثر آور و ناراحت‌کننده بود . زن و مردستیست مسی که سک خانگی خودشان  
را گردش میدادند متوجه گزیره والری شدن و باکنگاکوی مادونفر رانگاه  
میکردند .

برای اینکه وضع غیرعادی والری توجه افراد بیشتری را جلب نکند  
بازویش را گرفتم و اورا بظرف اتومبیل بردم . در اتومبیل را بازگردانم ،  
والری سوار اتومبیل کرد و خودم از در طرف دیگر روی صندلی کارش  
نشتم . والری همچنان گزیره میکرد و من منتظر بودم که آرامش بیداکند .  
بالاخره پس از مدتی نسبتاً طولانی همانطور که گزیره میکرد بالحن معرضی  
گفت :

— پیر ، تو چرا چنین فکر میکنی . چطور به وجود اجراهه دادی  
درباره روایت من و ژیل چنین قضاؤت نادرست و غیرواقعی داشته باشی .

— مگر اشتباه میکنم .  
— علاوه بر اشتباه ، گاه بزرگی مرتبک میشود اگر درباره من اینظور

فکر کنی .  
— والری فراموش نکن شی که برای اوین بار با تو برخورده کرم بدن  
مدهوش تو از اتومبیل ژیل به اتومبیل من منتقل شد . وضع شعادونفر

## ده سکه پهلوی طلاجایزه برنده اول این مسابقه میباشد

در شماره هشتم داستان شکوه عشق ، ژیل بورژیا  
بقتل رسید . با در نظر گرفتن روابط فهر مانان  
دانستان ، حدس بزندید قاتل کیست ؟

نامه خودرا با ذکر جمله «مسابقه داستان شکوه  
عشق» بدفتر مجله بفرستید . هر هفته بین جوابهای  
صحیح قرعه کشی خواهد شد و در پایان مدت  
مسابقه برای تعیین برنده نهائی بین برندگان  
هر هفته قرعه کشی مجدد بعمل خواهد آمد .

بدین ترتیب کسانیکه زودتر جواب صحیح  
بفرستند شانس بیشتری برای برنده شدن خواهد  
داشت .

لحظه‌ای طولانی صیر کردم تا آنها سوار آسانور شوند .

— چرا اگر زن پدرت بفهمد ژیل بورژیا مرده و حشتناک است ؟  
من خلیل سعی کرم سوال را با یادکحالات بی تفاوتی مطرح کنم . باوجود  
این والری ترجیح میداد جوابی نمهد . اما من نمیتوانستم قبل از آنکه  
جواب قانونی کشندم از والری بشنو موضع صحبت را تغییر بدهم . ناچار

سوال را تغییر دادم و پرسیدم :

— زن پدرت ژیل بورژیارا بیشتر است .  
والری شانه‌هاش را بالا آنداخت . باحالات تردید و دودلی سرش را

تکان داد و گفت :

— زن پدرم سالها با ژیل بورژیا روابط صمیمانه داشت .  
لعن صدای والری تأثر آور بود .

— منظور از روابط صمیمانه چه والری ؟ تاجه مرحله‌ای ؟  
والری دنباله حرفش را ادامه نداد ، سرش را باین آنداخت و سکوت  
کرد . من دنباله حرفش را گرفتم و گفتمن :

— والری ، تو خوب متوجه هستی چی میگوئی ؟... اگر یکنفر  
حره‌های ترا بشنود و از جریان مرگ ژیل بورژیار خبر داشته باشد بدون تردید

نسبت بذن پدرت مقطون خواهد شد .

والری جوابی بن داد . حقیقت اینستکه من واقعاً به زن پدر او عمنظون  
شده بودم ، بخصوص وقی فهمیدم روابط صمیمانه و نزدیکی بین او و ژیل  
بورژیا وجود داشته . معقد شدم زن پدر والری به رم آمد و بای اینکه  
ژیل را ملاقات کند . بعد فهمیده ژیل بایرن نس بنازرس نامزد شده . خودش

را به آبارتمن خصوصی ژیل رسانده و مثل یاک عشقه حسود ژیل را کشته .  
بعد برای آنکه حقیقت گناهش را برای دفعه پویشی کند دروغ را از خودش  
ساخته که با برادر طهر ، یعنی بعد از قتل ژیل بورژیا به رم وارد شده .  
در صورتیکه چنین پروازی اصل و وجود نداشته وزن پدر والری دروغ  
میگفته . بدون شک این دروغگوئی او دلیلی باید داشته باشد و دلیلش

# شکوه عشق...

- بسیار خوب . حالا شروع کن . امیدوارم همه چیز را باوضو خود پرده پوشی بیان کنی ، شاید من گند ذهن پتوان حقایق را بفهمم .  
والری سرش را بائین انداخت ، آرنجهایش را روی زانوان گذاشت و صورتش را بین دوست گرفت . نگاهش به نفعه نامشخصی ثابت ماند . مثل کسی که بذکشته برگشته باشد و خاطرات دوری را در نظر زنده کند در فکر بود . بعد داستان زندگیش را از گذشته شروع کرد . از وقتی که فهمیده بود مادرش درست چند لحظه بعد از بدنبال او ورن امر مده ، آرنجهایی که گذشته محبت مادری برای يك دختر بچه بوجود میآورد ، از تهائی و زندگی کمالات آوری که با پدر پیرش داشته و بعد از این که به عنوان زن دوم پدرش با بهانه ایها گذاشت و عکس اغلب زن پدرها که بود مهر و محبت مادری را در زندگی والری پرسید و بعد اضافه کرد ... .

- او لین نفعه روش در زندگی با وجود این پیدا شد . من هنوز هشت سال بیشتر نداشتم ، این اندوه هفت ساله مرا خیلی زود از قلبم بیرون کشید . مرد دوست داشت . مثل بچه خوش از من مرا بگفت . نوازش میگرد . بامن همراه بود ، برایم لالایی میگفت ، حتی در سنتی که دیگر برای خواهیدن احتیاج به لالایی نداشتم . علاقه اش نسبت بمن آنچنان صادقانه و عیقی بود که خوب حس میگردم زندگی با پدر بیرم را بخواست و همان امده میدهد . اگر این را واقعاً مادر من بود اینهمه داده ای را و محبت او در من آنچنان تائیر نیستگذاشت . اما وقتی فکر میگرد این زن بیگانه است که آنچش را مثل يك مادر برویم گشود . وقتی میدیدم بخاطر من جوانیش را به پای پدر بیرم هدر میدهد ، فداکاری و از خود گذشگی او بیشتر در من اثر میگذاشت .

حرف والری را فلکه کردم و پرسیدم :  
- پدرت چه میگرد ؟

- هیچ ، اغلب او را نمیدیم . او بکار خودش سرگرم بود . بهمن دلیل اینکه برای اینکه من و او شیما تنها نباشیم تختخواش را به اناق من اورد .

- بعد چی شد ؟

- دوازده ساله شده بودم که پدرم مرد . اویک کارخانه کنسروسازی کوچک داشت که بعیده همه در حال ورشکستگی بود . بعد از مرگ پدرم این شجاعت اخلاقی شگفتی اتگیزی نشان داد . هر کس دیگر بجای او بود بفکر پیدا کردن هوش میافتاد . اندیشه این خلی جوان بود . هنوز هم جوان است . اما این تصمیم دیگر گرفت . در حالیکه سایه مجیش برسر من گسترده بود دست هفت بالا برد و امور کارخانه کنسروسازی پدرم را هم شخصاً بپنهان گرفت . چنان باجدیت و ارزی این کار را انجام داده که الان بجای آن کارخانه کوچک در حال ورشکستگی صاحب بزرگترین کارخانه مدرن کنسروسازی اروپا هستیم .

این به تنهای اینهمه موافقیت را بست آورده ؟

والری سرش را بلند کرد . موهای طالیش از دوطرف صورش را میبیشاند . باتکاه بیرونی جواب داد :

- به ، او خستگی نایابی و باراوه بود . اویل ، کارش خیلی مشکل بود ، بخصوص اینکه برای گردانندگان کارخانه قابل تحمل نبوده که بایش زن در راس آنها فرار بگیرد . اما این ، بایشکار ، اراده مافوق تصور و ابتکار ، شخصیت وجودش را بیمه تحصل کرد و کارخانه را بر سرعت در چیز توسعه بیش برد .

هرچه بزرگتر و غرقی تر میشم ارزش و احترام این در نظرم زیادتر میشید . این چنان قلب و روح مر را تخریب کرده بود که اورا بیش از یک مادر واقعی دوست داشتم . الان هم اورا دوست دارم و میبریم و همیشه حاضر هستم بخاطر شفای کاری کنم . حتی اگر بقیمت زندگی و جان خودم تمام خود .

- والری من این احساس حق شناسی ترا تضییں میکنم .

بقیه در صفحه ۵۶

و موقعیت تو طوری بود که من اجبارا بایستی چنین تصویری پیدا میکردم . والری آخرین قطارات امکنیایش را بایله کرد . سرش را بالا آورد . در

چشیدهای من خیره شد ، باعصابیت و اعتراض گفت :  
- درهای صورت فقط به دلیل اینکه من توی اتومبیل ژبل بودم نباید

فکر میکردم معشوقه او هستم . چنین تصویر باطنی هرگز حقیقت نداشته .

- والری چند من ناراحت کردن توفیق است . اما نیتوانم قول کنم ژبل

دختربن نداشته براش بی تقاضه بوده . اگر روایتی بین شما وجود نداشته چرا و یهجه دلیلی ژبل ترا مسوم کرده بود ؟

- دارویی که آنچه من خورده بودم زهر کشند و مسوم کشند نبود .

من فقط مقداری داروی خواب آور و بیحال کشنده صرف کرده بودم . آنرا

لبوان مشرویم ریخت و خوردم و بخصوص این عمل را عمدتاً طوری الجام

دادم که این حرف والری چاخوردم . او قلا بین گفته بود ژبل اورا مسوم

کرده و حالا ادعا میکرد شخصاً دست بچینین حماقی زده . درهای حال فعلاً

برای من روشن گرفت علت دروغی او با ژبل مطلع شوم . بهمن دلیل پرسیدم :

- اگر ادعایت را که الان میکنم که باید معقد شوم تو آنقدر اورا

دوست داشته ای و چنان عاشقش بوده ای که بیخواسته ای بخاطر او بمری ،

و گرنه چه دلیل دیگری میتوانسته داشته باشد که تو دست بخود گشی بزنی ؟

والری بای خوشکی فریاد کرد :

- بیر ، تو بعضی و قتها آنقدر کند ذهن میشوی که آدم را کلافه میکنی .

من نیمیخواستم بخاطر ژبل خودکشی کنم . ژبل برای شخص من حتی ارزش

اینکه یک ناخن دست را از دست بدهم نداشت .

- پس چرا دست بخود گشی زنی .

والری در حالی کاملاً کاملاً شده بمنظیر میرسید با عصبات فریاد

کشید :

- برای اینکه میخواستم یك جنجال روسوانی درشب قبل از نامزدی ژبل بایرن نس شناخترس دوست کنم که شاید بدنیو سیله بتوانم جشن نامزدی اورا بیهدم بنم . حالا فهمیدی ؟

من مدنی در سکوت فکر میگردم شاید بتوانم معنی صحیح حرفهای والری و علت این نس ارایه کنم .

به من خودمن جشن نامزدی ژبل بخود فهمه ، اما باید افزار کنم مسئله برای من کاملاً بیهم بود . ناجا اتومبیل را روش کردم و پس از آنکه مسافت کوتاهی را بیش رفیم نزیر لی گفت :

- والری ، تو آزاد هستی که مرآ نهمن بمحاصف و کودنی بکنی . اما حقیقت اینستکه هر گز نیتوانم درست کنم در پنهانم درست آفریدم حرف تو راست و گدام دروغ است . اگر دلخور نشوی باید انتراف کنم که ژبل حق داشت که میگفت :

« تو بزرگترین دوغگوی کوچولوی دنیا هستی . »

والری با غصه پرسید :

- پس این حرف را درباره من زده ؟ دلیلی برای این ادعای خودش داشته ؟

- میگفت دلالت کافی دارد . قرار ملاقاتی راهنم که بامن گذاشت برای تابت کردن همین ادعای خودش بود . متناسبه من دیرتر از قاتل بیرحم او بخانه اش رسیدم و ژبل فرستت بازگو کردن دلالتش را بیدا نکرد .

والری شانه اش را بالا آنداخت و گفت :

- خوب ، حالا میگوینی من چیکار بکنم .

- فلا بیترین کاری که میتوانی بکنی اینستکه باهم به آپارتمان

من بروم و آنچه سرفصل همه چیز را برای من تعریف کنی .

\* \* \*

بانزده دقیقه بعد والری روی کاناپه آناتی پذرالی من لم داده بود .

من روی صندلی کوتاهی مقابله نشتم و گفت :

# مد جدید: گیره مو از مو

گیره مورا به اندازه و اقسام مختلف میتوان از همهجا خرید. اما گیره مو هنگامی شیکتر، قشنگتر و برآزنده تر میشود که روکشی از موی همنگ موی شما داشته باشد. شما که از کلاه گیس، یا موی اضافی استفاده نمیکنید بسهولت میتوانید، گیره موئی را روکش بکنید و بكمک آن موها یتان را مهار نمائید.

۱ - اندازه این گیره  $4 \times 2$  سانتیمتر است. بطوریکه ملاحظه میکنید مقداری مو از عرض دورش پیچیده شده، حالا عکس شماره یک تو جه بفرمائید. مو کاملاً بطرف پشت شانه شده و پشت گردن حالت دم اسبی پیدا کرده و گیره مو رویش سوار شده. طرهای متصل به گیره موبصورت قشنگی آویزان شده‌اند.

۲ - این گیره اندازه اش  $6 \times 1$  است و بطوریکه ملاحظه میکنید مو از طول رویش پیچیده شده. حالا به عکس شماره دو تو جه کنید: موها کاملاً صاف بطرف پائین شانه خورده‌اند. و گیره روی شقیقه و در ردیف چشم نصب شده. این مدل بدرآذنهای میخورد که موها یشان تا روی سرشانه - هایشان بلند است.

۳ - این گیره مو از آنهاشی است که بسهولت خم میشوند، در این جا بشکل پروانه درآورده شده. منتها موئی که رویش بسته شده، قبلاً موبصورت گیس ریزیافت گشته. عکس شماره ۳ تو جه کنید: موها بالای سر جمع شده‌اند، دور کمرشان یک کش لاستیکی ازدھن شده و بعد روی کش، گیره مو را قرار داده‌اند.

۴ - اندازه این یکی  $6 \times 2$  سانتیمتر است و با موئی صاف و بور به این فورم قشنگ و با سلیقه روکش کشیده شده. به عکس شماره ۴ تو جه کنید: یک دسته موی آبوه از روی ییشانی بالا زده شده و صاف شانه خورده و بوسیله گیره مو مهار شده. مو در پشتسر بطور محسوس کوب شده، و موهای طرفین صورت حلقه حلقه پائین افتاده‌اند.

۵ - این گیره موی درشت بافت اندازه اش ( $6 \times 1.5$ ) سانتیمتر است و در نهایت آسانی مقداری موی اضافی را با خود نگهداشته است. لطفاً به عکس شماره ۵ تو جه کنید: مو صاف، ولی نه خیلی کشیده، بطرف عقب سر شانه خورده و سپس وسیله یک کش مهار شده گیره مو هم روی کش نصب شده و دو طرف موی اضافی بصورت دم اسبی بهم گره زده شده‌اند.



عکس و خبر ...



دختران مدرن نسل جدید انگلیس  
گاه کارهای عجیب و غریب می‌کنند.  
مثلاً این دو دختر ۱۹ ساله محصل  
برای این که در تقطیلات تایستان بولی  
برای خرج تحصیل خود دخیره کنند  
بخدمت شهرداری لندن درآمدند و سپور  
شده‌اند!



خانم پروفسور «کاتلین لانزدیل»  
اولين خانمی است که بریاست کمیته  
تحقیقات علمی انگلستان انتخاب شده  
است. ریاست براین کمیته که از  
برجهسترنین محافل علمی اروپاستقرن  
ها در انچهار علمای مردوقدوساین برای  
اولين بار یك خانم پروفسور با عنوان مقام  
شامخ علمی نایل آيد. اين هم یکی  
دیگر از دلایل اینکه اگر زن را برای  
تحصیل کردن و علم آموختن آزاد  
بگذارند قادر است که به بالاترین مدارج  
وقایع خارجات علمی نایل آيد.

## باس کاغذی و مهمانداران هواپیما

بعضی از کمپانیهای هواپیمای درنظر دارند لباس مهمانداران خود را  
از این پس کاغذی کنند زیرا ثابت شده که خانم های مهماندار بر اثر کار در  
ضمن خدمت لباسشان زود چروک میشود از زیبائی و جذابیت آنها میکاهد  
بنابراین لباس های کاغذی را مستواندیرای یاک مرنه بیوشند و پس از  
چروک شدن آنرا دور میاندازند و لباس دیگری بتن کنند. لباس های  
کاغذی در قوطی های کوچکی که باندازه قوطی های قهوه خوری است  
در بازار فروش میشود. جالب اینست که تکمک یک قیچی میتوان آنرا  
بهر قورم و طرح تازه ای که بخواهد را آورند. در این عکس سه نمونه از این  
لباسها را بین سه مهماندار هواپیما علاوه هم می کنید.

←



## سریع ترین زن جهان

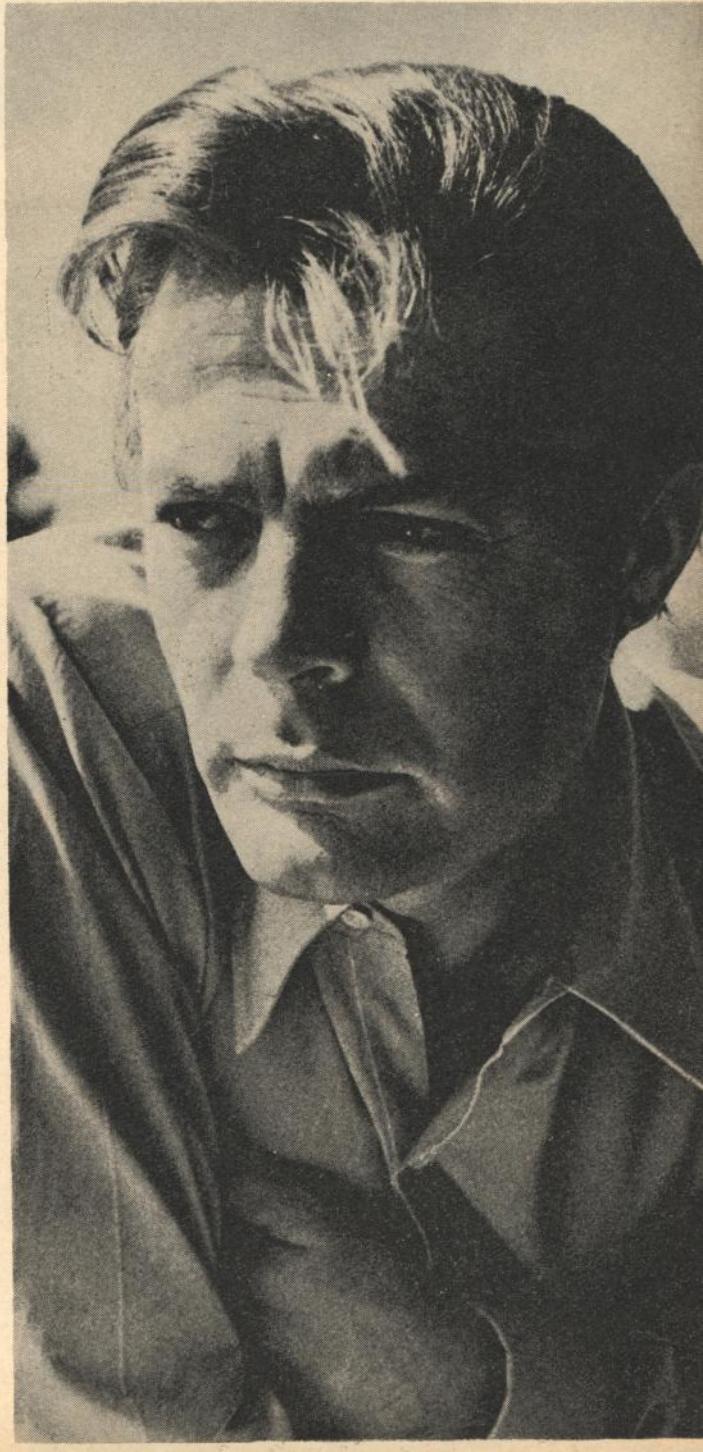
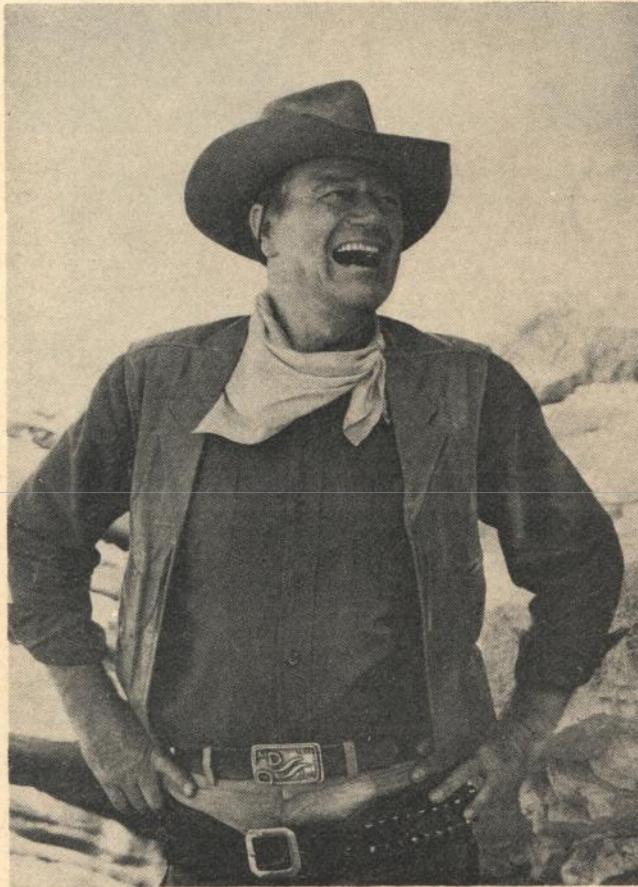
دوشنبه «لویلیان اسکمن» انگلیسی، ۲۲ ساله، نخستین زن جهان است که  
گذشته توانست هواپیمای جت خود را با سرعت یاک هزار میل - ۱۶۰۰  
کیلومتر - هواپیمایی انگلستان پذیرفته شد و خراین پیروزی که نمونه ای از شجاعت  
و توانایی زن است در تمام مطبوعات جهان اشتارتیافت.

←

# رام کردن مرد سرکش!

جان وین دلش خوش است که زن اور امرد خشنی میداند!

ماسترویانی: فکور و حساس و بهمن نسبت شکل و بداخلان!



## خشن قرین مرد سینما در مقابل

و مطیع و منقاد اوست...  
... بگذارید دلش بهین خیال خوش  
باشد !

اینجا ، با جند خانم ، همسر تعدادی  
از معروفترین مردان سینما سروکارداری،  
معروف نه فقط بعنوان هنریشه ، بلکه  
بعاظم یانعی گری و قدری شان ، مردانی  
که روی پرده سینما اغلب رلهای خشن و  
برنیدرا بازی می کنند و درساقه زندگی  
نیز از آن هایی بوده اند که پیش فلك  
سرخ نمی کردند و کسی جرفت نداشته  
از گل نازکتر بانها بگوید ...

از زمان های خیابی قدیم ، از  
وقیکه مرد های قوی هیکل و پسلوبی  
چاق به جنگ حیوانات در زنه میرفند و بعد  
از غلبه بر دشمن مثل گورل نفرمی کشیدن،  
تا امروز که مرد قرن بیستم مدل خودش  
را جیمز باند قرار میدهد ، از آن زمان  
تایحال مرد همه دوست داشته تصور کند  
که رام کننده قوی است و توانای جنس زن  
بوده است ، دلش خوش بوده خیال کند  
که خشونت جنسی او در برای اتفاق  
وجود زن خود بخود دلیل تفوق او و نشانه  
آن است که زن باطنها از وی حساب می برد



استیو مک‌کوئین : همسر و همبازی !

در تمام مدت عمر موجودی تنها و بی‌کن و گاریوده است، هر او اولین دوست واقعی‌اش بود، کسی که حتی امروز مثلیک مردیایی شوهرش در تمام بازیگوشی‌ها ورزش‌های مردانه او شرکت می‌کند، کسی که پیش‌هزیرش این احساس را بخشیده است که نیمه کامل کننده وجود اوست وی او، این مرد ناقص و ناتمام است. «لیل» زیبای نیست، در مقابل زنانی جون آن‌مارکرت، فی‌دانایی و امثال آنها که شوهرش را مغلایشان را بازی می‌کند «مفر» است. اما همین زن برایه یافتن به عیق‌ترین زوابای روح شوهرش و جاگردان در این زوابای پنهانی، توانسته است از مردی بی‌قرار و سرکش، یک موجود سرشار از عزم و محبت و اراش سازد که از تیزی را در راهی سازنده و خوب صرف کند.

«راداستایگر» برنده جایزه استکار امسال، مردی است که مدنیها یار‌غار مارلوون براندو بوده و عمل اوربری‌بنوباری وی‌قیدی و در افاده‌دان باین و آن و خلاصه وحیگری شهرت تمام داشته. این آقا تصادف قرار می‌شود که در یک‌نمایش رل مقابله هریشیه انگلیسی «کلریلوم» را بازی کند. «کار» نوونه کامل یاک‌خانه به تمام معنی است: آرام، باوار، ملام و بسیار مهدب، درست نقطه مقابل شوهرش. تهیه‌کننده نمایشی گوید من اول می‌ترسمیم که بین این دو موجود در جریان کار برخوردی اجاد شود و شری راهی‌می‌گذرد، وی معاون من نگفت: کاریت نیاشد، ایندتو بالآخره

بقیه در صفحه ۷۳

مرد چنان مرد سریراه و اهل خانه و خانواده‌ای ساخته که تکوپیرس! «بیلار» این قصه را چنین تحریج می‌کند:

— شوهر من دوست دارد اورا خیلی مرد، خیلی مقتند بدانند، دوست دارد حس کند که ارباب مطلق خانه‌است و من مثل آب و هوایه بحیات و توجه او احتیاج دارم. من بالطایف‌الحیل این احساس را در او بیوجوه‌سازم که حق ناواست و اگر يك نایبه سایه از سرمن برداشت‌شود ازین خواهم رفت! چیزی که هست او خودش نمیداند که من باکلا همین حیله چخوب رامش کرده‌ام و تاچه‌حداواره‌با خودم محتاج و پای بند ساخته‌ام!

«لیل» هر استیو مک‌کوئین هم زنی است با هیکل یک پسرجه دوادره ساله که برگردن یکی از وحشی‌ترین مردان قید محبت زده است. استیو مک‌کوئین گذشته تلخ و مشقت باری داشته، مدنیها دریک کشتنی‌بارکش منتصدی سوتخت اندیازی بوده، بعدها از هیزم تکنیک کار کرده، گاویانی و راندگی‌کامبیون همه کار کرده، چنین مردی که دوران پیچکی‌اش دردار اثاذیب شری شده و دیگر از هیچ‌گونه سختی روزگار هر اسان نیست، مردی که باکته باشام هالیوود به مبارزه برمی‌خیزد و یکی از رکوردن پیچکی‌اش دریار اثاذیب سینماتیک است که بار بخیر تگاری را که سوال ناجایی ازاو کرده بود از پنجاه‌ساله‌های ابرویش نمی‌آورد هستگاهی که زنش ربخاطر عل آباندیست برسیمارستان بسته بودش و روز خوراکش گریه بود!

«لیل» راز این شیفتگی را دریک

چیز میداند: دوستی، به‌گفته او «استیو» ... و معدالت چنین مردان وحشی و خطرناکی بدبست چند زن‌ظریف و نازک‌اندام، چند زن بسیار متفین و آرام «رام» شده‌اند، رام همچون گرگی که از گف دخترجه‌ای آپ بنوش!

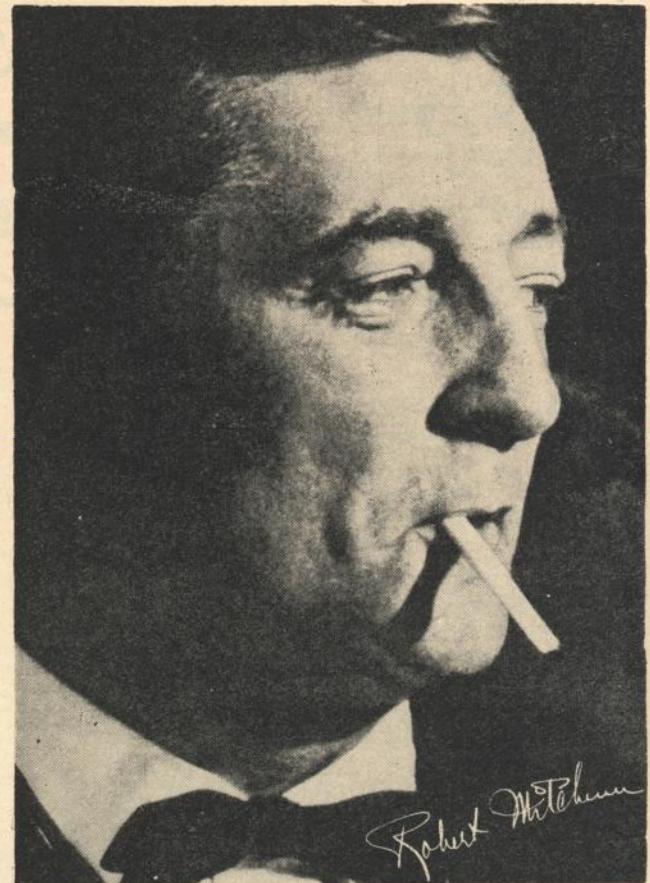
از این خانم‌ها راز مطبع کردن چنین مردانی را می‌بریمیم، مردانی که بخاطر هنرمندی‌شون و درنتیجه حساس بودن، از مردان یاغی معمولی صد چندان یاغی‌تر و حرف‌شنوی‌ترند. بای صحبت این خانم‌ها خیلی چیزها دستگیرمان می‌شود.

## و بدینگونه زنان طریف

### ولطیف، مردان قلد و

### گر دنکش را مهار می‌کنند!

راپرت میجام : وحشی‌ترین مرد سینما رام سینجه یاکزن!



## همسرش مثل برهای مطبع است

# از زندگی بیشتر بدانیم..

## زن امروزی مظاہر زندگی بهتر را می‌آموزد

ریزه کاریهای خانه‌داری

### لیمو ترش در خدمت کدبانو

● برای اینکه در حین پختن، تخم مرغ نشکند ، یک نصف لیمو ترش را روی آن بمالید . باین ترتیب کمتر اختلال دارد که تخم مرغ ترک بخوردید باشند.

● لیمو ترش ، موش و مورچه را فراری میدهد ، پس چند عدد لیمو ترش را که با میخ سوراخ کرده‌اید بیکدیگر متصل کرده در زیر زمین آویزان کنید تا از شر موش و مورچه در امان باشید .

● اگر هنگام خانه‌داری ، بخصوص هنگام پاک کردن سبزیها انگشتاتان سیاه شده‌اند ، کمی لیمو ترش میتواند سفیدی و نرمی انگشتاتان را باز گرداند .

● یک برش لیمو ترش را بین دو تکه پارچه قرار دهید و روی لکه رنگی که به لباستان ریخته است بگذارید . سپس با اطه ، لیمو ترش را خوب روی پارچه فشار دهید تا لکه رنگ بکلی پاک شود .

زیستی اندام

### ۵ راه حل برای ۵ مشکل

خانم، آیا اندامی متناسب و صاف و کشیده دارید؟ یا کمی گوشتالود و جاق هستید و بعضی از قسمتهای بدنتان احتیاج به اصلاح شدن دارند؟

اگون فصل دریافت و باید خودرا برای سفر دریا آماده کنید. با پکار ستن چند استور ساده و آسان زیر میتوانید در مدتی کمتر از دو هفته گوشتهای اشای بدن را دور بفرزید.

۱- انداماتان زیبا و متناسب است اما... باستان کمی بزرگ و گوشتالود است. حتی زمینهای لاغری صورت وسینه شما را لاغر میکند. اما ازیر این روش را درستان ندارد. همیشه از خود میپرسید با این بابن جاچ چکار کنم؟

راه حل شما اینست: بابن جاچرا باید با تمرینهای ورزشی لاغر کرد. اما ورزش‌های روزانه نباید آنقدر سخت و زیاد که باش را عصمهای و بیچده کند. تا میتوانید راه بروید و هنگام رامردن راست و کشیده قدم بزداید، بطوریکه باستان حرکتی طبیعی داشته باشد. سعی کنید در زور یکی دوبار چند دقیقه بدود. تنجیهای که بست خواهید آورد، خلی سریع و معجزه‌آساست. در عرض دو هفتاد چندین ساعتیتر از دور باستان کم خواهد شد.

۲- شکم شما جاچ است. شاید همیشه با این ناراحتی روپرو بوده‌اید یا اینکه بنازار چجار آن نهادید. خیابان ازین بابت نکارید و آرا شانه بیری میدانید و جرات کثار دریا رفتن و مایو پوشیدن را ندارید. هنگام پوشیدن لباسهای راسته حقایق را کنست می‌بندید، اما آیا در کثار دریا هم میتوان کرست پوشید؟

راه حل شما اینست: هرگز از کرستهای تکنید، زیرا عضلات شکم شما را مثل و افراحته خواهد کرد. سعی کنید با درست استادان و تمرینهای سبک ورزشی، گوشتهای شل و اضافی شکم را از میان ببرید. هنگام ایستادن شکمرا تو بدهید، سینهایا بلوگه دارید و شانه و سررا کمی بدقعه متعابیل سازید.

برای گوچک شدن شکم، آساترین ورزش اینست که راست

باشید و پنجه پارا با انگشتان دستها لمس کنید و دوباره بعثات اول برگردید.

دیگر اینکه روی زمین بخوابید و آرام

خانه آرائی  
قدم به قدم

### هال

در دنیای پر زحمت و سرشار از کار و فعالیت امروزی، همه کس می‌کوند راحت و آسایش بیشتری درخانه خود فراهم آورد تا بایکم آن از دست رفته در از کار و غذا سخت روزانه را جبران کند. برای تامین این منظور باید محیط خانه را طوری ساخت که زندگی در آن همراه با راحت جسمی و آرامش و آسایش روحی باشد.

آن وظیفه خانم خانه است که در داخل منزل بازیگشی و سلیقه تحسین‌انگیزی که در تربیت گوشه‌های خانه پکار می‌گیرد، چنین بخطه آرام، گرم و دل‌انگیزی را بوجود آورد.

اما چنگه میتوان با خرج مبالغی مناسب ، خانه‌ای را زیبا ، راحتی‌بخشن و خیال‌انگیز ساخت؟

ما طی چند مقاله کوتاه که ازین شماره شروع می‌کیم ، طرحی برای دکوراسیون و تربیت پاکخانه روانی که دارای چهار یا پنج اتفاق ، یک هال ، آشیزخانه و حمام است در اختیار شما کدبار باشی، گرامی قرار میدهیم تا با استفاده از آن بتوانید محیط دلنشیز و زیبا برای خانواده خود و میهمانان آماده کنید.

طبعی است که مطلب خود را از هال

شروع می‌کنیم چون هرگزی برای ورود به ایام ساختن گام اول را در هالمینهایم.

هال را باید آنقدر زیبا و با سلیقه بیارانید که اولین اثری که خانه شما بر تاره اوردنیقی مسکن‌دار خودش آید و دلیل باشد.

در این مرور بر رنگ آمیزی و روشنانی که دو اصل مهم و اساسی برای زیبا جلوه دادن هال است ، باید نوچه مخصوص مبنیوں دارید.

امولا باید داشت چهار رنگی برای گدام قسم از خانه مناسب تر است. مثلاً رنگی که برای هال انتخاب می‌شود بارگشی که برای اتفاق بینرایی متناسب است، بارگشی که برای اتفاق خواه در نظر گرفته می‌شود با رنگی که در آشیزخانه تکار خواهد رفت، چه از لحاظ رنگ و چه از لحاظ نوع ، کاملاً متفاوت باید باشد.

رنگهایی که برای هال در نظر گرفته می‌شود ، باید دیوارهای کلی از رنگهای روشن باشد. برای دیوارهای هال رنگهای مانند بیرون، خاکستری و یا گرم کمرنگ، آبی آسمانی ، زرد فناری و سفید شکری مناسب است.

پکار برین رنگهای تند و همچنین کاغذ ای دیواری که دارای طرحهای شلوغ و رنگهای زنده است برای هال بیچوچ و جه مناسب نیست. اما این دلیل نمی‌شود که از پکار برین رنگ های گرم در این قسم از خانه صرفظیر شود. تابیر این بهتر است یکی از دیوارهای هال را بر رنگ زندگی که هم‌اھنگ سایر دیوارها باشید بروشان. اگر سه دیوار اطراف هال رنگ بزروش رنگ آمیزی شود، قشتگرین رنگ برای دیوار چهارم زرد فناری است .

چون در های متعددی بیرون هال

بقیه در صفحه ۶۰

نگهداری میشوند .  
یادداشت روزانه ، چون لاقل برای خود آدم است ، باید راست ، رک و صرخ باشد و تها در این مورت است که نویسنده میتواند باری را که در ذهن و روحش دارد روسی کافند پیاده کند و ستم کم بقول معروف باخودش «رواست» باشد .

هر یک از ما در زندگی اجتماعی تاحدوی بعضی از احساسات حقیقی و افکار درونی خود را از دیگران پنهان نگهیداریم ، اما بهرحال این احتیاج

بقیه درصفحه ۵۷

بدهید و باین ترتیب ، زنجیر گشته را به آینده بینز پیوند دهید .  
اگر تاکنون چنین کاری نکرده اید هیچ ناراحت نباشد ، چون هیچ وقت برای اینکار دری نیست و میتوانید از نخستین روزهای سال که هرجیزی رنگی نازه خود میگیرد ، این کار نازه را شروع کنید .

خوب ، اگر تمیم باین کار گرفتید لطفاً باین نکات توجه کنید : صادقانه و صریح بنویسید کسانیکه یادداشت روزانه را حرفها برای خودتان اینکار را میشنند ، به برای مردم . از این گفته ، بیشتر این یادداشتها دور از نگاههای کنجهاو

یادداشتی روزانه ، مثل زنجیری است که بیوند ما را گذشته حفظ میکند و همه چیز را برایمان زنده و تازه نگهیدارد . فرقی نمیکند که این یادداشت چگونه ، به چهانداره و قطعی باشد .

هم ایست که ما حلقه های این زنجیر را بوجود بیاوریم و مسای خود و بست خود ، یک آئینه تمام نما سازیم . اگر چنین دفتری برای خود درست کنید ، میتوانید همه حرفها ، عقاید ، اتفاقات و حتی احیاجاتتان را در آن بنویسید و حتی یادداشت کنید که در آینده چه کارهایی را بایدانجام

برای بهتر زیستن

## یادداشت روزانه

# اسرار کوچک زن

زندگی زناشوئی

هیچ رازی نباید بین زن و شوهر باقی بماند . اما در قلب هر زنی اسرار وجود دارد که هرگز مایل نیست آنها را برای شوهرش فاش کند .  
این اسرار کدامند ؟  
مجله معروف زورنال ، درین باره بررسی کرده و جوابهای ۵۶۳ زن را برای شما نقل میکند . پس از این جوابهای را با اسرار خود مقایسه کنید .  
تقریباً بیشتر زنها تشخیص داده اند که گاهی دروغهای مبالغه ای میزند به از راست تفهه اکثراً است . حالا بینیم زنها چرا این اسرار کوچک بیضدر را از شوهر اشان مخفی نگه میدارند .  
که خانهها به شش دلیل قانع کننده این رازها را همیشه در قلب خود حفظ نگذشته اند .

- ۱- بخاطر اجتناب از بحث و مجادله .
- ۲- بخاطر پرجذر بودن از اذیت و آزار شوهر اشان .
- ۳- بخاطر اینکه موجات دلسردی و غرور شوهر اشان .
- ۴- بخاطر جریحدار نکردن مناعت و غرور شوهر اشان .
- ۵- بخاطر کم شدن اتفاق و احترامی که شوهر اشان نسبت به آنها در قلب خود احساس میکنند .
- ۶- بخاطر سازش با محیط و همراهی با شوهران .

زنانهای دلایل اغلب به شوهران خود دروغ میگویند .  
۵۵ درصد زنانهای گفته اند :

در رده ها و ناراحتی های کوچک را از شوهرم مخفی نگه می دارم ، زیرا میترسم اورا نگران و دلواهیم سازم .

۵۵ درصد هم گفته اند :

من از عشق بازی با همسرم بیش از آنچه لذت میبرم و آنmod میکنم

تا او خشنود شود .

جوابهای دیگری که راجع به امور جنسی داده شده خیلی پرمعنی و قابل تأمل است . مثلاً «من همیشه هنگامیکه از عشق ورزیدن بی نهایت

بقیه درصفحه ۶۰

روانشناسی کودک

## فعالیت کودک

مادر گرامی ! جلو فعالیت کودک خود را نگیرید .  
پنگارید با محیط خود آشنا شود و استعدادهای درونیش را بکار برد .  
کیجاکاو ، جست و جوگانه و مقدانه و بین ترتیب سعی میکنند راهی دنیای پرگزراها بیاندوبرای ورود باین دنیای پرغونا آماده میشوند .

طبیعی است که هر مادری سعی میکند کودک خود را از خطرات فراوانی که در سرمه او وجود دارد محافظت کند . او نیزگذارد پیچهای به آب و آتش تربیت شود و به خود صدمه ای بزند .  
اما بهکل در اینستکه والدین نمیدانند تاچه حد از کودکان خود جلوگیری کنند یا پرآزادگذارند .  
بعضی ها غیبیه دارند که کودک را باید از ازره تجربه زندگی را بیاموزد ، حتی اگر این تجربهها باعث ضممه و آزار او شود . آنها میگویند : «خطر جلوگیری کودکان از بادگیری به همان اندازه است که کودک صدمه ای از این راه بییند » .

قدیمیام اینست که والدین موافقند کودک را قل از اینکه بس معنی بررس کند و خوب را تشخیص دهد از خطرات برخیز دارند و او را محافظت کنند .

برای اینکه بتوانیم آزادی بیشتری به فعالیتهای کودکانه فرزندانمان بدهیم ، لازم است که محیط اطراف اورا طوری مرتب کنیم که کودک بتواند آزادانه پیرطرف را میخواهد حرکت کند ، بدون اینکه شیء پر ارزشی را از بین بیرد با صدمه ای بخود بزند .

بقیه درصفحه ۶۰

- هیچ چیز در دنیا حقیقت ندارد مگر زیبائی .  
● «آناتول فرانس»  
● بهترین آثار زیبائی همان چیزی است که نمیتوان شرح داد .  
● «فرانسیس بیکن»  
● هر کجا زیبائی هست ، عشق هم هست .  
● «ضرب المثل انگلیسی»  
● «ارسطو»

## گفتگوهای زیبائی

درباره :

- برای من در جهان هرگز لذتی بالاتر از تعاشی یک چهره زیبا نبوده است .  
● «میکل آنژ»  
● زیبائی بهترین «توصیه» ای است که بر پیشانی زن نوشته شده است .



باقلم : خانم بازاریاب



آتش خاموش  
کن اسپری لولون  
سلامت خانه و  
خانواده شمارا  
تفصیل میکند.

مهارکردن شعلهای آتش در چند  
ثانیه از محالات است ولی با داشتن  
دستگاه آتش خاموش کن اسپری لولون  
ساخت کارخانجات اسپری لولون امریکا  
این مشکل به آسانی حل میشود. این  
دستگاه را میتوانید همیشه در منزل  
و محل کار و حتی در اتومبیل خود داشته  
باشید.

نماینده انحصاری در ایران شرکت  
داروشنی شرق - تلفن ۶۲۲۶۴۵ -  
صندوق پستی ۱۴۱۳۳۳

خرید کردن ؟  
آه نگو که کار خیلی سختیه ! آنهم توی تهرون  
بزرگ که نه در داره و نه دروازه !

هر هفته : خانمهای بازاریاب خوش سلیقه (ازن روز) تسوی  
شهر تهرون میگردند (شاید هم در آینده به شهرهای بزرگ  
سربرزند) و بایس مقاذه و آن مقاذه ، باین فروشگاه و آن  
فروشگاه سر میکشد و تازه رسیده های بیازار را بیدا  
میکنند و اوی سیر تا بیاز درباره آنها رپورتاژ مینویسنند تا شما  
خانم و دختر خانم عزیزی خوانند و آن خواستید، بیدون دوندگی  
و کفش پاره کردن بدانید که هر جنس خوبی را کجا میتوان  
خرید و یا اینکه احتیاجات خانم و زنگی را در کمامه توان تهیه  
کرد امیدواریم این اینکار (ازن روز) بدلتون بشنیمه !



تلفن ۳۳۳۲۱۶

# خریدهای تازه

تبله : خانم بازاریاب

## با رودن آشنا شوید

چند شب پیش در مجله عروسی  
باشکوهی صحبت از یکی از بارهای فروشی



های بر سرمه تهران بود زیرا لباس  
عروس خانم توپط «رودن» که ساخته با  
نام «بانن» میان خانمهای شیک پوش  
با خود میگشتند. همان خانمهای شیک پوش  
تهران معروف بود تنه شده بود.  
جدتمند از خانمهای شیک خود را اینها  
مجله که پارچه های لباس خود را اینها  
است از «بانن» ساق و «رودن» فلکی  
و اقام در چهارراه شاه - پلاک ۴۰۱  
خریداری میکنند. ضم تعریف از بالن  
ساده میگفتند: «اکون که نمایندگی  
رودن پاریس را این پارچه فروشی  
منحصر در اختیار ارد پارچه های  
لباس ش و لباس عروس این نهایتگاه  
در ایران کاملاً انحصاری و بی رقیب  
است».

## مهران، سازنده کیف و کفش

باز هم به تماسی کیف مهران  
که از لاله زار نو به خیابان نادرشاه  
نقل مکان کرده است میروم. مهران  
با بجزه چندین ساله در فن گیف سازی  
اینک با توسعه ایکه در کارگاه خود  
داده و با در اختیار داشتن کارگران  
ورزیده نظر شمارا در معروف تهیه کیف  
و کفش تامین میکند.



## صنایع فلزی پولادسا ۶۲۳۱۶

اگر برای تعمیر دکوراسیون دفاتر  
کار و آشپزخانه به کایپتن های فلزی  
و مندلی های گردان از بهترین چیز  
احتیاج دارید، یکسره پدانیک معتبر  
فلزی پولادسا واقع در استهای خیابان  
فریزه آبداری میگردند. اینها به لباس های  
آماده شده اند. از جمله مزون زوران  
واقع در خیابان تخت جمشید - چهار  
راه روزانه - کوچه مریم - شماره  
۲۷۶ انواع لباس های آماده را زیر نظر  
متخصصین کارآزموده برای خانمهای  
تدارک دیده.

## ریکو

فروشگاهی در خیابان سپهید  
راهنمی، نرسیه به چهل متري  
ایرانشهر، بنام لوکس فروشی ریکو  
وجود دارد که رفتن و نمایش کردن آن  
فواید اعاده ارزش دارد.

دالمخواه زیر نظر متخصصین کارآزموده  
آماده میشود. بهتر است در اولین فرست  
از کالکسیون می نظری لباس های آماده  
رنگین دیدن فرمائید.

## تی. جی. آر.

مراقبت از لوازم بر قی منزل از  
وظایف هر گیبان است. مراقبت از  
ولی باید در نظر داشت که تنها  
مراقبت نمیتواند عمر این لوازم را  
تزايد نماید. سرویس و تعویض وسائل  
بر قی باید همراه با صرف وقت کافی  
و کارداشی و فرشت باشد.

این مشکل با وجود یگانه تعمیرگاه  
مهران تلویزیون - رادیو - گرام -  
ضیط موت برای همه خانواده ها حل  
شده است. شما با یک بار مراجعت به  
تی. جی. آر. خود بهترین معرف آن  
خواهید بود.

شانی: خیابان نادری - کوچه

نویهار - تلفن ۶۱۱۵۰۰

## حراج مزون زوران ۷۶۳۹۱۱

امروز خانمهای بعلت اشتغال بکار  
در خارج از خانه ، فرست کفتری  
برای خرد و خیاطی رفتن و کارهای  
امثال آن دارند. به این مناسبت مزون  
های مختلفی دست بکار نهیه لباس های  
آماده شده اند. از جمله مزون زوران  
واقع در خیابان تخت جمشید - چهار  
راه روزانه - کوچه مریم - شماره  
۲۷۶ انواع لباس های آماده را زیر نظر  
متخصصین کارآزموده برای خانمهای  
تدارک دیده.

از امروز بیند یکهنه حراج  
مزون زوران آغاز میگردد. اند  
لباس شب با کارهای نستی ، انواع  
لباس مناسب برای روز و دهها مدل  
دیگر در مزون زوران به انتظار شماست.

## صنایع فلزی جی. ام.

تهیه غذا در محیطی هماهنگ با  
ذوق و سلیقه گذبانی خانه ، موجات  
رضایت خاطر و آسایش خانواده را  
بیشتر فراهم میسازد.

خیابان قدیم شیرین ، خیال همه خانم  
هارا از نظر وسائل آشپزخانه آسوده  
ساخته است زیرا گرداندگان با سلیقه  
این فروشگاه انواع وسائل آشپزخانه  
از قبیل کایپت های زمینی و دبورایی -  
میز ناهاری و غیره را در مطر جهای  
مخالف که باب سلیقه هر خانم مکمل  
پسندی است تهیه دیده و در سترس قرار  
داده اند.

تلفن های شرکت «جی. ام.»  
۷۵۹۶۷۴ - ۷۵۵۱۰۰ - ۷۴۳۰۰

## پارچه فروشی رنگین ۶۱۲۵۷۳

منهم مانند یک خانمهای کنجکاو  
علاوه نمی از اجنبای تازه در فروشگاه  
های مختلف دیدن کنم . همین امر  
باعث شد که از پارچه فروشی رنگین  
واقع در خیابان شاه باش دیداری  
داشته باشم. در این فروشگاه انواع  
پارچه های من دل فصل با سلیقه خاصی  
جمع آوری شده است و خیال شما از  
نظر دوخت نیز آسوده شده است زیرا  
ظرف مدت دوازده ساعت لباسات بدل

شماره تلفن جدید خریدهای  
تازه: ۳۳۳۲۱۶

خانهای بازاریاب «زن روز»  
شما را باموسات طبل، فرهنگی  
و اجتماعی و بازیگانی جذبید.  
النایس در شهر آشنا میکنند.

## معرفی و آشنائی



محندهای از برآمده تابستانی دستان آزادچهر

### آشنائی با یک مؤسسه فرهنگی نوبتیاد

کودکستان و دستان آزادچهر را بهتر بشناسیم.  
جند روز پیش به مناسبتی دیداری از موسمه فرهنگی آزاد چهر داشتم که بسیار براهم جال و لذتپذیر بود و احساس کردم خوب است خانوادهای عاقفند به تعیین و ترتیب غریزان و کودکان هم ازتعوه کار این موسمه فرهنگی آگاه شوند.  
دستان و کودکستان آزادچهر زیر نظر مستقیم چندن از فرهنگیان با سابقه کشور اداره میشود و ضمن آموزش بر تأثیررسی وزارت آموزش و پرورش که صحیح ها اجرای میشود، بعد از ظهیر ها هفتنهای سروز زبان انگلیسی یا فرانسه تعیین داده میشود.  
انگلیسی این دستان زیر نظر مستقیم استاد روانشناسی از بولمنستون امریکا و غربیان با تجربه توسط اشکال مختلف و نوارهای آموزشی به کودکان آموخته میشود.  
شنا در برنامه تابستانی این موسم بزرگ نظر مردم آزموده فن شنا تعیین میگردد.  
در موسمه آزاد چهر نه تنها به تعیین کودکستان توجه میشود، بلکه سعی گرداندگان موسمه براین این است که با تست های روانشناسی و صحبت با اطفال، آنها را برای زندگی فردا آماده نمایند. کودکان ما در دستان و کودکستان آزاد چهر از برآمدهای آموزنده: شنا - موسیقی - مجامعتی - شطرنج - حسیر بافی - سینما و کارهای ذوقی دیگر - دروس زبان فارسی - ادب - معاشرت - در اطاعی میکردم ساخته ام جال.  
که با همکاری یکی از فرهنگیان با سابقه دوخت نظر متخصصین تعیین و ترتیب اجرای میشود برخوردار میشوند.  
ایند است کودکستان و دستان آزادچهر بتواند گامهای موثری برای تعیین نوباتگان کشور بردارد. برای نامنوبی و گرفتن اطلاعات بیشتر به خیابان رودسر شاره ۷۹ تلفن ۰۴۲۱۵ ۴۷۲۱۵ مراجعه فرمایید.



محندهای از ورزش تابستانی دستان



لوازم آرایش فروشگاه بزرگ ایران  
درخدمت زیبائی شماست.

## چلوکباب خیام

خانوادهای عاقفندند که محل  
مناسب و آبرومندانه را برای برگزاری  
جشنها خانوادگی و میهمانیها و  
عروشها درنظر بگیرند.  
من نیز برای برگزاری هشت  
عروشی برادرم دتها بود در جستجوی  
 محل جال و آبرومندانه بودم تا انتهای  
 چندی پیش که با اقامتیل میکردم ساخته ام جال  
 آذربایجان عبور میکردند از خیابان  
 چلوکبابی خیام نظم را جلب کرد.  
 برای اطاعی بیشتر از وضیت سالن  
 و غذا و مستخدمین، تصمیم گرفتم  
 ناهار را آنها بخورم.

وقتی وارد سالن شم واقعاً خطا  
 کردم زیرا این سالن در زیبائی نظری



نداشت و غذا و سرویس نیز بسیار عالی  
 بود. در ضمن اطاعی گرفتم که علاوه  
 بر چلوکباب عالی، جوجه کباب و اواناع  
 غذایی خوشمزه دیگر نیز در این  
 رستوران همیشه آماده است. بالا قاصله  
 بعد از ناهار سراغ برادرم رفتم و بیدون  
 تردید این سالن را برای عروسی انتخاب  
 کردیم. ادب و وظفه کارگران سالن  
 چلوکبابی خیام و غذایی خوشمزه و  
 نظیف آن باعث سر بلندی عروس و  
 داماد شد. شثانی چلوکبابی خیام:  
 خیابان آذربایجان - تلفن ۰۴۲۱۵ ۴۷۲۱۵  
 های اجتماعی - تلفن ۰۴۲۱۵ ۴۷۲۱۵

## لوازم آرایش تابستانی در فروشگاه بزرگ ایران

نوع آرایش در هر فصل سال تغییر میکند و در هر موسمی یا نوع آرایش مورد نیاز مورث است. در فصل تابستان که بیشتر خانهای پوستهایشان را بر زنده میکنند، لوازم آرایش خاصی باید مورد استفاده قرار گیرد. فروشگاه بزرگ ایران این نیاز را نیز مورد توجه قرار داده است و حالا ما با هم از دیارمان لوازم آرایش فروشگاه



بزرگ ایران دیدن میکنیم. در این  
دیارمان انواع پودر فرشته - فوندوتن  
کرم های تقویت در رنگهای مناسب



تابستان تهیه شده است. رنگ برتر  
جای خود را پخوری حفظ نموده است.  
روزهای تابستانی که در رنگهای صورتی



ونارنجی - صدقی - ساده مورد استفاده  
قرار میگیرد با مارکهای مختلف و  
جدید در اینجا خوشنامی میکند. برای  
خانهای طرفدار استخر و دریا آبی لاینر  
های واترروف (پلاستیکی) فراهم  
شده است. همه سایه چشم در  
رنگهای مختلف مدر روز، انواع عطرهای  
جدید و ادوتوالت های خوش بو در  
اختیار خانهای ایرانی قرار دارد. دیارمان

## قلیم را به توهیده .. بقیه از صفحه ۳۳

پرسید :

— دکتر ، خواهش میکنم بن بگین ،

خنده به لیپیش میامد . دوباره نشاط در قیافه اش محسوس میشد . و یوحن هم زیانزیاد می آمد . زیادتر از قبل از گفت

رولاند بیر کنتر .

توضیح داد : من چی میتونم بگم . منکه هنوز

مارگریت هر بار که چشید به پرسک

معاشن نکرم ...

۱۷ ساله میافند و میدید که چونه

مارگریت دستخوش ترسی غیر منظره

چهره اش روز بیرون لاغر میشد . و چونه

پرسید : ولی اگه غلط نکنم یه چرانی

به چشم پایش را پیشتر بدنبال میکشید و چونه

حس زدن ، منکه نه ؟ دکتر حقیقتون

آثار دری سرگوب نه در چشمهاش تبریز

بنگین .

موچ میزد دلش ریش ریش میشد . اما یوحن

خواهش بین بود . آتا طفلاً غیر نداشت چه

سرنوشی در انتظارش بود ؟

پکنده مارگریت در این باره از دکتر

پرسید — دکتر بارناردی که آزوشیش برای

افتتاح یاک کلینیک مخصوص جراحی قلب

به آستانه تحقیق رسیده بود ، دکتر بارناردی

مارگریت با کمال بیصری شمش به دکتر

که با وجود داشتن هزار گرفتاری و سرکشی

دانه ای بساختن کلینیک تقریباً سه زدن

ویلای بیر کراهارا فراموش نمیکرد اندک

اندک برای مارگریت مثل راون هندریک

یک دوست صمیمی و یک محترم شد بود .

در آتش که در سال دورهم نشسته

بودند مارگریت گفت :

— ملاحظه بفرمائید ... دخترتون

و قیچی با چشم خود حیواناتکی رو و می بینم

بیو زیروز داره مت شع آبمیشه نزدیک

دویوه بش . عجب اینکه یوحن همچ

زندگی پیدا میکنم . عیب کار داینه که

احساس نمیکنه . هیشه سرخاله . هیشه

کیش کوک . آیا راستی حیواناتکی تا این

قد بیخره ؟

دکتر بارنارد در حالیکه به گیلان

من دیگه دل دیدن یوحن خود ندارم .

مارگریت گفت :

وقتی با چشم خود حیواناتکی رو و می بینم

بیو زیروز داره مت شع آبمیشه نزدیک

دویوه بش . عجب اینکه یوحن همچ

زندگی پیدا میکنم . عیب کار داینه که

دخت شما درست در ده دوره بحرانی

بدرخواست از دست داده . بنا بر این جای تعجبی

نیست اگه می بینیم تا این حد پکره ،

ضعیف شده و ....

دخت شده ...

مارگریت گفت :

دشمن خبره داشته بود توضیح داد :

— ناخوشای سلطانی ، روهره فه

دستخوش نوعی خوشحالی و خوشبینی

کاذب مشن و عجب اینکه هرچی مرض

لاتاچجون بیشتر بیشتر که ، اوناکنتر

حاضر میشن عالم مرخو عذری بگیرن

بلکه بر عکس هیشه کیفون ، و هیشه

در یه حال مستقی و بیخبری رس میرن .

بعینهون این تها رحمیه که طبیعت به

این بیچارهها کرده ...

مارگریت بزور جلو اشکش را

گرفت و گفت :

حیواناتکی یوحن .

فانع گذنده ای گفت :

برخودش مسلط شد ، نگاهش را

بلند کرد و پرسید :

— دکتر ، نعم مریضاً اینطورین ؟

عنی همثون قبل از اینکه خاموش بشن

اینطور زیونه میکشن ؟

دکتر بارنارد رسرا خاند :

— تماشنه نه . مثلاً وضع مریضاً

که من دکترشون هست درست بر عکس .

بیمارای قلی برعکس ، کر میکن ، تو

خدوشون فرو میرن ، مالیغولیانی میشن

جر تنشون از دست مییند و بزندگی بدین

میشن ، درست ش ....

مارگریت بی اختیار پرسید :

— مت الکه ؟

خودش هم ننهید که از کجا ناسخان

این فکر برش افاده . اما وقتی متفهم

سوالش بی برد رنگش برد . دکتر بارنارد

برای از صراف اندختن مارگریت گفت :

— آخ چه حرفا ... ایندوره از س

دختر افتخار میکنه که ...

ولی تو پیشخواهی میشن که مختص

بود که بدره مرده بود حال الکه جدا

و خم و قابل ملاحظه بود .

بیاد آورد که مارگریت را سروانه

و گفته بود :

.... اگه الکه خدا تکرده به چیزیش

بود من بیکار بودم ... دکتر بارنارد اندیشید .

— این عندر بدرت از گناه حتی خودم

قانع نمیکنه چرا به خانوم بیکر تکفم

تکرده بودم ... دکتر بارنارد از صفحه ۵۸

نیز میکند .



## شامپو حیمی معنی تسلمه

محصول کپیاً بین المللی مستله آمریکا

تیزیش لذتمن غازه لستین پروفیل و لوز مرد تقویتی میزرس  
شامپو حیمی مستله مل ماما زنگز ۷۰ ریال و ماما زنگز ۲۵ ریال

### محصولات دیگر تسلمه :

شامگنی تسلمه ، فیکس تسلمه ، مش پرپی و فیکس تسلمه

## درمان سریع واریس - واریکوزیته دکتر هادی فرزانه

متخصص جراحی عمومی از ژنو و ائلستان  
مطب : ویلا - روپریو هوایمایی ایران - خیابان دامغان شماره ۴۱  
تلفن ۷۱۳۹ - ۸۴ با تعیین وقت قبلی

## زايشگاه بیمارستان نجمیه

(تحت نظر دکتر غلامحسین مصدق)

تجهز به جدیدترین وسائل در تمام مدت شبانه روز آماده

پذیرایی از

خانم های باردار میباشد

نشانی : خیابان حافظه ، چهار راه یوسف آباد تلفن های ۴۳۷۵۱ - ۴۴۷۲



## متخصص آون در تبریز

باطلخانه بانوان محترم تبریز میرساند که متخصص لوازم آرایش آون برندۀ مدل طلا از اروپا برای اولین بار از صبح شنبه ۲ شهریور  
مارگریت فوری چنین حقیقتی را احساس کرد . در حالیکه تکرده بانوان  
پوست بطرز جدید آون در فروشگاه آوانی راهنمایی خواهند  
نفوذ .

ابن حرفها و خبرهای  
جالب و شنیدنی هفته  
گنیشه، در چهارگوش  
عالی بر سر زبانها بود.

# سرزبونا

ملوس پاریس می‌گویند «غلت طلاق ایست که بریزیت عاشق شده و آنهم عاشق بسر ۲۴ ساله‌ای که دهال ازو جوان تر است».

بعد اعلام این موضوع خبرنگاران پاریسی برای کتف این بسر جوان به تکاپو برخاستند و سرانجام فهمیدند او کسی جز (لوینجی بیسی) ایتالیانی و مالک یک شرکت تزریگ کشترانی کس دیگری نیست. همچنین کافش بعمل آمد که بریزیت و لوینجی از مدتسی پیش باهم در سن ترویز بسر میبرند و قصد دارند بعضی صدورای طلاق باهم عروسی کنند.

## زنی با دوازده کروکودیل و دهmar هشت متري

تمام زنهای زیبا عاشق کیف و کفش کروکودیل هستند، اما



(کورینگا) از اهالی اندونزی بخود کروکودیل‌های زنده عشق میورزد. جالب اینکه همانطور که من و شما در خانه سک و گربه داریم کورینگا در خانه کروکودیل دارد، آنهم تذکری و دوتا، یکله دوازده تا. و اگر وحشت برatan نمیدارد، باید تعداد ده عدد مارهای گفتگه ده تنی را نیز به گله کروکودیل‌ها اضافه کرد. کورینگا با گله حیواناتش به دور دنی راه افتداد تا نماشیانش بدهد. بید نیست بداید مارهایشها در بغل کورینگا و کروکودیل‌ها زیر تعشیض میخوابند.

— حاضر باوضع موجود بازم، زیرا دوستش دارد. بروی خودش از خوشیات پیاده میشود دل او از این فرموزد که من برای عرض این ده ماه انتصاف حق یکبار نزفم و از حرفي که زده بودم عندر نخواشم.

## ملکه سوزن

اخیراً بهم مجله آلمانی «نویه مدن» مسابقه‌ای برای انتخاب «ملکه سوزن» برگزار گردید. براین مسابقه که یکجهzar نفر از پیغام‌خانم‌های خیاط‌آمator اروپا شرکت‌داشتهند، یک خانم سی‌دو ساله دانارکی بنام «ولتاوت سوزن اروپا» نفر اول و به عنوان «ملکه سوزن اروپا» انتخاب گردید و «اینگامان» ملکه سوزن آلمان نفر چهارم از آب درآمد. بدینیست بدانید که جاذبه این مسابقه یک هواپیمای گردش به دور دنیا بود.

## قرص ضد حاملگی زن را سبکسرا بارمی‌آورد

اخیراً موسه آمارگری و تحقیقات اجتماعی (آتنریاخ) آلمان از مردان و زنان ۱۶ تا ۶۰ ساله آلمانی سه سوال درباره قرص ضد حاملگی کرد و نتیجه را بدینش انتشار داد:

- ۱ - آیا قرص ضد حاملگی اعتماد بنفس و استقلال زن را زیادتر کند؟
- ۲ - آیا سوال ۵۴ درصد زنانها به این سوال ۴۸ درصد از آقایان جواب مثبت و ۳۴ درصد از خانهای و آقایان جواب منفی و بقیه رای ممتنع دادند.
- ۳ - آیا راست که مصرف قرص ضد حاملگی به سلامت و بهداشت زن لطفه میزند؟

به این سوال ۳۷ درصد خانهای و ۴۰ درصد خانهای، و ۴۳ درصد آقایان جواب منفی و بقیه رای ممتنع دادند.

۳ - آیا قرص ضد حاملگی زن را بسوی فاد و سبکسرا سوق میدهد؟

به این سومین سوال نیز ۶۴ درصد خانهای و ۳۱ درصد خانهای و ۳۶ درصد آقایان جواب منفی و بقیه رای ممتنع دادند.

## گر به ملوس و یاک عشق تازه

شایعه طلاق بریزیت باردو و گوتنز ساخت بالا اخلاقی بحقیقت پیوست و بریزیت رسماً عاقضی طلاق را در باریس بدادگاه تسلیم کرد. دولتان گربه

ضمناً بالتو و کت و شوار و کلاه، و گفتش پوست هدایت است که طراحان ایتالیانی به آقایان داده‌اند.

## جواب دندان‌شکن به اسفناج پلاسیده

«زیز هیرت» شورف «جانی هالیدای» ایدیکل پیتل‌سندهای فرانسه ایزروزهای بدبیان یک شغل تازه‌میکرده، عذرها را خواسته است. سبلوی ظاهرها این تمیم را بداجهت اخراج کرد که پو برد شوهرش از چندی پیش با «اویز» زن شوهرش سروسری دارد.

تیز هم که مانکن است عامله بکشد کرد، یعنی تا از بیکار شدن شوهرش آگاه شد فوری یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و گفت:

— از قول من به آن اسفناج پلاسیده بگوئید، اگر از شوهرش اطمینان ندارد، چه بپرس که او در اتاق خواش به تختخواشید.

برای اینکه «جانی» تیپ من نیست،

## لجباز قرین زن جهان

خانم «جولی شریدان» ۴۷ ساله را بحق لجباز قرین زن جهان بخواهیم در ایات کلارادوی آمریکا فقط بخطای اینکه شوهرش بکشد که او در

نکردن؟

جان انتصاف خانه‌داری کرده که مدت ده ماه است دست بهسیاه و سفید نزد و گذاشته کنایت از سرو روی خانه و زندگی خود و شوهرش

بدانید بمحض اینکه آگهی‌اش را در روزنامه دیدم فوری برایش تکراف زم «بله: میلین از طرفی، چون

این اقدام ژاک ولخربودش را نشان

میدعده، اولین هدف من پس از ازاده‌گشایی از خواسته باشند، اندختن عادت ولخربودش از این راست میگوید. او بنی

گفته بود که در صدد است یک چنین آگهی یک مصحابی بروزنامه بدهد اما من باور نکرده بودم. و بعد نیست بدانید بمحض اینکه آگهی‌اش را در

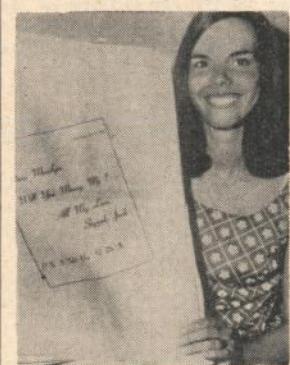
روزنامه می‌گردید، پیش از اینکه

برای میلین بخار لگان گفت: «میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:



لجباز قرین زن جهان

که مدت ده ماه است دست بهسیاه و سفید نزد و گذاشته کنایت از سرو روی خانه و زندگی خود و شوهرش

بدانید بمحض اینکه آگهی‌اش را در روزنامه دیدم فوری برایش تکراف زم «بله: میلین از طرفی، چون

این اقدام ژاک ولخربودش را نشان

میدعده، اولین هدف من پس از ازاده‌گشایی از خواسته باشند، اندختن عادت ولخربودش از این راست میگوید. او بنی

گفته بود که در صدد است یک چنین آگهی یک مصحابی بروزنامه بدهد اما من باور نکرده بودم. و بعد نیست بدانید بمحض اینکه آگهی‌اش را در

روزنامه می‌گردید، پیش از اینکه

برای میلین بخار لگان گفت: «میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،

میلین بخوبی اینکه گفت:

«میلین عزیز، حاضری با من

و بعد در یک نامه پستی هم که

برای میلین اینکه را می‌کنم،</

# شکوه عشق

بقیه از صفحه ۴۵

- مشکرم .  
- حالا ممکن است درباره روابط این با ژیل برایم توضیح بدھی .  
- بله ، من باز نزد ساله بودم که فهمیدم این عاشق ژیل شده . اما ظاهر از آشناز آنها مدتی میگذشت . من به این حق میدادم عشق داشته باشد . او هنوز خیلی جوان بود . بعلاوه از اینکه ژیل را دوست داشت خوشحال بودم ، چون بنظر من ژیل ارزش دوست داشن را هم داشت .

- بله ، حق باست منهم قبول دارم . مرد جالی بود .  
بینم والری ، تو نسبت به عشق این و زیل احساس حادت نمیکردی . والری از روی کتابه پلند شد . بطرف پنجه رفت . نگاهش را به بیرون انداخت . منهم بدبناش رفت و تکارش بستادم ، والری پس از لحظه‌ای فکر شانه‌هایش را بالا انداخت و جواب داد :

- چرا ، اولی احساس حادت می‌کردم . البته نه آنطور که تو خیال میکنی و بخاطر ژیل ، بلکه حادت من بخاطر این بود . برای آنکه میترسیدم ژیل محبت این را از من بگیرد . فکر میکنم این هم این احساس بچگانه مرد را کرده بود ، چون بخصوص بعد از آشناز با ژیل سعی میکرد نسبت بمن همراهانتر باشد . تقریباً دوست پیش عقلم باینجا رسید که بندهم این معنوفه ژیل شده ، ولی باز هم پیش و جدان خودم هرگز این را بخاطر آنکه معنوفه ژیل شده بوسزرنش نمیکردم ، چون حس میکردم ژیل را واقعاً دوست دارد و عاشقانه میبرست .

- بعد چی شد ؟  
- تنها آزرویم این بود که یک روز این بازیل ازدواج کند . امیدوار بودم که آخرش ژیل بعنوان پدر دوم من بازماندگی کند . هیشه فکر میکرم داشتن پدری مثل ژیل اتفخار اوراست و عن حس می‌کرم میتوانم او را مثل پدربزرگی دوست داشته باشم .

- اما او از نظر من خیلی جوانتر از آن بود که پدر تو باشد .  
- این مسئله برای من هیچ اهمیتی نداشت . بخصوص اینکه این هم خیلی جوانتر از مادر من بود ، ولی من عادت کرده بودم اورا مادر صدا کنم . من تمام کوشش این بود که به نقطه بایان روابط این و ژیل برسم ... من میخواستم به بیش از حد هایکه مرگ ژیل را در برداشت نزدیک بشوم .

بهین دلیل بررسیدم :  
- خوب بعد چی ؟  
- بعد بتدربیج ، بخصوص این او اخراج حس کردم که این آرامش ندارد .

خوب میفهمیدم ژیل مسباب اصلی آشنازیهای روحی این شده .  
- چرا ؟

- فهمیدم ژیل ، مردی که امیدوار بودم شوهر این ویدردم من بشود ، میخواهد دختری را ناجزد کند که مسال از من جوانتر است .

- منظورت ! بینسته فهمیدی ژیل بجای زن پدرت با برنس بثاتریس ازدواج می‌کند ؟  
والری سرش را پائین انداخت . احساس کردم قیافه‌اش حالت ترجمب اوری پیدا کرده ؟

- بله پیر .  
- چطور فهمیدی ؟

- دریک سلامانی ، موقعی که زیرشوار نشته بودم و مجله‌ای را ورق میزدم عکس ژیل با برنس بثاتریس را دیدم و خبر ازدواج قرب الوقوع آنها را خواندم . داشتن این حقیقت تلخ بقدری مرآ متأثر شاخت که همانجا زیرشوار بدنی گرفتگردید .

تازه سعادت و الی پقدیری مرا تحت تأثیر قرارداده بود که دلیل میخواست بطرش بروم ، اورا در آتش بگیرم و نوازش کنم و به او دلداری بدهم . اما خوشنودی نشان دادم ، چون در این لحظه بیشتر شنه داشتن حققت بودم . دلم می‌خواست بفهمیم بین آنها ، بین این ، بین ژیل و والری چه گذشته و چرا ژیل بورزا بقبل رسیده ، چه کسی اورا کشته ؟ ناچار سؤال دیگری مطرح کردم و بررسیدم :

- چه وقت این جربان را فهمیدی ؟  
- تقریباً پیکال پیش . از نکمال پیش میدانستم که ژیل بورزا با

برنس بثاتریس ازدواج خواهد کرد .  
- خوب بعد .

- بتدربیج احساس احترام من نسبت به ژیل کمتر شد . بطوریکه گاه حس می‌کردم از او متنفر شدم . رفتار با ژیل عرض شده بود . هر وقت ژیل را میدیدم عدا سعی می‌کردم با حرقویان بشنید و حرکات عصبی ناراحت کنم . بالاخره یک روز این دلیل تغییر روحیه و رفتار را با ژیل بررسید :

- توجه دلیلش را بادو گفتی ؟  
بله ، فکر می‌کردم این هم مثل من عجب و خشمگین خواهد شد .

انتظار داشتم این هم نسبت به ژیل احساس نفرت بیداگند . اما این را خونسردی حرقویه می‌اشنید و مکتن عکس اعلی نشان نداد .

آنوقت فهمیدم که این هم چیز را از مدتها بیش فهمیده بوده و حسن میزده که ژیل با برنس بثاتریس ازدواج می‌کند . تعجب در این بود که چرا این با داشتن این واقعیت باز هم حاضر است بعنوان معنوفه ژیل باقی بماند و ساكت باشد .

ناتمام

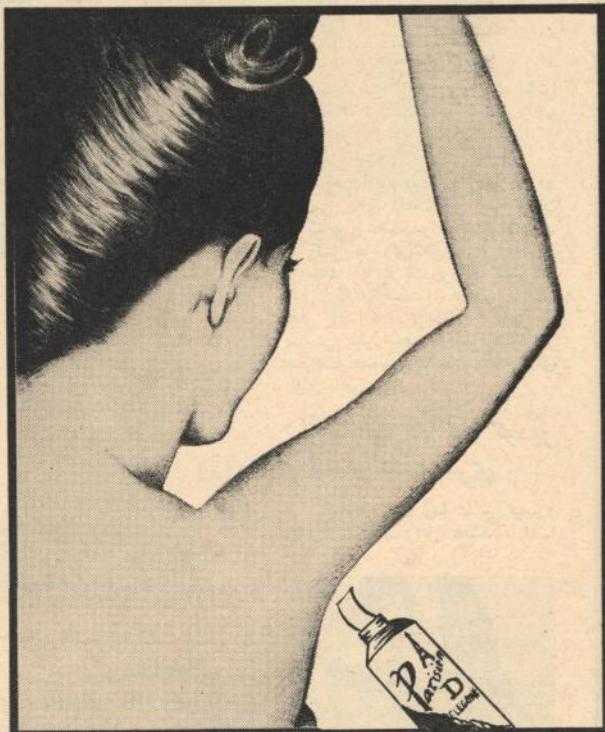
زیباترین گیسوی خارجی بدون ریزش  
وارد شد

قطع ۵۴ تومان

آئی . بی . اس

سازنده بیداشتی درین گیسوی با افزان درایران  
خیابان پاسکوی جنبه ی امپریا ساخان آئی . بی . اس

I  
B  
S



کرم پارزین و کرم بیداشتی موبره

تکیب جمیع کرم برعت موہای راندرازین بروه و بروت لطفت ذریسانی میخشد

کرم پارزین و کرم بای هر نوع مو مناسب باشد

کلینیک جراحی ترمیمی

جرح متخصص ازد اذشگاه پاریس

شکستی و سوچکلی دست و گذاشتن - ترمیم برگلکهای تمام صورت مخصوصانی ، مالک غال و ترمیم محل جوششای قدیمی صورت . چین و چروک و یکس زیر پوشش ، اتفاقاً کم و عملاً کمی کوچک و بزرگ کردن سینه و ازین بودن خاکوبی می‌دان

ویلای جنوبی رویروی SAS کوچه مواجه چمارواه اول  
باقیین وقت قبلی مکان : ۶۱۳۵۱۷ صبح و عصر



## در کدام بانک پس انداز کنم؟ که زود و آسان بزندگی بهتری دست یابم!

بارتکهای زنده و هماهنگ با رنگ آمیزی  
دیوارهای هال داشتباشد یعنی گرد.  
بطور کلی برای دیوارها، سقف و  
کف هال بایستی از رنگهای روشن و درعین  
حال زنده استفاده کرده تا این نگاه بخانه  
شما تازه وارد را تحت تاثیر بگیرد و برای  
او خوش آیند باشد.  
درباره روشانی هال و تریتات و  
وسائل آن باز هم خواهیم نوشت ■

بیش از حد معقول بلند باده که در این  
صورت بكمک رنگهای تیره میتوان بلندی  
سقف را از نظر پوشاند و آنرا باین تر  
جلوداد.  
کف هال را بیتون با موزائیک یا تکه  
ستگاهی درخشان و کمرنگ و یا بوشهای  
پلاستیکی که جوهرت مرتع برینه شده و  
مخوب این کار است، مغروش گرد و در  
وسط هال یک تخته قائم قابل توجه است که  
زینهای بر تک کرم روشن و قشقایی سایه

دیوار عرضی ترنشان داده شود. سقف هال  
بیز باید مانند دیوارها رنگ تکروش و حتی  
رنگ سفید داشته باشد. هرگز باید رنگ  
ستگاهی درخشان و کمرنگ و یا بوشهای  
تیره برینه سقف انتخاب نمود، زیرا با  
تکار برینه رنگ تیره، سقف هال از حد  
معقول باین تر بینظر خواهد آمد. استعمال  
رنگ تیره هنگامی قابل توجه است که  
سقف هال با آفاق - مثل خانه های قدیمی -

## یادداشت روزانه

بقیه از صفحه ۵۱

را داریم که آنرا باکسی در میان  
نهیم و گرمه گرفتار انواع عقده های  
روای میشویم. خوب، چرا این یک  
نفر خود ما نیاشم و احساسات و افکار  
بنهای خود را با خودمان در میان  
نگذاریم؟ وقتیکه یادداشت میتویم،  
نهایم و میتوانیم اگر کمال آزادی،  
آنچه را بر دل داریم بروی کاغذ  
بپاریم.

از این گفته، ممکن است ما  
حرقهای جالی درباره دوستان خود،  
که اینها که خواهند ام، بخلافی که  
مطالعه کردیم، احساسات بیگانه ای که  
دیده ایم و بالاخره حواست دنیا شی که  
در آن زندگی میکنیم داشته باشیم.  
بنابراین چرا از این سهی راحت  
استفاده نکنیم و خوبیمان را تزیم؟  
بیشتر کانیکه یادداشت  
نمیتواند فیض و ادبی بتواند. اما  
شما این فکر را تکید، زیرا همانطور  
که گفتم، شایانی خودتان میتوانید،  
نه برای مردم و نه برای آنکه بدھید  
به صورت کتاب چاچش کنند.

ما میخواهیم در یادداشتها، علاوه  
بر ضبط حواست و قضاوتهاش شخصی،  
وجود خوبیمان را مورد تحلیل قرار  
دهیم و برای خود یک آینه خیزی  
بسازیم. میخواهیم مساله را مطرح  
کنیم که حتی با تزدیکرین دوست  
خود نمیتوانیم درمیان بدانیم.

اگر واقعاً در موردی اشتباه فکر  
میکیم و یا رفتار ناطولی داریم،  
چرا آنرا روی کاغذ نیاورم تا بعد از  
با مراجمه به آن خود را اصلاح کنیم؟  
چه بسا کانیکه مدام رفتار و افکارشان  
بدو بدتر میشود و این بیشتر بدین  
دلیل است که هنوز با حقیقت وجود  
خود روبرو نشماند.

یکی از مزایای یادداشت روزانه  
ایست که خوبی و بدی ما را بطور  
صادقانه ای در خود ثبت و منکر  
میکند و سهله اصلاح ما میشود.  
بیشترین ارزش یادداشت روزانه  
در این است که ما را سوی راههای  
منطقی زندگی میکنند و وادار مانع نمیکند  
که وجودمان را مورد بررسی قرار  
دهیم و اعمالمان را سپک - سنگین  
کنیم.

برای آگاهی بیشتر - تاشا شو  
تخیل و تصور خوبی نداشته باشید،  
حسن میکنید که نخستین اشکالان در  
نگهداری دفتر یادداشت روزانه ای است  
که نمیدانید در آن چه باید برویسید.  
اشکال اینجاست که بسیاری از اما

بقیه از صفحه ۷۶

## هال

بقیه از صفحه ۵۰

بازمیشود، ممکن است عرض بعضی از دیوار  
ها باریکتر از اندازه معمول باشد که در  
نتیجه آن قسم از هال ناموزون جلوه  
نماید. برای جلوگیری از نازیابی این  
قسم، پهارت از گاهگاهی دیواری که  
دارای خطوط موازی درجهت عرض هستند  
جهت پوشش این دیوارها استفاده شود و  
بكمک این خلط موادی این قسم از

میخواین باین بیو نه که این میخواین باین بیو نه ؟ میخواین اینکارو طوری انجام دیدن که ماها سو قلن تبریم . شما میخواین یه عاینه کاملا جدی رو به بیانه یه بازی و تخت نشون دادن دستگاهها و آنند کنین . دکتر ... دکتر خواهش میکنم حقیقتو بن پسین . معلمین باشین قدرت تحمل این یکی رو هم دارم .

دکتر بارنارد که خودش را با بزرگترین محظوظ زندگیش رو برو میدید جوابداد :

چیزی وجود نداره تا حقیقتو بیهود نگم . کاری که میخواهم یکم فقط یه اقدام اختلطانیه . فقط برا اینه که خیال شارو راحت کنم . گفون تکین که ... مارگریت حرف اورا قطع کرد و گفت :

میام دکتر . من تو این بازی همیازی شما مشی . واژ اینکه اینه بهما لطف دارین منتون .

بعد دست دکتر را گرفت . و بعد یات ثانیه فردا . در این لحظه قیافه اش آرام و مسلط بر خود بود . فقط حرفای که چشمهاش میزدند اورا لو میداد .

\*\*\*

وقی اندکی بعد دکتر بارنارد ویلای بیرکرها را ترک کرد و سوار اتومبیل اسفید رنگی شد باراندیبارید . باران ، باران ماه نوامبر بود و شیوه کفی روی شهر افتداد بود .

باراند تقریباً باعصابیت استارت زد . توی دندان گذاشت و گازداد . تازه هنگامیکه اتومبیل ، طول جاده ساختی (ران) را در پیش گرفت اطنا کمی آرامتر شد . ساعت یازده ، در آپارتمانش واقع در (ویساند - بیریش) توی تختخوابش افتاد . چراخ خواهش کرد و سی کرد خوابش بیرد . اما باوجود دیکی خیل حسته بود ذراخی خواب بجهنمهاش راه نیافت . در خیالش تقصیر را بگرددن قوههای که دیر وقت خودره بود انداد . ولی همان لحظه اذعان کرد که قوهه میگنگان بود . کسی که دسر راه خوابش شده بود باز نبود مارگریت بیر کربورد .

فکر کرد :  
- خدا بایا ، این زن چرا اینقدر تو زندگیم اثر گذاشته ؟  
از اینکه این سوال در معرض رشه دوانه بود وحشت کرد و بیور آن را از فکرش تکاند .

\*\*\*

دو روز بعد ، بالآخره قرا رسید . سر ساعت ده دکتر بارنارد از کلینیک خارج شد و روی بلهچشم بیرون ایستاد .

چند لحظه بعد اتومبیل شکاری آلبالوی رنگی جلو پای او توقف کرد . دکتر بارنارد پائین رفت ، در اتومبیل کشید و به دهانه بیرون میاندید . دست دکتر را کرد . مارگریت خدید ، دست دکتر را محض فشرد و گفت :

- صبح بخیر دکتر . امیدوارم از اینکه سانما آنکه کنچکی میخوان به کاختون همچوں بین تگران شنیم .  
دکتر باراند وقوقی پستراکه ، بیخ را هم در حال پیاده شدن دید تقریباً وحشت کرد . بیخون با تفاظه به مسرت مصنوعی گفت :

- سلام دکتر .  
نشست به چند روز پیش رنگر بیدمتر و لاغرتر شده بود ، هنگام پیاده دن ، نیشش را به طلاق اتومبیل بین کرد و بای راستش را پر یخسته داراورد . گفت :

- از اینکه بی خیال میکنیم میفهمم . شما

## بادو اثر مهم



# اورشیزت محلول میراپلی زگیل

## Orchiset

اورشیزت دوام میزامپی رازیادو رنگ مو راشفاف و یکنواخت میکند .

**Schwarzkopf**  
دستی

طرز استفاده از اورشیزت بسیار آسان است بعد از شستن گیسوان بر حالیکه هنوز خیس مستند با اورشیزت آغشته نموده و بعد از پیچیدن با بیگوکی بانها فرم بدھید .

توجه داشته باشید اورشیزت هرگز موی خود را تجانب فرماید

## قلیم را به توهیدیه .. بقیه از صفحه ۵۴

نموشش حتی برای غیر دکترها هم جایه ، چونکه ناتوانه مدرنه ، بلکه بعضی دستگاههای تو ارتویا هم نی نظره . با این دستگاههای مدرن میشه به یه چشی بهم زدن جریان قلب خود و سیله دستگاه الکترونیکی بیرون میفته . من همه رو نشوون نمیدم موافقین؟

و وقتی میان کلینیک با خودنون بیارین .  
چشیده مارگریت درست و بیدار شدند و پرسید :

- چرا دکتر ؟  
دکتر بارنارد سعی کرد خیلی عادی و

بی خیال حرف بزند و گفت :

- منکنه برش نموشای اونجا نوعی باشد و از اون حالت درش بیماره .

مارگریت در حالیکه روش را پائین میانداخت گفت :

- می فهمم دکتر ، خیلی بیشتر از

بله ، ساختمن در شرف نیوم شدنه . از بعضی قسمتهایش میشه بیهوده داری کرد . دکتر بارنارد که تاکهان چیزی بادش افتاده بود گفت :

- راستی خانوم بیر کتر اجازه میدین و اسه تو شوای کلینیک از تو دعوت کنم ؟ آخه هرجی باشه شما تا اندازه ای خودتون همچی رو در جا و مکان خودش نشوونند بدم ؟

مارگریت جوابداد :

- بی میل نیستم . البته اگه و قتنون گرفته نمیشه .

- آخ . چه حرف میزینی ، خانوم بیر کتر ، بیهودن اوقات من اون اوقاتیه که در خدمت شما بکنده . هموطنور که عرض کردم ، بعض معاینه تقریباً نمود شده و دیکه کم و کسری نداره . بنظر من

پوشخانمکنون جطوره دکتر ؟

بايس بخشين که این اوخر فرست نکردم درباره اونجا پرس و جو کنم . دکتر بارنارد که از عرض شد موضع صحبت خوشحال شده بود چنان فوری به موضع جدید چیزید که اتکار غریبی بطرف یاک حلقه نجات دست دراز کرده بود . گفت :

- خوبه . داره پیشرفت میکنه .



## آهان... پیدا کردم!

در بانک عمران پس اند از میکنم ...  
خون با افتتاح حساب تشكيل سرمایه آسانی زندگی بهتری می‌یازم :

برور با پاس اندازی که می‌کنم میتوانم سه برابر اندوخته‌ام تا مبلغ ۷۵۰،۰۰۰ ریال وام دریافت نمایم ، بالان بول میتوانم باسانی خانه دلخواهم را تهیه کنم و از کراپه نشینی آسوده شوم . در برابر تصادف با وسائط نقلیه مجانابیمه می‌یاشم ، آسایش خیال دارم ، و از همه مهمتر این که مجاناً بیمه عمر می‌یاشم و از آینده هم نظرانی ندارم .

راست گفته‌اند گه : «اندیشه صحیح ، پایه‌گذار زندگی صحیح است» .

میخوام . راست تصریح الله بود . او عادت کرد همیشه به حامی مرد همراه داشته باشد .

دکتر بارنارد خنبد ، دست یوحن را محکم فشرد و گفت :

- بسیار کار خوبی کرد : هیچ بعد نیس همین تعویش امروزتون باعث بشه هوس کنین دکتر بشیش . الله با تبسی لو ناده جواب داد :

- آقای دکتر از قضا منهم همین خیالو داشتم ... خوشبختونه امروز مدرسه تعطیل بود و من وقت کردم بیام ، آمیباوام مراحم نشده باشم .

- آخ ، چه حرفا ، خیلیم لطف کردین او عین . بعد دوستانه دستی به شانه یوحن زد و گفت :

- بروم تو . هشکاییکه از راهروی طولانی طبقه اول عبور می‌کردند دکتر بارنارد جرئت نمیکرد سر بلند کند و بجهشیهای مارگرت بیکرد . از طرفی ندیده میدانست او چه فکر میکرد و قیافه‌اش چطوری بود .

یوحن والکه عاشقانه دست در دست هم ، روی لب‌نیوچم راه و بیخر و سعادتمدانه جلو میرفتند . در آن لحظه از گرفگی خاطر در وجود الله اثری بود . حسایی سر حال و با نشاط بود و بلندبلند حرف میزد . وسط راه سر برگردان و گفت :

- آقای دکتر ، قراره هفته آینده زنگ زیست‌نسانی ، تو مدرس درباره جراحی مادرن قلب به کفرانس بدم . خوب شد او عدم . هرجی سوال داشته‌یاش ازتون میبریم . اجازه میدین ؟

دکتر بارنارد جواب داد .

- البته . البته .

بعد در دل گفت :

- خودش داره کارمو آسون میکنه . رونت معاينه میخواهونش فلش معاينه میکنم و ضمنا بیش درس میمیم . غیر ممکنه سوء ظن پیره کاری که باهش میکنم چیزی بیشتر از به بازه . ته راهرو دکتر بارنارد ، آسانسور را تکهداشت . همگی سوار شدند . آسانسور ییضا آنها را بطبقات فوکانی برد . توی آسانسور الله گفت :

- یوحن ، تو بایس برای نت گرفتن بیم کن کنی . نمره‌ای که ایش میگیرم رونمehr امتحان زیست شناسیم خیلی اثر داره . یوحن البخندی زد و گفت :

- حرفی ندارم . اما مزدمو چی میدی ؟

الله لیهایش را بحال بوسه غنچه کرد . مارگرت نهیب زد .

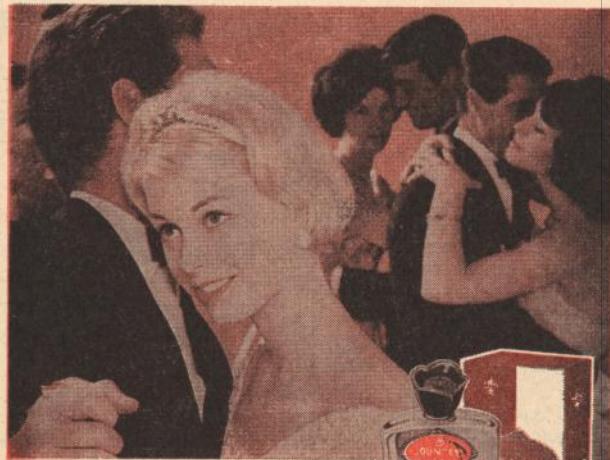
- ای فضول .

و بعد تبیم کرد و این تبسی از صمیم قلب بود . دکتر بارنارد فکر کرد :

- این زن عجب قدرتی داره ؟ قدرت روحیش جدا قابل تحسین . بو جوون عاقق ویرامید به آنده جلوش و ایساندن . یکیش دیر یا زود مردینه . سرنوشت اون یکیم تا چند دقیقه دیگه علوم میشه و اوونوک این زن جرئت میکنه بازم بخندن ... آسانسور ایستاد . درهای کنوتی اش زوزه کشان کار رفتند . راهروی بخش نوساز روش و خنک بود و بوی رنگ تازه میداد . در گوشه‌ای یک هواکن مشغول کار بود . اتاق معاينه بشت یاک در دوبل با روکش چرمی قرار داشت و به چهار قسمت مجرا شده بود . دکتر بارنارد مهمانش

بقیه در صفحه ۶۷





Eau de Cologne  
COUNTESS

# ادوکلن کنست

به دوستان خود بیکنید

محصولی از پاریس



قابل توجه پر شگان محترم مخصوص پست  
با طور لو سیون  $NH_2$   
ساخت سویس  
در عالم پژوهشی ریزش نودمان پذیر کردید



نماینده اتحادیه در ایران و اروپا زبانه زوری تخت جمشید تلفن ۶۲۸۱۰۱  
فروشگاهی و اروپا زبانه معتبر تهران و شرستانها

۳۸ در صد هم اعتراف کردند که اغلب بی ادبی و بدرفتاری و خطاهای بجدها را از نظر همسران مخفی میکنند تا بجدها مورد تنیب شدید آنها قرار نگیرند.

۲۷ درصد از زنها جواب دادند که هر گز عقیده واقعی خود را نسبت به هدایای که شوهرانشان برای ایشان خریدند اینها نمیکنند و همیشه بدروغ از هدایای همسران خود تعریف کردمند.

اخلاق سلیمانه و غدیده بین زن و شوهر اغلب باعث دلخوری زنها میشود و آنها را وادر میکنند که گاهی بجان شوهران خود تق بزنند. اما در این بررسی، این حقیقت مسلم شده که یاک صدم نارضایتیها خانهها از رفتار شوهرانشان ابراز نمیشود.

طلاق و جدایی - یکی از سوالات جالبی که برای خانهها مطرح شد، این بود: «آیا چیزی موقوت باشد که طلاق و جدایی با همسرتان اتفاده دارد؟»

بیست درصد از زنها جواب دادند: «گاهی آزو زو میکنند که هر چیز دتر از شوهران بجا شوند اما هر گز این انتیاز را حتی بخودمان هم باز کو نکردند».

۲۹ در صد از خانهها اعتراف کردند که بعضی از عادتهای شوهرانشان بسختی آنها را رنج میدهد. اما هر گز این موضوع را بدوی آنها نمایی ورن و چیزی از این بابت به همسرانشان نمیگویند.

مثلاً بعضی مردانه اعادت دارند هنگام خوابیدن «خرخُر» کنند. درصد

از خانهها باوچرها ازین موضوع پشت رنج بردند، دننان روی چکر گذاشتند، و هر گز بشوهران لکت کردند که در خواب «خرخُر» میکنند.

با وجود اینکه زنها اسرار کوچکی را از شوهرانشان نینهان میدارند

همچنانکه مردها نیز رازهای در قلوک خود دارند - بازهم یاک خوب و طبیعتشان هر گز حاضر نمیشود همچنانی موضع میتوانی از شوهرش نینهان کند.

برای مثال، این سوال درین خانهها مطرح شد: «آیا، اگر از قرصها یا وسائل ضدآبستی استفاده میکنند، این موضوع را از شوهرانشان مخفی میدارند؟»

نهایاً یک درصد از خانهها به این سوال جواب مثبت دادند ■

و شناس فعالیت سالم و تحقیق بیشتری باو بدند. مثلاً هنگامیکه کودک میخواهد در جعبه‌ای را باز کند و اشیاء آنرا بیرون ببریزد، شما میتوانید جعبه‌ی اهمیت دیگری را در اختیارش بگذارید و او را قانون کنید. او را برای یکار بردن عضلاتش به چینن کاری محتاج است و اگر شما او را بکلی از این فعالیت منع کنید، در حقیقت مانع فعالیت رشدی و باعث تندخوکی و عصبانیت او شده‌اید.

مسلمان یاک کودک سالم مایل است به تمايلات خود صورت عمل بددهد. او در برایر مخالفت شما پاپارزی میکند و بترتیب دیگری خود را راضی میکند. تنها یاک کودک مریض و رنجور ممکن است فوراً تسلیم شما شود و جعبه را پس بددهد یا اینکه دست به رادیو و دیگر اشیاء خانه تزند. او از شما ترسیده است و دیگر هیچچوq کوشی برای کوچکانهای وحشی و جوشهای کودکانه ترسیده است و دیگر نمیکند.

کودکی که بوسیله ترسانه شدن، از کاری منع گردد، برای همه دست از فعالیت خود خواهد کشید و حتی کمتر از آنچه بزرگترها از او بخواهند کاری انجام میدهد. ممکن است از غذا خوردن اجتناب کند. ممکن است از تفاوت کردن صرفظفر کند، زیرا میتواند خود را کشف کند. ممکن است از نفاسی کردن بیزار شود، زیرا برای رفاندن آب باینطور آنطرفه تنبیه شده است. او رفته از هر فعالیتی بخارتر تو س از خریداری اجتناب میکند و بجهای تو سی ای استعداد و گوشگیر میشود و در کوره راه پریچ و خم زندگی سرگردان می‌گردد. ■

پیروی کنید:

مستقیم بشنیدن، انگشتان دستهایتان را در هم گره کنید و سپس کنید دستها را از هم باز کرده بطرف خارج بکشید، بدون اینکه حلقة انگشتان را از هم باز کنید. این فشار باعث آب شدن گوشتهای اضافی بازوهایتان خواهد شد.

شیاه قل از رفتن به ستر، بازوهایتان را با گرم ماساژ دهید و سپس باحوله زیر روی آنها بکشید.

۵- کمر شما بین و چاق است و شما را از قواره و ترکیب اندانخه، حالا که دستواره مدد کردار ایازار آمده، بالین کمر بین و بیقوواره نمیدانید چه کنید.

راه حل شما اینست: اگر بلند تویست برقیسد یکی از بهترین تمرینهای ورزشی برای باریک شدن کمر همین رقص پرجن و جوش است. مفعله‌ای روی گرام بگذارید و با آنچه‌که تند آن شروع برسد کنید. اما اگر بلد نیستید و فراگرفن تویست هم برایتان امکان ندارد، یاک تمرین دیگر بشما می‌آموزیم: راست و مستقیم بایستید، یاها را کمی از هم باز کنید. دستها را به کمر پریزی، سپس بالاته خود را دور کمر تان پیرخانید و تا آنجا که قدرت دارید اینکار را انجام دهید ■



# سومین زن

## قسمت سوم

### خلاصه شماره‌های گذشته:

آتوان مهندس آرشینکت فرانسوی با زن زاکلین زندگی پر شور و بسیار سعادتی دارد، نمره عشق آنها برای است بنا آلن، زاکلین دچار بیماری توان فرسایی می‌شود و بسته‌ترین میرید، مارسل منشی جوان آتوان، دلباخته او شده یاک شب آتوان را در آغوش کشیده می‌پرسد. زاکلین کمازدست بیماری رنجور نموده این صحترا می‌بیند چنان سرزنش می‌کند و پرسش آلن را آتوان بشدت هنافر شده، مارسل را سرزنش می‌کند و پرسش آلن را برای مرافت به مارگوت مادر پسر گزرا کلین می‌سازد. یک روز آتوان در راه دهکده‌ای از شدت ناراحتی با پسر پوچه کوچکی بنام پل که تنها فرزند زن جوان و تنهائی است تصادف می‌کند.

خیال تکید او باز زن تنهایت و میتوانید کلام‌رسش بگذارید.  
بنی از او خیات خواهم گرد.







## زن صد ستاره.. بقیه از صفحه ۶۲

مسکرد بدبناول من راه افتاد از کوچه‌های نتکوتاریاک (اما مجعنه خوی) و (بادگیر رکن الدوله) اور اباخانه خدمان رسانیدم و بر بالین مریض حاضر گرم.

حاجی انتقال دید همه کن را داشت جر دکتر را . دکتر اورا معاينة کرد و بنوتشن نسخه برداخت . دستورهای لازم را داد و در ضمن گفت :

- این منقل بیرون بیرون . اگه منقل توی اتفاق باشه مریض تا صحیح خنه میشه .

از اتفاق که بیرون آمد بدامن دکتر آویختم و پرسیدم :

- آفای دکتر چشیده ؟ او گفت :

- حال پدرت خوب نیس . راشن سینه پهلو کرد . خالی باند مر افیش باشی این دواهارو پیش بدین . دوسته آمیله بزین . بازم فردا صحیح پیش سر میزنم . دکتر را بدرقه گرفم و کوک خانم را برای خربن دارو داروخانه شریف فرستادم . این داروخانه که نهونز هم در خیابان ناصرخسرو هست حاجی داشت و دارد که در همان خواصی منزل داشت . اهالی او و خانه‌اش را می‌شاختند و شب هنگام بخانه‌اش مر امراهه می‌گردند و در موادر خیلی مهم و ضروری کار یک داروخانه شبانه روزی را انجام میداد .

خاصه تا صحیح برا باین حاجی نشتم . لحظه‌لجه حاشی بذر می‌شدند . تیش اوج می‌گرفت و هذیان می‌گفت . سینه‌اش صدای عجیبی داشت و سرفهای ناراحت کننده‌ای می‌گردید . نقیرها در حال اغفاء بر میبرد . دعدهمهای صحیح چشم را باز کرد و وقتی برا باین خود نشسته دید دست را گرفت و بزحمت ونا صدای بسیار ضعیف گفت :

- بانو چند شبه من مریضم . باو جواب دادم :

- دیشب تا حالا . مدت زیادی نیس .

حالتون خوب میشه .

- نه جون دلم . نه حال خوب نمیشه . الانه مادرمو بخواب دیدم . گفت

بسیه پهلو خطرناکه . حاجی ام نینه حسایی

نداره . واسه ایسته بعد نکن بانو و کوک

پدر و شوهر موون کتن پهتره که فرستیم

عقب پراش .

کوک خانم گفت :

- فردا خودشون میان . فعلا باید

حکیم بیارم .

- تو مر افیش باش اینکاروخودم

میکنم .

اورا باطاق فرستادم و دستور دادم

آنچارا با منقل آتش گرم کند و طوری

آتش را بداخل اطاق ببرد که ذغال تنگره

جوشان نیز در اطاق بگذارند که هوا مرطوب

باشد . بالدرنگ چراغ باند را در دست

قرقمن چادر را بر افکند و راه افتادم .

مرحوم دکتر حاذق السلطنه و مرحوم دکتر

مسعود خان هردو در خیابان ناصریه بودند .

آنچه هم مطلب داشتند و هم خانه . از خانه‌ما

تا باب همایون اوه درازی نبود . خود را به

خانه دکتروسی خان حاذق السلطنه رسانیدم

و آن مرد تومند بود را بستر بیرون

کشیدم . خدا میداند برای راضی گردن

او و همه آوردهش چه تعماهانی گردم

وجه نیرنگها زدم . بالآخره راضی شد و در

حالیکه توکرش کیف و فانوس را حمل

تش داغ بود مثل کوره می‌سوخت . رنگش پرینه نظر میرسید اما گوشه‌های سرخ بود دوگونه سرخ در زمینه مهتابی صورش بیننده را دچار بیه و هراس میکرد و باست داشت دستهای مرا گزید و نالید و دریافت سوال من که پرسیدم :

- چی شده حاجی آقا ؟ خدا مرگم بده . بگین چی شده ؟

اطهار داشت :

- نمیدونم بانو . نمیدونم . صحیح رفته حموم . دلاکه مشت و عالم داد . خیلی عرق گردم . بنظرم چایدم . من خیلی بدجاییونم

تا چند سال پیش نیز بیشتر تهرانیها سرماخوردگی را چایمانی میگفتند و فعل (چانیدن) را بجای سرماخورد استعمال میکردند . او نیز فکر میکرد سرماخورد است اما من که سرم تزییک سپاهیان بود چندای خوش رهیاهش را می‌شیم فهمیدم که موضوع باین سادگیها نیست و تب او بقول خودش ناشی از چایمانی ساده نمیباشد .

کوک خانم بستر گشترد . یک ساعت بیشتر از شب نمیگشت اما کوچه‌ها خلوت شده بود . همین که اورا خوابانیدم و لحاف را رویش کشیدم گفت :

- حاجی . باید حکیم بیارم .

- نه بانی . حکیم می‌خواهم چنین چانیدم . فردا به جوشونه میخورم خوب میشم .

- این کار جوشونه نیس .

سینه‌تون .....

جمله ای نیام نشده بود که باز به سرفه افتاد . سرفه‌های در دنال و سیاه

کننده . وقی سرفه می‌گرد . دست هارا

روی بویلهو خود می‌نهاد و چهارهش رنگ قیر میگرفت . با اشاره چشم کوک

خانم را از اتفاق بیرون گشیدم و باو گفت :

- حاجی سینه پهلو کرد .

آنچارا با منقل آتش گرم کند و طوری

آتش را بداخل اطاق ببرد که ذغال تنگره

جوشان نیز در اطاق بگذارند که هوا مرطوب

باشد . بالدرنگ چراغ باند را در دست

قرقمن چادر را بر افکند و راه افتادم .

مرحوم دکتر حاذق السلطنه و مرحوم دکتر

مسعود خان هردو در خیابان ناصریه بودند .

آنچه هم مطلب داشتند و هم خانه . از خانه‌ما

تا باب همایون اوه درازی نبود . خود را به

خانه دکتروسی خان حاذق السلطنه رسانیدم

و آن مرد تومند بود را بستر بیرون

کشیدم . خدا میداند برای راضی گردن

وجه نیرنگها زدم . بالآخره راضی شد و در

حالیکه توکرش کیف و فانوس را حمل

**میراکل**

کیوی میراکل - محصول کنار دستگاه استخر

میراکل - چیار راه شاه متلن ۰۱۱۷۷۲۷

**بلنداس**

دافع بوئی نامطبوع بدن

درمه نوع با

**عطر دلپزیر ماریسی**

دستگاه روز باری خوش باید میگردید

**زن روز (هفتگی کیهان)**

صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهیار

مدیر: فروغ مصباحزاده

سردیر: مجید دوامی

شماره تلفنی زن روز: ۳۰۱۵۶۹ تا ۳۰۱۵۶۱

چاپخانه زن روز:

گروه اهالی مشکی ورنگی از گروه اسازی کیهان

آدرس: خیابان لاله زار ملکه ۳۳۸۱۲۰

دکتر آیدین

هفتگی پژوهشی دستگاه روز باری خوش باید میگردید

شماره فصلنامه ۱۱۰ - ۱۵۶۸۷

**کلینیک زیبائی**

صلاح لاغری و رشد و نرم سینه

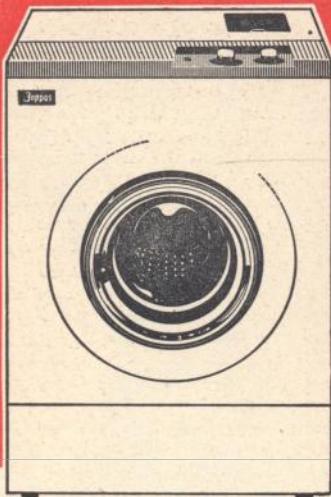
پایداری خفاطت جوانی و زیبائی

دکتر محمد واخواه

بع خیابان لاله زار ملکه ۳۳۸۱۲۰

# زوپاس

سریعتر و تمیزتر میشود



## Zoppas

نماینده اخشاری: پارس ماشین - ساختمان امروز شاهزاده راه شاه

مرکز پخش شرکت سودمند نادری شماره ۴۸۸ - تلفن ۶۸۲۵

مطمئن که از درس زیست‌شناسی عالیترین نظره را میگیرین . البته مادرتون میتوان بعنوان یه نوشاجی خنور داشته باش .

فقط ...

سر برگرداند و نگاهش را متوجه یوخن که در آستانه در ایستاده بود کرد .

البته با آن رکوراستی که مخصوص نل جوان امروز است گفت :

- برو بیرون بایس لخت شم .

پرسک کمی سرخ دد و زیر لبی گفت :

- آج . که اینطور ، البته ...

دکتر بارنارد گفت :

- خوبی طول نمیکشه .

یوخن رفت و در را پشت سرشست .

البته بیون تردید شروع به لخت شدن کرد .

مینیزوب ، بلوز و سینه‌بندهش را با یك

قلبم را به تو هدیه .. بقیه از صفحه ۵۹

اول به قلبیون گوش میدم . البته با اون دستگاه الکترونی که اون گوشش می‌یابیم . امشب دستگاه اشتوسکویه .

بعد بازیو الله را گرفت و در حالیکه از پیش نگاه مارگرت را بیمه نوک بک مته بر قرقی احساس میکرد او را بطرف پیش اول آتاق معاینه برد و هشنا در دش تکرار کرد : بگیریم اون مریضی که بیماری قلبی داره من باشم ....

سی کرد احساس همدردی را در خودش بکشد و فقط یک دکتر باشد . گفت : - الله ، بینن چی میکم . میگم که گردد بگیریم اون مریض که بیماری قلبی دارد من باشم شما اول چیکار میکنین ؟

دکتر بارنارد جواب داد :

بقیه در صفحه ۷۰

## یادداشت روزانه

بقیه از صفحه ۵۷

با نیجه برای خود ما اتفاق میافتد و به مسائلی که به خود ما مربوط است ، کتر توجه نشان میدهم . این موضوع باعث میشود که نسبت به آنها مادربر گرفته . بی اطلاع و ناگاه باقی میمانیم .

با رها بیش میاید که به مساله و موضوعی برخورد میکنیم و با خود میگوئیم : « خیلی عجیب است ، من قبلا همچ توجهی باین موضوع نداشتم » و حال آنکه این مساله ، شاید هر روز در زندگی برایتان اتفاق افده است .

در اطراف ما ، خیلی عوامل خوشحال کننده وجود دارند ، خیلی چیزهای خوب است ، اما اغلب ما از همه و یا بعضی از آنها غافلیم . خوب ، حالا که میتوانید ناشنونش باداشتای روزانه ، بوجود اینها چیز خوب و عامل مفید اطراف خود بی ببرید ، چرا نمیشود ؟ مگر نه اینست که یادداشت روزانه ، شما را آگاهتر و هشیارتر میکند ؟

در زندگی ، خیلی چیزهای معمولی وجود دارد که هم زیبات و هم جالب ، اما چون ما هرگز توجهی به آنها نکردیم ، توانستیم بدقت و وجود آنها ببینیم . اما اگر یادداشتای روزانه را - مثلاً از همین امروز شروع کنیم ، مجبوریم به این حقایق توجه کنیم و بیشتر بدانیم .

بهله ، یادداشت روزانه ، سارا آگاهتر و دقیقتر خواهد گرد . پس چرا مطالید ، چمن امروز دفتری بخیرید و شروع کنید .

یادداشت روزانه ، شما را منظم بارمی‌آورد . کسانی که تازه نوشتن یادداشت‌های روزانه را شروع میکنند ، همیشه همکاران اینست که چطور و چه وقت نوشند . در مورد اشکال اول باید بگوییم که راه حل شما ساده نوشتن است . فکر کنید که دارید برای تزیین کتابان نامه مینویسید ، بنابراین همانطور که فکر میکنید و در ذهنتان جمله میسازید نوشید .

در مورد اینکه چه وقت باید نوشت ، باید خودتان را عادت دهید که یادداشت‌های روزانه را شروع میکنید . همچنان که خیالتان راحت است ، سرچالید و هیچ دغدغه خاطری ندارید . سعی کنید در چنین لحظات به چیزی جز آنچه بر ذهن دارید و میخواهید روی گاذن بپارید بیندشید .

یادداشت نوشتن شماست و قسمی از نظم روزانه زندگی شماست و خود نظم مهترین و کلی ترین ارزش یادداشت نوشتن است .

و چیکه نوشتن را شروع کردید ، خواهید دید که فکر و کارقان ، بالاچار تحت قاعده و نظم دلخواهی درخواهد آمد . یادداشت نوشتن را بمنامید ، بعنوان یکی از ارادهای نامندر روزانه خود بحساب آورید و برای آن زمان فرست کافی و مناسبی را در نظر بگیرید .

برای آگاهی به امیتی یادداشتای روزانه ، همین قدر کافی است بداید که هیچ کس دیگری در این دنیا وسیع نمیتواند بین آنچه را که شما مینویسید بتوسید .

# از پشت بُنجهه...<sup>پ</sup>

بود، یعنی داشت شکار به دام نزدیک  
میگشید. با لحن مهربان وی آمرانه‌ای  
گفت: «سپار خوب، خودتان را بیشتر  
معنرفی کنید. خصوصیات خودتان را  
باگوئید.»

آقای ویلسون، یک مترو هشت و  
هشت سانتیمتر قیمن است. وزن ۷۵ کیلوگرم.  
نیب بلوند و اگرچهل برخود ظانی تکنید  
زیبا، از نظر تخصیلات دیلم تنخصی  
و انشائی گرفته‌است. ادبیات دوست  
دارم و گاهی شعر می‌گویند. کافیست...  
— یله، بله، باید خیلی جال  
باشد.

... مشترم خوب گیلدا، حالا که باهم آشنا  
 شدیم بپرستن رای اینکه رسته های  
 دوستی را بیشتر استوار کنیم اینچنان ریف  
 بیاورید یاک گیلاس مشروب باهم بخوریم؟  
 برتر و پیلوون این محفلات را از  
 دستان یاک مجده هفتگی حفظ کرده بود.  
 ایرانیان داشتند این زن طنز و جوان  
 محتوت اورا خواهد بذرفت، اما بتعجب  
 جواب گیلدا را شنید:  
 - آقای و پیلوون، تاسفم که  
 منتوانم دعوت شهارا قول کنم. برای من  
 کانگاهی ندارم، ملایم نمی باشد، و مهدیانه

باور کنید راست میگوییم . فقط اگر موافق باشید میتوانیم تلفنی با هم حرف بزنیم.

- میتوانم ادامه بدم ... فردا شب ساعت هشت مجدد تلقن میکنم شب پیش ... ارتباط تلقن قلع شد. اما همین مذاکره کوتاه برای برت و لیلوون راه باریکی بود که به پیش آزرهای خشم و لیلوون یقین داشت بالآخر صدید را راگه با پای خودش پیش آمده بهدام خواهد انداخت.

هوز تاساعت هشت فرصلت زیادی باقی بود. اما برنت ویلیون از کار تلقن تکان منسخه داشت، بیش خوش جهالتی را که برای نتفوی میتر در قفل گیلدا کرد که بود رزاب کار میکرد. با پیغامی انتظار زنگ تلقن را میکشید. وقتی عفره با ساعت روی هشت روز گرفت که میتواند بحواله شده بود. همتر از اینجا که با اینهمه صبر و تحمل برقرار کرده بود فقط شود. بالاخره ساعت هشت و هد دقیقه زنگ تلقن صد اکد، برنت ویلیون با عجله

و دستاچک گوئی را برداشت. صدای  
برهیجان گلدار در گوش شاخت.  
- بخشید آقای ویلسون، ایلد فکر  
بیکردید من دیگر تلقن نمیزمنم.  
ویلسون برای آنکه خوبینه داری و  
خونسردی نشان بدهد با لحنی که سعی  
می کرد این تفاوت را جواب داد:  
- اصلاً فکرش را هم نمیکرم، چون  
برای من اهمیت زیادی نداشت که تلقن بزنید  
با نزیند.

شکلک در آروردن از پشت شیشه هادر  
میدادند. حالا دیگر آدمهای غیره بتری  
که آزانجا میگشند ناظر زندگی اشرافی  
نمیتوانند و بلوسون میشنند.  
بین برنت و بلوسون همه چیز باعوقبت  
میش میرفت جراحتکه هنوز هیچ زنی با به  
بارستان مراجعت نمیکند. برنت و بلوسون  
آن و پوش منجع بود. او اغلب میدید  
که زنهای زیبائی با چهرت سالان اشرافی  
او را تکاه میکنند. اما تراوی نزدک دن  
او چرت و شهامت نشان نمیدهد. بالاخره  
میکمال کار را بیدا کرد. برنت و بلوسون  
متفق شد زنه راهی برای ایجاد رابطه  
او ندارند. بینهم دیل شماره فکشن  
از زیر اسنث روی تابلو اسامی ساکنان  
بارستان کتاب درورودی نوشته و تلفن  
شکن راک خود را بود روی میز لوچ  
علو کاتایه و سط سالان گذاشت. منظره ماند  
دبلاخه هایی که بپیدا میکرد بالتنان  
را و وقت ملاقات بگیرند. یکهفته بعد  
خط چند نفر مراحم به او تلقن گردند.  
سانانی که اورا پاد روانه، خودمند، احقر  
سمخره حد امیزند و سرسری مش میگذاشتند.  
نوت و نوت عصمه خوش دست نشان مداد

اگر اجیانا زن زیانی از بشت پنجه  
وراثتها می کرد برنت قیافه ای بخودش  
میگرفت که تماشاگران تصور کنند برنت  
پس از حوصلگی عاقق سمعی را از سر باز  
کند.

یکش زدیک ساعت هشت تالن زنگ  
ده، برنت ویلسوون باوخر و سکنی بطرف  
عن رفت و گوشی را آهنه برداشت.  
مدادی زنانه ای در بینی پیجد  
- الو ... آقای ویلسوون.  
- بفرمایند ... من خودم هستم ...  
- انس کیبلدا است ...

برنت ویلسوون با حالتی که دیده بود  
تریشها: روی صحنه برای گردند  
خودشان میگیرند ابروانش را در همه کنید.

گذشت سپاهانش را روی بشانی گذاشت  
جواب داد: گیلدا... نمیشناسم.  
کاملاً طبیعی است آقای ویلسون.  
عون ما دونفر هنوز به هم معرفی  
شده‌ایم. اگرمن برای آشنازی باشما  
یقینیم که دیدام علت اینستکله میل دارم با  
ما حرف بزنم.

— گوش بدهید لیسندچی میگوین.  
ما اگر یک فروشنه ویاک بازاریاب  
ستیند، یاد مانوشه باشید که من فرق  
بینکه کالایی را بهمن معرفی کنیدنارام.  
— اووه . نه آفای ویلسوون. من فروشنه

## - پس شاکی ہتھیں؟

که یک دوبار هم که درباره امکانات محدود مالیست حرفهایی به زن های مورد چیزی زده بود با نصخر و عمتل گفتوی پاک و بروز شدند.

برتر مسیحیت گرفت برای آنکه زنها را در بازارهای تماقابلاش بپردازند تنشه ای طرح کنند. خیلی فکر کرد تایپرین ه حل مشکلش را پیدا کرد. یاک آیارتمان خال در نکنی از خیابان های نسبتاً خالی خواهد بود، این آیارتمان ۴۰ هکتاری اول د سالن تزریق مشرف بخایان داشت.

انت ویلسون دستورداد دیوار سرتختیان را را برداشتند و با تینچره سرتاسری با شنیده قادی مومن درسه منزه نمی بخایان گذاشتند.

وقتی پرده پشت پنجه را کارمزید کن از خیابان میگذشت میتوانست آنرا از اینهای داخل سالن و تزئینات قبیله نداز بینند. برنت ویلسون یقین داشت که با دیدن آن همه تعجب و مبلقه مهباشان خنث خواهد شد و آرزوی طرح رستی با صاحب خوشبخت آن آیارتمان را خواهند کرد. بر نامه تغییری اش را از طبقه اول کنار کنید، یعنی در کنار شاهزاده

برنت ویلسون لیاس اسوسکینتگر را  
شید، با نویرالایم مهندسی رنگی سالن را  
بشن کرد. یک شاخه میخک سرخ به بینه  
شش زد. پریده بنت بنچره سرتاسری را  
ناربار کرد. هرگاه حاب شده و فرقانه،  
بلک جنتلمن و افقی کاربار قشتگی که  
وشه سالن با چوب آنسوس ساخته بود  
بود. یک مطر مشوب گزینشی برداشت.  
واوتش را پر کرد، آهسته بطری گرام  
تریتیوی بزرگش رفت. فتحجه وزیر گاملاپی  
کی گرام گذشت و مثلث یک مانکن در حالی  
باون مشروب را درست داشت چند  
نمود. همچنان که بنچره سرتاسری نزدیک شد و باز است

عنه ایستاده بود و میز  
پنجه زیادی جمع شده بودند  
را تماش میکردند. برنت ویلسون از  
کله توجه عده زیادی را جلب کرده بود  
ساز خوشحالی میکرد. اما دخور  
سود که چرا اغلب بر پریجه ها  
مع شهادت و بر این شکل درمیابند.  
نت ویلسون بهادهای بجاهها اهمیتی  
بدارد، او مدعی است بجهانه های  
بصفره میگیرد. نویسنده یقین داشت  
که این اتفاق اولترای بجهانهای خواهد  
بود، بجهه ها ازیست شیشه پنجه

یک‌جهه گذشت، برنت روزهای باری و دوام‌بازار  
دوزی شده و شهبا با اسوس کینگ پیش  
تش را در آن سان میکلار اند و خوش  
برخ عباران میکشید. یقه‌ها بتاریخ  
ماطهور که حلس میزد از تعشی اونسته  
به بودند و پشت پنجره‌ها لخوت کردند.  
سامیه‌های سور و زریک هم دیگر کفتر

برت ویلسون ، بنظر خودش مرد  
رشت و بدقیقاهای بند، اما نمی‌فهمید  
چرا زنیهای عالی مانع او نمی‌شوند و برایش  
رسوست نمی‌شکند، ویلسون در آمدزدایی  
داشت، در ریاک گلارز رون شهر سمت  
دریابانی داشت، فکر می‌کرد اگر از کاخ خیر  
ساده و منوط خواستگاری کند میتواند زن  
برایانی داشته باشد. اما از یاتچین‌زدن گزینی  
میکنند و خوش نمی‌آمد، او میل داشت  
معنویت‌های فراوان و دلدادهای زیبائی  
داشته باشد. می‌خواست مرد محظوظ زنیها  
باشد، و برای اینکه به آرزویش نرسد  
حاجهای نمایدید جز اینکه تحمل کند.  
تجھل کند تا پدر بزرگ همادش بعمرد  
و قرتو پیش‌ساز اورا به ارت ببرد.

برت ویلسون خاطر جمع بود که پدر  
بزرگ فرست بید خواهد گرد اورا هم  
مش و روان قبلي به خاچ بسیر دو بازههای ماند  
اعفی روی ترثیت مکتفی که داشت بخواهد.  
منتها با پدر بزرگ کمتر ناس میگرفت و  
قصد این و کوچک پدر بزرگ فراموش کند  
ارزی در دنیا دارد، میترسید پدر بزرگ  
از این اغیض اینکه بیاد و ارت خود را ترویجند  
کند بلایا نمی‌ترثیت زیادش بیاورد. اما  
دور ادور پدر بزرگ با ذات افریه سختی که  
داشت که پدر بزرگ با ذات افریه سختی که  
برت ویلسون که از مستان سردهجان سالم به در  
خواهد برد.

برن و پیلوں برای بهار و تابستان آندها شرط نهاده های دلیری در نظر گرفته بود. خیال داشت با تکانی تروپیک که بسته بود از این راه خفته بود و با یادن زیان بر میهان به گوشه دنبی از دنیا بزد و انتقام روزهای سخت تهائی را از زندگی کشید. بالاخره همانطور که انتظار داشت او اخیر تابستان پدر بزرگ تسلیم عزائیل شد.

برن-تولیون مر ایام تدفین پدر بزرگ را برمعت و باسادگی برگزار کرد، چون آنها قوم و خویش دودست و آشانی داشتند که برای حق خفظ نعمت پدر بزرگ میجور با انجام مراسم سنتگان بشاند. تشریفات انتقال ترول و پریاخته مالاتی قانونی دو ساعده موقت برن-تولیون را گرفت. او اوسط راه را برگرداند و بروزگار بود که برنت-تولیون مرد توانمند شد و باست دست یکار انجام نشانه های طلاق‌لشی گشت. او معلمین بود که هیوانات بازدیده ترولی را که دست زیارتی زیارتارا میخوردند خود سازد. اولین کاری که کرد یک دستکش تیاس آسیونیک خردی، سرو وضعی را همین باش افزایند درست کرد. در بزرگترین رسروان ها شام میغذورد، در

برفت اینهمه سرخ و نی اعانتی زنهایا  
برفت سنتیستیا سرخ هی فرد، با  
میخال زنهایا بولگو بازتر رادر کسار  
مردانه کی شادید پدر او هم تر و تمند نبودند  
پسندید، اما خوز نوجه هیچ زنی را  
جلب تکرده بود. هنوز مشغول بیدا تکرده  
بود و متوجه بود چرا زنها عاقف او  
مشیوند.



## دانستان کوتاه

ترجمه - شادی

نیستند. من بلامه شما نصف لیوان ویسکی خورده‌ام ، نصف دیگر شم الان نستم است. بظرمن بدینت شما هم یک لیوان ویسکی بربرید و دونفری مشغول باشیم.

- فکر بدی نیست گیلدا.

برت ویلسون تلف را صفره خودش تاکار پاربرد ، آنرا روی پیشخوان باز گذاشت . با عجله یک لیوان ویسکی سودا باخ ریخت و گوشی را دو مرتبه برداشت

و گفت:

- من حاضرم گیلدا... بلاهتم شما...

- منتکرم ... ویلسون صدای قورت دادن ویسکی را در گوشی شنید و مطمئن شد گیلدا هم بلامه اولیوانش را بالا رفته.

- خوب گیلدا، حرف بزن.

- از کی ؟ ... از خودم ؟ ... من دختر باهوش هستم . تو داشکنه هیشه شاگرد اول بودم . بدشما گفتم که دیلم اختصاصی روانشناسی گرفتم.

- لله ، گفتند ... چه ملت میشود که داشکنه را تمام کرداید .

گیلدا با خنده زنگداری جواب داد:

- شما خیلی زریگ هستید آقای ویلسون ، و قصتان از طرح این نیوال ان بود که نفهمید چند سال دارم، بسیار خوب جواب میدهم . سه سال پیش داشکنه را تمام کردم.

- منتکرم گیلدا ... خوب. هنوز هم سرتصیب قبلى خودت باقی هست.

- کدام تصمیم ؟

- فکر نمی کنم بتوانی پاک ب اینجا بیالی با هم بیتر آشنا شویم ؟ روی کاناپه راحت بشینیم و یا گیلاس مشروب بخوریم

- نه ، مناسب ...

- گوش بد گیلدا ، وقتی بزده بیست پنجه را بکشیم هیچکس نمیتواند از خارج هارا بینند.

- گفتم که نمیتوانم.

- چرا ؟

- شوهرم یک دیوانه کامل است. مثل یک حیوان وحشی است. از خشم و حساسات او میترسیم.

- مگر شما شوهر دارید ؟

- منشافنه بله ، موافقی که داشتجم بودم ، پاکرور دستگاه تهیه داشکنه از کار افتاد.

نمیدانید چه تابستان کشندای بود، بجهه فردیک بود از گرما خنده بشوند . بالاخره یکنفر مکانیک آمد دستگاه را درست کرد . این مکانیک آمد امش سایپود . هیکل استخوانی درستی داشت. بلند قد و پر قدرت بود. باید اعتراف کنم من عاشق قدرت بدنی او شدم.

- وازادواج گردید ؟

- لله.

- وحالا ازاو ناراضی هستید ؟

- لله ، سام به یک حیوان بیماند، نفرت انجیگ است. با اینکه من زن تحقیل کردای هستم باعن مثل یک کنیز رفار

۷۱ پagine در صفحه

احتمالاً نارسانی قلب مادرزاده . خدای  
هن ، خودم حدسزو میزدم.

در گلوب احساس تنگی کرد. بلندگو را از مدا انداخت و بروی عفره های مخصوص اندازه گیری دولاشد. آنچه پیازده ساله را تعامل میکرد دخترک پیغامبرانه سالمه شد. با یه مجسمه خوش تراش مرمر هیچ فرقی نداشت.

جلو رفت ، دست الکه را گرفت و

بمقابل دستگاههای الکترونی برد.

دستگاه اشتوسکوب شبیه صندوق بزرگی

بود با کابلهای تکمیلی از قبیله ها و

چراغهای کنترل متعدد . دکتر بارنارد با

اشارة به تاختی که کناراشین قراردادست گفت:

- آهان ، حالا این رو در از پیشین

و ضمناً در حالیکه انتکشان دستش را

پیست گرفته بود ، به برای سوار تخت

شدن کمک کرد . بعداز نگاه سریعی که

نار انگشت های کرد نیزه گرفت :

- دارن ، ونه ناخوناش بد شکل و حاجب

ماوراء هستن . اما هن اینکه فشار خونش

درست شبهه فشارخون های بیماری ای

لزب بود و گزنه احتمال داشت رعشیدی که

بیشنهایش افتد که بود مخصوص نو . گفت:

- الکه ، ماشنین الکترونیکی بیرون

تریک میگه . آزارو میکنه ایکش اونم

قلی بالمه قلب شما داشت .

برخلاف انتکشان ، این جملات خیلی

قانع کننده اند همان در آمدند. الکه رضاحتی

کشید و تقبیاً بخدنی مفرغ وانه زو گفت:

- آقای دکتر ، بلندگو رو دوباره

روشن کنیم . میخوام صدای قلبم یه دفعه

دیگه بشون .

بارنارد نگاهی بیمار گرت که روی

صدنهایش را در لب پالینی اش فرو کرد

و با رس اشاره کرد . انجکار میگفت:

میگله گوش کنین هر کاری میگله و استش

بیکنین . من بیرون کندن شده خودم تو همیارم .

دکتر بارنارد بلندگو را روشن کرد:

لک ... تک تک ... تک ... تک ... تک .

الکه گوش تیز کرد و چشمهاش

را بایست و چنانکه گوئی داشت در خواب

حروف میزد گفت :

- قلب من ... اسم یو خنو بیرون

میاره ... گوش کنین .. هی تکرار میگنکنه:

یو خون .. من یو خنودوس دارم .

مارگرت بزور جلو اشکنایش را

میزفته بود . دکتر بارنارد با بغض

شید و کلچارهای بیرون . الکه چشمهاش را

باز کرد ، بخدنی زد ، نگاهی بادرش

انداخت . یکدای خورد ، روی تخت نیم

خیز شد گفت :

- آخی میان ... تو داری گریه میکنی .

میگله چی شده ؟

مارگرت اشکنایش را پاک کرد

و جواب داد :

- آخ ، هیچی ، عزیزم . نیلیونم

چرایه دفعه یاد پایا افتادم ...

ناتمام

سه خط شکسته

چهار گوش

ستاره

دایره

ضرب دو

خط شکسته ، پشت سرهم بکشید (نونه

نقاشی شده این علامات در بالا چاپ شده

است) . از هر مرزی بینج کارت که

هر کدام شکل بیک رمز روی آنها

معمولاً بطور تصادف چهار عدد از کارت

ها ممکن است صحیح در آیند . در صورتی که

بیشینی خواهد ر داراهستی . ■■■

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۰

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۷۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۰

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۸۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۰

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۹۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۰

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۰۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۰

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۶

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۷

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۸

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۹

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۱

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۲

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۳

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۴

شماره صد و هشتاد

صفحه ۱۱۵

# دبستان شالوده قریب

## برای اولین دفعه در ایران روش مونتسروری

را در تدریس بکار میبرد

و سیله ایاب و ذهاب فراهم است

۱- از شاهزاد پیچ شمیر ان خیابان تنکابن

۲- از خیابان هدایت ایستگاه خیام خیابان تنکابن

تلفن ۳۳۵۶۴۸

ثبت نام در تمام روزهای هفته

کفش و پا .. بقیه از صفحه ۴۰

آزار میدهد ، تخت کفش بسیار نازک هم پارا آذیت میکند ، زیرا درست پایان می ساند که پای بر هنر روی زمین درحال راه رفتن باشید. حتی یک کفش نرم و راحت هم میکن است شما را در جار پادر کند. پایین دلیل که مدل

- چوراب خیلی تنگ نیوشید.  
- میخچه را تاتاوه است باید برداشت، اما این کار راه مخصوص مربوطه باید انجام دهد و گرنه ممکن است انتگشت پادجار غفوت باز خود شود.

- بعضاً اینکه از استخر یا حمام بیرون میباشد، که پای خود را با آب و صابون بشویند و گرنه ممکن است میکرب پکریک. یعنی قارچ های لای انتگشت (سپیدک) که موجب عرق و بدبوی و ضخامت پوست کف پا میشود لای انگشتان شما خانه کند. کن.

- کفش تنگ ، یا را دچار میچه می کند. گذشته از این فرم و قالب پارا بطرز بدی تغییر میدهد اما اگر شما هم داخل کفش باشید که اگر پایتان صاف است یا در این مورد وزن بین بخوبی روی زیادی گوش مخصوص نخربد ، بالا قله میکند که همان کف پا باید قرار نمی باشد.

- کفش کفونک یعنی پاک دستوری مخصوص مراجه کنید تا اوردو مرور روم مستوری میدهد که چه نوع کفیکی پایده باید بتواند. این کفهای متوجه شده اید که اگر پایتان صاف است یا زیادی قوس دارد ، سرخودی که طبق یا کفش مخصوص نخربد ، بالا قله میکند که همان کف پا باید قرار نمی باشد.

- پا را از اینین بیا ، یعنی بطرف ساقها ماساژ دهید. هر شب این ماساژ را تکرار کنید.

- مالش پایاکل «کاففره» برای رفع خستگی و تقویت عضلات با معجزه می کند. کن.

- پاهای خودرا گاهی اوقات در آبی که حاوی مقداری نعناس قرار دهید. - کمپرس پایاک گرم و سرد می باشد.

- اگر باعهایتان زیاد عرق میکند به مقدار زیاد رویشان بودر تالک پیشید و لاقل روزی یکبار جواراب های خودرا عوض کنید ، زیرا عرق پوست پارادیج حساسیت می کند.

خلاصه اینکه سهل انتشاری در مراقت از پاهای شما را دچار خستگی ، عصبانیت و کم حوصله میکند.

پیاده روی بدن پا درد و زحمت داشته باشید به تکه های مهمنم از پیاده روی فرمائید:

- اگر کشندی یا میکنید پیچوچه بندهای آنرا محکم نبندید.

بقیه از صفحه ۶۹

از پشت پنجره ۰۵

میکند. هر اکثک میزند ، بدن اجازه او حق ندارد از خانه بیرون بروم اگر

تصور مردی تگاه کنم ، اگر یکنفرین بخند بزند ، از حادث دیوانه میشود خون راهی میاندازد. دیگر بیچوچه نمیتوان سام را تحمل کنم.

- مناشم گلدا ، حیف است دختر تحصیل کرده و قشنگی را محروم از خوشبختی بینم. گلدا فکر نمی کنی اگر بن نزدیکتر بشوی بیش بتوانی خوشبختی را حس کنی.

- هیبتخوار است ، بیهی عنتر ایله تلقنی با شما برقرار گردم ... خوب ایله نیست ، اگر بنهمد حتی تلقنی با زندگی را بچند ...

برن و بیلوون از این بحترین میتوانسته از شوهرت انتظایی طلاق بکنی. - گلدا ... آید آماده بذری ای باشد ، در ساعت هشت شب تلقن زنگزند و بیلوون صدای پرهیجان گیلدار آشید.

- سلام ... من گلدا هستم. بزن و بیلوون جرمه دیگری از لیوان ویکن نوشید. دیگر نمیدانست ب گلدا چی بیکند. معلایی که از داستان های مجلات هفتگی حفظ کرده بود در وضعی که آنها قرار گرفته بودند معنی نبینداد.

ناچار شاهه هایش را بالا نداشت و پر سید:

## سازمان چاپ و انتشارات محمد علی علمی ایام

**سوگواری فاطمیه** را که از جانسوزترین حوادث اسلامی است یعموم شیعیان تسلیت گفته و باین مناسبت کتابی که مجموعه ای از زندگی دختر گرامی پیغمبر است اهدا مینماید.

در این کتاب مصائب و رنجیدگیهای دختر پیغمبر بوضع شر اتفاهمدانه ای بر شرته تحریر درآمده و از آنچه مایه ذلت و زیبونی است پرهیز شده است. آنچه جز زبان احسانات بیان نمی کند به لباس نظم و شعر آمده و اشعاری که بزیان تازی از داماد و دختر پیغمبر آورده اند مضامین آنها بزیان

پارسی برگشته در فصل آخر این کتاب پاره ای از دعاها و نیاشهای او (س) شرح داده شده است.

این کتاب نوشته و سروده دانشمند معظم جناب آقا نصیر الدین

امیر صادقی تهرانی است. بها ۱۲۰ ریال

پفرار بگیرد.

- چی میگوئی گلدا ، منظورت چه؟

- تو چرا آنقدر احمق و بیلوون

من نمیخواهم اخوان آنهاش پیدا کند.

- برو ، بگذار خلو اینا بفاتل تو فرست فار

ندهم تازنگی میشه آمش پیدا کند.

- من اهلانه میخواهم ترا نمیفهمم.

- بطرف پنجه بر گرد همه چیز را

میفهمی احمق.

گلدا ارتیاط تلقن را قطع کرد.

برن و بیلوون بیهت زده گوشی را گذاشت،

بطرف پنجه سرتاسری بر گشت ، مردقوی

هشکل بدقیفای را ازبین پنجه دردید که

لوله سیاه اسلحه ای را بطرف او شانه گرفت

بود ، شکاه خون گرفته آن مرد قدرت

هر گونه حرکتی را ازبرن و بیلوون گرفته

بود. مثل آدمهای سخن خشک شده زده

بود. تگاهش به لوله سیاه اسلحه ماسیده

بود. ناگاهان شعله درخانی از سوراخ اسلحه

بیرون زد. برن و بیلوون عدای خرد شد

همگمی راهراه با صدای

لیلیک

فرو ریختن شیشه قنی پنجه سرتاسری

شید. سوزش درخانی درون سیسته اش

احسای کرد ، زانو اش لرزید ، تعادلش

را ازدست داد و میل جوچخشی روی فرش

که سالن افتاد. آخرین چیزی که قل از مرد ک

حسن کرد صدای آزیر اتومبیل پلیس بود

که بایرای دستگیری قاتل بسرعت نزدیک

میشد.

- از طلاق هم بیهت. تقاضای طلاق

میکرد بیلوون اینکه نتیجه ای داشته باشد.

- پس چی ؟

- هیچی و بیلوون ، من فقط باشام

در باره ارتباط تلقنی که باید پویید که دارم را

حرف زدم و از تو تعریف کردم. بعلاوه

به سام گفتم که من و تو هدیگر ارادت

دارم و آرزو می کنیم باهم ازدواج کنیم.

آن دروغهاره گفتی. من هنوز قصد ازدواج

نداрам. - میدام و بیلوون ، اما برای خلاصی

از زندگی چیزی سام چاره دیگری نداشت.

بعلاوه مهم قصد ازدواج کردن با نزرا

نداشتم. چون توهن آقادر احمقی که دلم

نمی خواهد از زندگی بایک دیوانه خلاص نشده

گرفتار یا که این بحث شوشم.

برن و بیلوون از این بحترین

گلدا ... آید آماده بذری ای باشد ، اما گلدا

دندان شکنی به او بدهه ، نداد و با عجله ادامه داد:

میخواهم ارتباط را قطع می کنم. باید به

پلیس خبر بهم تا قبل از آن که سام موفق

به فرار بشود اوراسیستگر کند.

- مگر سام قصد ازدواج دارد.

- هنوز نه ، اما بعد از آن که

قریبای خودش را گفت ممکن است تضمیم

می شود.

- چی شده گلدا ... مشروب خورید؟

- از خوشحالی و بیلوون ، خیلی

رواحشام ، بالاخره مشکل زندگی باشام

را حل کرد.

- سام موافق کرد طلاق بگیری؟

آشپزی

زیر نظر : مهین ظفری

# غذا برای دو نفر

## سالاد جوجه

یک فنجان گوشت جوجه پخته و ریز خرد کرده  
نصف فنجان سبزه میوه آبلیمو یا سرمه  
یک قاشق سوپ خوری رونق زینون  
نمک و فلفل بقدرتی که دوست دارید  
نصف فنجان خیار شور ریز خرد کرده  
یک قاشق سوپ خوری جعفری ریز خرد کرده  
۱ - گوشت و سبزه میوه و خیار  
شور را در گاسه‌ای بریزید نمک و فلفل  
بایشید و با رونق زینون و سرمه یا آبلیمو  
مخلوط کنید و جعفری با آن اضافه کنید بهم  
بریزید و در ظرف سالاد بریزید و دورش  
را با ساقه‌های جعفری و برگ آن زینت  
دهدید  
(اگر در این سالاد نصف فنجان سس  
مايونز بریزید خوشمزه‌تر میشود).



## سوب جوجه برای دو نفر

دو قاشق سوپ خوری کرمه یا رونق نباتی  
دو قاشق سوپ خوری آرد  
نصف فنجان شیر  
نمک و فلفل  
۳۵۰ گرم استخراج و فلفل پاک کرده و  
شته و خرد کرده  
۱ - کره را در ظرفی بریزید و  
روی آتش ملايم بگذارید تا آب شود.  
در آن آرد بریزید و با قاشق چوبی بهم  
بریزید تا باز شود . بذریح در آن شیر  
بریزید و بهم بیشتر بریزید تا غلیظ شود.  
۲ - استخراج را با آن اضافه کنید و  
بهم بریزید و بیزید . چندبار  
آنرا بهم بریزید . نمک و فلفل بایشید .

## خوراک سبزه میوه با جعفری (برای دونفر)

دو قاشق سوپ خوری کرمه یا رونق نباتی  
دو قاشق سوپ خوری آرد  
یک فنجان شیر  
یک قاشق سوپ خوری پیاز ریز خرد کرده یا  
رنده کرده  
نمک و فلفل بقدرتی که دوست دارید .  
۴۰۰ گرم سبزه زمینی کوچک پخته .  
یک چهارم فنجان جعفری خرد کرده  
۱ - کره را در ظرفی بریزید و روی  
آتش ملايم بگذارید تا آب شود .  
۲ - آرد را در آن بایشید و بهم بزند  
تا باز شود سس شیر بریزید و بهم بزند  
تا سفت شود .  
۳ - در آن پیاز و نمک و فلفل و  
سبزه زمینی بریزید در آنرا بیندید و  
ده دقیقه بیزید تا سبزه زمینی گرم شود .  
جعفری بایشید و در دیس بکشید و داغ  
سر سفره برید .

## خانم! آقا!

برنامه این هفته ما برای شما  
که دونفر هستید یا تازه ازدواج  
کرده و یا فرزندانتان ازدواج کرده  
و از نزد شما رفته‌اند تهیه شده  
است.

با یک جوجه نسبتاً حلق، شما  
میتوانید یک سوب و یک خوراک  
و یک سالاد درست کنید.



## دکتر مرتضی روحانی

دارای دیپلم از دانشگاه پاریس  
تلفن ۷۲۸۴۹

علاج کودکان لاغر و ضعیفه‌تغذیه  
کودکان و نوزادان - شب ادراری  
کودکان - تزریق واکسن‌رخک  
چهارراه تخت‌جمشید و بهار روپریو  
بنیاد پهلوی ۵ تا ۸ بعدازظهر

## دکتر اکبروفانی متخصص اطفال

سپاهانی - چهارراه کارون تلفن ۰۵۳۸۶۸

## آموزشگاه آرایش موج

با میتاز رسمی وزارت آموزش و پرورش  
دوره تکمیل آرایش مو و صورت و  
گیسوی ممنوعی را آموخته و یاددا  
گواهی نامه رسمی نائل شوید.  
شاهرضا مقابله‌اشکاه خیابان فخر رازی  
پائین تر از چهارراه ناهید

## رام کردن مردسر کش!

باقیه از صفحه ۴۹

بارها دعوا و رسوایی براه انداخته و  
هفتاه نیست که خیر جنجال تازه‌ای از او  
در شریات چاپ نمود. و آن وقت این مرد  
در درسنسنی که در رجایت و بی‌رسودانی نظر  
ندازد به بیک حیوان دست آموز بدل شد  
است. درویی می‌گوید:

- من میدانستم که وحشیگری ها و  
کارهای «رابرت» در نتیجه لجایز و  
نهایت با شخصی نیست، میدانستم که این  
کارها جلوه بیک حوش و اگر بخار  
است، روحی که دائم می‌جوشد و اگر بخار  
این تلاطم بشکل حرکات و حشیانه بیرون  
نزند اورا منفر خواهد کرد. «رابرت»  
نادتها ازدواج را نتل نداند تلقی  
می‌کرد، چون او دانان مردی است که به  
ازاد بودن مثل هوا برای زنده بودن  
احتیاج نداشت به دیوار بتوپید و سه چهار تالیوان  
خورد کن. همچو باید نیز گفته فقط گاهی  
بات نشان آگام باید بماند اختنم... این روش  
با پافن ژاک مشغول می‌شم و می‌گذاشم  
که او خوب فریاد های را زنده و احیاناً  
چند ناشتا به دیوار بگذارد. در این موارد  
می‌کنند و دوست دارند زن مثل بچه‌ای  
نارشان را بکشند، در این مورد باید گذاشت  
این بچه لوس آلت مرد گریه و زاری کندتا  
دنش نرم شود.

جنین موجودی عجیب نیست اگر  
ناگهان در زندگی زنانه ای احساس شفاقت  
کند و باید فرار بگذارد. در این موارد  
من می‌گذاشم که هر جا می‌خواهد برود،  
میرفت و ول می‌گشت، هست می‌کرد، دعوا  
راه میداند اتفاقاً، که میخورد... می‌گذاشتم  
هر کار که می‌خواهد بگند چون میدانستم این  
بر زندگی ایانه ای بازخواهد گشت  
و خواهد دید که نه، دنیا ای بندوباری  
چندان تجاهی هم نیست و زندگی برای  
آن که لذت بخشد باید باید مقدار نظم و  
مسئولیت توأم باشد.

رامی که همسر «مارچالوماسترو و بانی»  
برای مقابله با بدادرانی های شوهرش پیشنهاد  
می‌کند تقریباً همان راه خانم «کلریلوم»  
است. همسر مارچلو الان یاک بیست سالی  
است که زن اوست و در این مدت بکی از  
حسان ترین یاشی های سینما را تحمل کرده  
است. این خانم می‌گوید:

- اگل مردها وقتی بایگی گزی می‌ی-

- کنند اگر با مقابله روبرو شوند ایشتر

- آشی می‌شوند. مثل شوهر من خلی دوست

- دارد که حس کند من نسبت به هبایانی های

- خوشگل او یازانی که دوربریش را همیز

- گیرند خودنمی‌شود. حادث من باعث

- لذت اوست ولی هم هیچ وقت یاک چیز

- رضایت نفسی را باوندادام! «مارچالو»

- طبعاً مرد پلیتی نیست، قدری «دله» است،

- دوست دارد دوربریش را هیشه تحسین

- کنند هاگرفته باشد، در ایک جنین شفقت

- متوجه می‌شوند و میدانند که او زیر چشمی مواجه

- است که آیا من تگاهش همی کنم یا نه، من هم

- ابد او اصلاً تگاهش نمی کنم و مشغول صحبت

- با دوستانم می‌شوم، بعد از چند لحظه می‌بینم

- دستی به شانه ام خورده، برمی‌گردم،

- مارچلوست که می‌گوید:

- حوصله ام سرفت، نمی‌تویم

- خانه؟!

- یکی از ایزدبارترین زبان سینما و شاید

- زنان روزگار خانم «دروی میچام» همسر

- «رابرت میچام» است، زنی که در دوره

- بدینه وی چیزی با «میچام» آشنا شد

- و بعد از نیز تمام اتفاقات و رسوایی های

- را که «لات شماره یک هالیوود» برای

- انداده تحمل کرده و دم بر نیاورده است.

- است، که کسی اورا می‌خواهد، که کسی

- اورا با تمام معایش و غایر غم تمام این معایب

- می‌خواهد... در این صورت سالم بدانید که

- اگر زن درست رفاقت کند، بقیه به مرد

- احساس مطابق باشد و می‌خواهد بخدر

- است، که کسی اورا می‌خواهد که اورا

- «لوس» کند، مرد خواهد کوشید خود را

- خوبی و باکیزه‌تر کند که هر چه بیشتر

- مطابق باشد!

## سالاد ماهی تن برای دو نفر

یک قوطی ماهی تن

یک دانه تخم مرغ پخته سفت

دو تا فلفل قرمز شیرین کوچک

دو تا فلفل سبز شیرین کوچک

دو تا پیازچه

یک تا هویج کوچک

یک تا زیتون

یک چهارم قاشق مربا خوری نمک

یک چهارم سوپیخوری آبلیمو

۱- س مایوتز، نمک و آبلیمو را  
مخاوط کنید.

۲- ماهی تن را دو قسم کنید و  
در دوشتاب پریزید و باس مایوتز روی  
ماهی را پوشانید.

۳- سبزیهار پاک کنید و دانه‌های  
فلل را درآورید. هر چهارم ماهی را با یک  
دانه فلفل قرمز و یک دانه فلفل سبز و یک  
دانه پیازچه و دو تا زیتون

در آورده‌اید و دو تا هویج و دو تا زیتون  
زینت دهید و سرمه را پکارید.

## بیف کاری (برای دونفر)

یک چهارم سوپیخوری پودر کاری

دو قاشق سوپیخوری آرد

۳۰۰ گرم گوشت پشت مازو و یامزران گاو

دو قاشق سوپیخوری روغن نباتی

نمک و فلفل

۱- پودر کاری و آرد را در پاکت  
کوچکی پریزید و پاکت را تکان دهید تا  
کاری و آرد مخاوط شود.

۲- گوشت را بر شنیده‌های برایک خرد  
کنید و در پاکت پریزید. پاکت را تکان  
دهید تا گوشت آردی شود.

۳- روغن را داغ کنید ، گوشت

۱- در آن پریزید و سرخ کنید . سیس  
یک فنجان سرخی آب یا آب گوجنگی

بان اضافه کنید و بینید و در ظرف

را بینید و یک چهارم بینید . نمک و

فلل پیشید و بهم بینید . همینکه کمی

زنانه ای از زندگان شرایط رفاهی را  
پست چاپ شده ، مردی است که بارهای

پرسید

در لحظه مناسب ...  
در تمام لحظات

غنجی دهان شما  
با هالازون  
خوشبو می‌شود.

**halazon®**  
SPRAY BUCCAL

معاچه خونریزی لش - بوی نامطبوع دهان  
پیوه با وسیله هیدرو توپی  
دکتر محمود خطیبی و پژوهشگاه اینستیتو  
سامانه مایبین کالج و براش شماره ۱۴۴

## آموزشگاه ماشین نویسی دبانی

نهایه موسسه مطهنتی است که میتواند سامانجهز ترین وسایل و بهترین متد فن ماشین نویسی فارسی و لاتین را آموخته و شما را برای استخدام فوری در ادارات آماده کند  
 محل جدید: شاه آباد مقابل سینما حافظه تلفن ۳۳۷۱۳۵

بیکویان خود را

## ایورین اسپیسیال

فرم دخواه بدینه

میرزاپی با ایورین اسپیسیال

وقت کرتی بگیر و دوام آن بساز



## ایورین در دو نوع مختلف:

ایورین اسپیسیال برای موی حی پیش از

ایورین مخصوص موی کشیده شده

Schwarzkopf

تیکی



## او که آمد چه بگویم؟ بقیه از صفحه ۲۲

همین خوبه؟ اگه موافق باشی فردا  
باین دادب و زنراک هست که انتونست خودداری

کنم. تشرک چقدر اهل ادب و  
زراک بودن. تامتو ندیده بودن ادب

زراک رو رعایت نمکرید. چشمتو نو  
ازه دیگه. تابری بادرش حرف

برزی میریه چقدر پول داری؟ و فورا  
به قیمت سکن روشن میداره. دختر اگه

فروشی نیس بی جیه؟

گوئی برج را به آشیخانه رسانیدم  
و بعد لباس پوشیدم و پیرون رفتم، اما

از لفکر اذیتیه (سیده) تو انتشنجات بایم.  
هر جامیر قیم گوئی سیمای اورا باان نگاه و

آن لبخند شیطنت آمیز میدیدم. خداش را  
در عشق راجا من گشتم و چنان بود که باست

لمس می کردم. شب زدن از معقول بخانه آمدم  
و شام نخوردید روی تخت افتاب و شماره تلفن

سعیده را گرفت. پس از زنگ دوم یکنفر  
گوشی را برداشت که از صدایش اورا شناختم.  
خود سعیده بود.

صدایم لرزش داشت. کمی طول کشید  
تا برخود سلطاط شدم و گفتم:

سلام سعیده خانم.

اندکی درنگ کرد و بعد گفت:  
شما نیز... مگه قرار نبود تلفن

نکنیم. با خنده و لحنی آمیخته بشوخی جواب  
دادم:

میدم. بذاری بخواهی آقا.

و گوشی را با خشونت و تلحی گذاشت.

دسته میزدید. رنگ پریده بود و نفس

از سینه بالانسید. بادستی لرزان گوشی

را روی مو شاخه قراردادم و دمر روی

دبارش. امیباورید او تلفن کند. هم

شاره تلفن مرداشت و همچنانی را. چه

امید بیوههای. چرا منتظر تلفن ایوبید؟

خود نیز نیدانست! از قاعده و عقل دور

که بیکبار تلفن زنگ بزند و وقتی گوشی را

برمیدارم صدای اورا شنوم.

روز سوم طاقتم تمام شد و خیلی سا

احباطه شماره تلفن را گرفت. هیچ

نمیدانستم چه باید بگوییم میزاحمت را

به چه همانهای توجه کنم. تحقیق تائیر باش

هوس تند که جرأت نداشت نامش را عشق

بگذارم باولنکن هی کرم. خودم این را

تنفسی بیدادم، اما محابکنکه بودم که

باو چه توضیحی بدهم. بازهم خوش

گوشی را برداشت. صدای اشتاخت و با

شاخت و تعاهل کرد. بیهوده لفظ:

سعیده خانم. چیلی معدن میخواهم.

نه این ساعت بعد از ظهر وقت مناسی برای

تلش کردن هست و نه من دلیلی کارم

بشنافن کنم. میدونم. به روزه کارم

با خود میازمهم کنم. گوش می کینم

چی میکم؟

— بهله. گوش می کنم. ادامه بدين

و زودتر حرف قنوت نعمون گینم.

— اگه مزاحم کوشی رو بذارم.

— البته که همین، اما حرف قنوت بزنین

آخه من نمیدونم هدف شما چیه؟

— راستش شما بتوینی از خالل گفته های

میزمن، شاید شما بتوینی از خالل گفته های

من غافل گوییدم کنم. دارم با خوده

مبارزه هی کنم که دیگه بشما تلفن نکنم

اما عوقد شدم. آلتاهه این جنگ نوم شدو

من شکست خوردم.

حروف مرآ برید و با لحنی بسیار قاطع

و صرح گفت:

— اجازه بدين یه مطلبی رو بشامیگم

که از نظر خودم خلی چمه، شام اگه و اغا

جنتلنون باشین براز شنکه ای همیش

دسته نهاده. دسته دسته نهاده. نهاده

آزو رو پهون تلفن کرد. حتی نذاشتین

حروف بزنم.

— اون موقع ناراحت بودم. عصبانی

بیومن و داشتم با مامان دادوییدم می کردم

که یه هو شما تلفن کردین. اون حرف قنای

میزدین که هیچ حوصله شنیدشو نداشتمن.

شما ادعای ادب و وزراکت دارین، اما بقدر

من مهدی نیستین، تلفن من و اسند خواهیه.

سو تعبیر شدم.

— با شادی کوکانه ای گفتم:

— هر علتنی میخواهد شاهش باشیم بحساب

خوبشخی خودم میدارم.

راستی من این تلفن را بحساب دیگری

گذاشت که تقریباً درست بود. از آن دوز

دیگر گفت و گوی تلفن ما قطع شد.

شها با او تلفن می کرد و بیان و ساعتها حرف

میزدیدم. من از زندگی خودم، کارم،

فعایتیهای اختصاصیم و تنهایی ام فصه میگشتم

و او از خوش و نازمش ۵۰ اورا دکتر

می نامید.

از فحواری کلام او حلس میزدم که

دکترا خلی دوست ندارد، اما از نظر

خانواده اش و رعایت آداب و سنت خانوادگی

و فویوی که داشت نامزدی اورا بذریغه

بود. یکش گفت:

— هیچ معلوم نیس چی میشه. هر

بقیه در صفحه ۲۸

## آیا کروست شما با پوست بدنتان هم‌هست است؟

همشه در انتخاب کروست پیشتر مطالعه کنید، تبر اکروست باز یعنی لطفات و غرایف پوست پلین - بستگی کامل دارد. کروست تریومف بمحض اینکه با پلین پیوستگی مباید با وضع آن مناسب می‌شود. بقدری اعطای پذیر است که احساس هستید پوست دوم بدن شما است.

**Triumph**  
INTERNATIONAL



## کروست تریومف اینترفاشنال:

### در فروشگاه‌های تریومف

خیابان قوام‌السلطنه ساختمان تریومف و خیابان نادری چهارراه قوام‌السلطنه و تمام فروشگاه‌های استارالایت و سایر فروشگاه‌های معترض تهران و شهرستانها در اختیار شماست.

**تریومف**  
اینترفاشنال

## اینست راز خوشبختی ما بقیه از صفحه ۲۱

عنق که یکباره مرا و شوهرهای خوب، خوشبختی را بیست آوردند؟ تعجب نکید اگر بگویم که همه این زن و شوهرهای پدیده ام، اکنون کماین هزاران نامه را خوانده‌ام، می‌فهمم که زن و شوهرهای پدیده و ناراضی، بزرگترین اشتباوهای جیت: اشتباوهای آنها اینستکه ازدواج و عنق باید معجزه میداند و یا باید دروزخ سوزان ۱ اما آنان که خوشبخت شدمانند، دریافت‌های آن را می‌دانند! بسیار بزرگترین نوشته است: میان هزاران نامه، فقط یک زن نوشته است: «من و شوهرم، از همان نخستین روز ازدواج عاشق یکدیگر میدیم!». اما بقیه، هزاران زن دیگر همه نوشته‌اند: «مالا گذاشت تامن بخوشبختی واقعی رسیدم! وقتی از همه نامها آمار گرفتم، معلوم شد که اکثریت زن و شوهرهای برای اینکه بدتفاوت و خوشبختی کاملاً بررسند، حداقل دو سال و لازم در همچیزی بعضاً زنها، حتی پنهان، دھان، و گاهی بیست سال، گرسته‌اند، ناراضی و بدیخت بوده‌اند، ولی صیر و بردباری و ایمان، سال زندگی، حتی از ظرف قیافه نیز بیکنید بشاره بیدا می‌کنند. بپرسید: «آنچه اختلاف سالهای اول زندگی را چگونه از میان مردید؟» فقط عاشقانه یکدیگر را می‌گذرد و لبخند می‌زندند. درواقع خودشان هم بدستی پاسخ این بپرسی: «من و شوهرم را نمیدانم، ولی همچنان می‌گویند: «من فقط در چهل و پنجسالگی بود که احساس کرم در کنار شوهرم، کساملاً خوشبختی!». دلم می‌خواهد بگویم که درخت ها هر چه دلتان را می‌خواهد رومان بخوانید و به نیزه‌ای می‌پینیما برپا، اما این را فقط دروغ است! حقیقت همان است که در این نامها می‌پینید: پنج سال، دھان، وحشی، بیست سال، رنچ و مبارزه و بردباری، بخاطر خوشبختی!» زن جوانی می‌نویسد: «امضای قاله ازدواج، حلقه نامزدی، و پیراهن سفید عروسی، بخودی خود خوشبختی نمایند. عشق یک اتومبیل نیست که هر وقت دلتان بخواهد رونکش را عرض کنید. شوتش ناگهان از آسمان نیافرند. شب زفاف و بسته مشرک هم، عنق و خوشبختی وجود نمایند، و عشق و خوشبختی واقعی را باید در هر خطه زندگی روزمره جست. خوشبختی را اینها مثل یک خانه، باید آجر به آجر ساخت، و اینکار وقت می‌خواهد و شوهر خود نفته است:

شوال دیگر همه وجود من متعلق به است! و اگر اینرا می‌گفت، دروغ گفتند. بود. زن و شوهر خوشبخت، این راز بزرگ را کشف کرده‌اند که هر کس فقط وقتی که خودش باشد، می‌تواند همسر و شریک خوبی شود. هزاران سال مادران ما به دخترها گفته‌اند: «خودت را فراموش کن! مطیع باش! بالای حرف شوهرت حرف نزن!» و هزاران دختر، پاتسیه مغض خود، شوهرهایشان را نیز بدیخت ساخته‌اند، برای اینکه یک مرد واقعی می‌خواهد بایک انسان واقعی زندگی کند نه باید جسد اوزنی می‌خواهد که از خودش رای و عقیده دارد، تسلیم مغض نیست، جایه میزند، در مقابله بیوگرد که گوئی می‌خواهد جزیره کتف نشاده‌ای را کشند. ما برسیم که هر چیز باهم اختلاف داشته‌اند. من از ذهن‌های که او وسوسه داشتم، بایک پیکانه است. روح ما، جسم ما با هم بیکانه بودند. شوهرم گاهی پنهانی مرا تماشا می‌کرد، و طوری تکامن می‌گردید که این شترین لباس‌های دنیا بود. کف نشاده‌ای را کشند. ما برسیم که هر چیز باهم اختلاف داشته‌اند. من از ذهن‌های که او وسوسه داشتم، بایک پیکانه است. روحی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود! با اینهمه دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، مانند زندگی کردیم. حالا بعداز دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود! با اینهمه دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود! با اینهمه دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود! با اینهمه دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود! با اینهمه دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود! با اینهمه دنیام و یاهیه می‌پوشید که در نظرم زشت ترین لباس‌های دنیا بود. همانی که از می‌خواهد، در نظرنداز، کاهایی احتمانه‌ای بود. فیلم‌هایی که او وسوسه داشت، نظرمن، چرند و مزخرف بود!

بقیه در صفحه ۴۳

خوب، خوشبختی را بیست آوردند؟ تعجب نکید اگر بگویم که همه این زن و شوهرهای زندگی مشترک‌شان، خیلی بدیخت و ناراضی هم بودند! باز نوشته است: «من و شوهرم، از همان نخستین روز ازدواج عاشق یکدیگر میدیم!». اما بقیه، هزاران زن دیگر همه نوشته‌اند: «مالا گذاشت تامن بخوشبختی واقعی رسیدم! وقتی از همه نامها آمار گرفتم، معلوم شد که اکثریت زن و شوهرهای برای اینکه بدتفاوت و خوشبختی کاملاً بررسند، حداقل دو سال و لازم در همچیزی بعضاً زنها، حتی پنهان، دھان، و گاهی بیست سال، گرسته‌اند، ناراضی و بدیخت بوده‌اند، ولی صیر و بردباری و ایمان، سعنه، سرانجام آنها را می‌خوشبختی رسانده است. حتی زن پرایم نوشته است: «من فقط در چهل و پنجسالگی بود که احساس کرم در کنار شوهرم، کساملاً خوشبختی!». دلم می‌خواهد بگویم که درخت ها هر چه دلتان را می‌خواهد رومان بخوانید و به نیزه‌ای می‌پینیما برپا، اما این را فقط دروغ است! حقیقت همان است که در این نامها می‌پینید: پنج سال، رنچ و مبارزه و بردباری، بخاطر خوشبختی!» زن جوانی می‌نویسد: «امضای قاله ازدواج، حلقه نامزدی، و پیراهن سفید عروسی، بخودی خود خوشبختی نمایند. عشق یک اتومبیل نیست که هر وقت دلتان بخواهد رونکش را عرض کنید. شوتش ناگهان از آسمان نیافرند. شب زفاف و بسته مشرک هم، عنق و خوشبختی وجود نمایند، و عشق و خوشبختی واقعی را باید در هر خطه زندگی روزمره جست. خوشبختی را اینها مثل یک خانه، باید آجر به آجر ساخت، و اینکار وقت می‌خواهد و شوهر خود نفته است:

۳۷

# روزنامه خودتان

شنبه دوم شهریور ماه ۱۴۴۷

## بین خودمان

### عمو سبزی فروش گرفتوش

در راطراف خانه ما یک سبزی فروش بیشتر وجود ندارد که تازه آنها بادعجان را داده اند. همچنان زدن عم باقی نمیگذرد. اما این یک طرف کار است، چون بعضی رسیدن به منزل تازه هدف شرها و زخم زبانهای «آقا» میشوند که وقتی تازه بادعجان را مینشوند هوارش بلند میشود و بنی نسبت بیمرضی میدهد. آخر شما قضاوت کنید بایک دکان انتشاری و نزدیکی انجصاری، بایک جانان عمو سبزی فروش ظالمی چکاری از دست من بر میاید. و اقام آیا من بیعرضه، یا آقا هرمه گو؟

**ظیمه نوری - تهران**

هدیه وحشت!

اما از دست این پسرهای شیطان و سریبوای کازرون چند نفر پیش چند نفر از پسرهای ناقلا و باصلاح تھیکارده کازرون بالای برس من اوردند که نزدیک بود جایجا سکته کنم. داشتم از خیابان رد میشدم که دیدم یک نسخه خوش ربط و فرم روی زمین افتاده است. خم شدم و آنرا برداشم. کیسه ای بود بسیار عالی که سرش را با دقت بسته بودند و بنظر می آمد که محتوی گرانبهانی دارد. من از طمع



## چرا اسم مرا (بی بی) گذاشته‌اند؟

این روزنامه ارجان رسمی آدمهای است که حرف حساب‌باز خوش و نقل و روایات با مزه دارند.

شیاب بجهه‌ها، اسم هر اتصالی لند خواند. بجهه‌ها زند زیر خنده. اما عن دچار تعجب و حیرت شدم. آنوقتها هنوز نمیدانستم که «بی بی» اسی قدری است که روی مادر بزرگ‌های مامیگان استند. وقتی از مادر علت این نامگذاری را پرسیدم، گفت که بعلت یک سنت قدیمی و قوی که من دنیا آیدم و مادر بزرگ خدای ایران ممتاز در گلستانه بوده، اسم او را که «بی بی» بود روی من گذاشته‌اند. چون مرا بیشتر بجهه‌ای دیگر دوست داشتم و میخواستم که این اختخار بزرگ را نصیب من شود. بیرون

اسم من «بی بی» است. در مدرسه همه مرد «بی بی بزرگ» صدا میزند. لاید تعجب می‌گردید که در میان اینهمه اسامی زیبا و گوشوار، چرا پدر و مادرم این اسم را برای من انتخاب کردند. من خوشگلی اصلا از همان‌روز وارد مدرسه شروع شد. روز اوی که وارد دستان شدم، وقوی علم موقع حضور و

است که اصلا وجود ما از یادش رفته است. دست کم شما بنویسید که این رسم پدری نیست. فرمیه. ح. از قلهای \*\*\*

### پیامی برای دختر همسایه

قصد من دختر خانی است که در نزدیکی منزل ما سکونت دارد. درست مانند یک زن هنرمند آرایش میکند و از خانه خارج میشود. مادرش چادری است و خواهر و برادرش آنقدر کمپونت‌که در مقابلیه با این دختر خانگ مثل بجهه‌ای سرپرست نظر می‌آیند. اما خواهر بزرگ‌تر کلش نمیگرد و رش رکار خود گرم است. فکر می‌کنم فقط باین خاطر مادرش اجازه این قبیل کارهارا به دختر خود میدهد که سرمه چند توانم از حقوق او را میگیرم تا واطه شکم بجهه‌کند و دختر هم بخطار همین سه شاهی صار رعایت خانواده واقعیتی محیط را از باد برده است. من با آزادی موافق ام انه آنقدر که یک دختر را تا حد موجودی ستد عنصر، بی‌اعتنای و هوشایانه دهد

فرمیه. ح. از قلهای \*\*\*

### مرد ها حسودت‌زند

مردها میگویند «زناها حسودند» اما خودشان حسودت‌زند. پراسال تایستان پدر من در یک ازیوالهای اطراف خانه‌ای خرد اماهیین خرد خانه باعث چنان دشمنی و اختلاف بین ما ویکی از سکانیان شده است که بیا به تمامیا ... مردجا میشنید شست سما بدیگویید و قوی بخانمان می‌اید نیز به بهایهای بسا پدرم سر جو پوچت را باز میکند و کارها به جرودعا میکشاند. آنقدر این حرکت او عجیب و غیر قابل تحمل است که بارها پدرم از این «خانه‌خربین» پیشمان شده و گفتگه است: «کافی دستم مشکلت و سند خردین این خانه را اعضاء نمی‌بینند». با این تفصیل آیامیشود گفت: مردها حسود نیستند؟ مینو. شاهی

### سخنان شیوا

سخنان شیوانی که بزرگان جهان در باره «زیانی» گفته‌اند:

«حضرت محمد ص.»  
زیانی بدون وقار، مانند تو راهیکری فرسوده

وسو راخ است.

«امرسون»  
زیانی بدون عفت و فضیلت چون گل خوشنوند و بی عطر بود است.

«ستر اط»  
چنان اشکبار از لیهای متبرم زیباتر است.

زیانی بهر کجا که وارد میشود، مانند همان عزیزی همه از او بدیرانی میکنند.

«گونه»  
فرستنده: زیبا قندی - خوی

کت و پاجه شلوار و دم آشین و لبه یخد و جیبهای آهارا نواری به عرض ۴ سانتیمتر بچسباند ویرای او لین بار با یک مد صدربرد اختصاری در خیابانها ظاهر شوند. ما تردید نداریم که این مد سخره هم نظیر طرحهای سخه کنونی لیهای افقی‌سرازیری بزودی جای خود را در قلوب پسران مدریس ایران و جهان باز خواهد کرد و شهرت عالمگیر خواهد یافت.

الهه. فاطمی. فرمیه. هنگامه. آزو  
وسواده. اصفهان

\*\*\*

### تنها پول کافی نیست!

نمیدانم چرا اکثر بدرها فکر میکنند که اگر خرج تحمیل و وسیله زندگی نستن راحتی برای ما فراهم سازند همه وظایف پدری خود را انجام داده‌اند. پدرها توجه ندارند که اگر کفتر کار کنند ویشنتر به احسانات و عطاوه بجهه‌ایشان توجه نمایند. هم خودشان کمتر خسته می‌شوند و هم ما زیادتر احساس خوشبختی می‌کیم. بخدا آزو بدل ماند که یکبار برای خردید لیاس یا چیز دیگری با اتفاق پدر و مادرم هردو از خانه خارج شویم. پدرم لااقل ماهی بکار مارا به سینه پرید و یا دست کم سالی بدو بداری ای اطلاع از وضع تحریم می‌داند. الان که این تامه را می‌نویسم مادرم از شدت تاثیر و ناراحتی گریه می‌کندچون پدرم آنقدر سرش بکار خود گرم

خود کیسه را بواشکی برداشته سر آنرا با هول و لا باز کردم، اما چشمتن روز بد نبینید ناگهان عوشی از توی کیسه بیرون چست و بردید روی تن! من که از ترس و حشت نزدیک بود جایجا سکته کنم، مدتی طولانی، شاید در حدود یکساعت همانجا ساک و گستک استندمو قدرت حرکت نداشتم. در چند متری من سه تا پسر جوانو ناقلا که طراح این نقشه بودند، استناده غش‌شش می‌خندیدند!

وقتی بخانه آمدم ماجرا را براز مردم تعریف کردم، بدهم هواز خنده نزدیک بود شکن. شما را بخدا باین پسرهای کازرون بگویید که دست ازین اعمال بردارند.

فیمه عرفانی

**پیامی برای یک گمشده**  
**چند روزه است که سربرست**  
**خانواده ما آقای «خاچاطور**  
**باغدادسازیان»، شغل آشیز،**  
**نایدید شده و ما را در نگرانی**  
**باقی گذاشده. از کسانیکه از**  
**نامبرده اطلاعی دارند، بخاطر**  
**انسانیت، به مراغه رستوران**  
**ساهال اطلاع دهنده.**  
**از طرف فرزند نکرانش-**  
**وارطان باغدادسازیان**

شناختی وجه تمایز او بازدیدگان است.  
 خود جوری شما بخاطر این نام‌آسا و بی‌یاری  
 ندارد و ممکن است این این - که بزم ماه  
 راحت تلقن می‌شود وهم مفهوم شایسته‌ای  
 دارد - موجات شکست یا مقارت شمارا  
 در جامعه فراهم نخواهد گرد. قلمها  
 دوستان سربر شما بیگانه‌اند، چون  
 میدانند که خودتان نسبت بایان این‌ها  
 دارید. پیرحال این شما خیلی خوش  
 طینی‌تر و با معنی تراز اسامی مصطلح قدری  
 دیگر با اسامی خیلی متوجه‌اند.  
 با تقدیم احترام: «بی‌نی»

خلاصه این اسم عجیب و غریب،  
 مثل یک داغ روی من مانده  
 و نمیدانم چکارش کنم. شمارا بخدا  
 نتوسید و بایان بیدرو مادرها مشارش کنید  
 که بجهه‌ها باید باشایی زمان و حصر خود  
 منطبق باشد و نام آنها باید موجب شناسانی  
 آنها باشد، نه اسباب تصریخ و «دم» گرفت.  
 دیگران،  
 زن روز - بی‌نی خانم! همچنانکه  
 خودتان تذکردادید، نام هر کسی عامل

من آن روز حرفی نزد و بعدها تیز  
 اما هر وقت که اینم را کسی بربان  
 هیاورد، چندش می‌شود، خلاصه خون دل  
 می‌خورم و دم بر نمی‌آورم. هر غریبه‌ای وقیع  
 که اینم هر می‌شود با تعجب سراسایی مرا  
 ورآندازی کند و آنگاه بخند تمسخر آمیزی  
 دیدند و من میدانم که در داشت می‌گویند  
 عجب اینست! خلاصه من در مراره اشکش  
 نمای همه هست و بمحض آنکه از دروارد  
 می‌شوم، شاگردان مسخره فرید رمیدارند:  
 «سلام بی‌نی! سلام مادر بزرگ!»

## از میان نامه‌ها

### تریبیت «دوگانه» در خانواده ایرانی

#### استقبال شورانگیز دختران از سپاه داشش دختران

پس از اعلام خبر مریوط به فرا خواندن دختران  
 دیلیمه برای خدمت بدگشتر و اشاعه فرهنگ و دانش  
 در روتا های کشور، بسیاری از دختران دیلیمه  
 سالهای کذشته که در فعالیت های جامعه خود شرکت  
 ندارند، نامه هایی نوشته و تقاضا کرده‌اند که دختران  
 دیلیمه سالهای قبیل را نیز برای خدمت در روتا ها  
 بفرمایی بخواهند.  
 دو نامه زیر نمونه شورانگیز از این اتفاق  
 دختران دیلیمه برای شرکت در سروشت کشوار است:

#### نامه اول: پس تکلیف ما چیست؟

قبل از هر چیز سلام پر شور مادرختران آبادانی  
 را پیدا نماید. خبرگاهی که راجع بسازهای دختر در  
 شماره ۱۷۵ مجله انتشار داده است، بیش از هر خبر دیگری  
 مارا خوشحال کرد و سخن توجه خانواده‌ها فرار  
 گرفت. از طرفی متاثر شدیم که پس تکلیف ما دیلیمه  
 های سال گذشته چیست؟ حال که قرار است دختران  
 در سروشت کشور خود سلام پاسخ‌ای داشته باشند و  
 روتاها و نقاط عقب افتدۀ بذر داشت و فرهنگ و  
 پیداشت پیشاند، پس چرا ما ختر اند دیلیمه سال قبیل  
 را از این فعالیت نمی‌بینیم محروم کردیم که این  
 که ما اصل هم کجی خانه بشنیم و بجای تاش و  
 غالیت نمی‌بینیم و بروز دیلیمه خود تنه کشی بگذشت  
 عمر چشم بدیم زیم خواهش می‌کنیم برای ما دختران  
 آبادانی آخرین تصمیمات مقامات مسؤول را ردار باره  
 کسانیکه می‌خواهند او طلبانه وارد سیاه گردندش دهید.  
 با تقدیم احترام - نیایندگی  
 از طرف کلیه دیلیمه های سال گذشته آبادانی:

زینت، زیلان، بروین، شهابی و اشرف  
 بقیه در صفحه ۸۲



به آن فیکاتور زد بشدت مورد موافذه مادر شوهر  
 پدر شوهر قرار گرفت. باور کیدیار آنستیسم که این  
 دوگانه تریبیت باعث شود که بجهه های من آدمهای  
 غیر طبیعی و نامتعادی از یک درآیند و خدارا بنه نشوند  
 آندهای و بایخیلی بره صفت و خنگه توسری خور هوندو نتوانند  
 حق خودشان را از بگیرند. آنها بادومنی خود را بروند  
 طرز تکر و دوشیزه تریبیت موافق شدند اینها بطور ختم  
 قدرت تشخیص خود را از دست داده‌اند. خانواده شوهر در باک خانه  
 زندگی کنند، اما آن می‌باشد که معمور شوهر در دو تا  
 شد آش باخور می‌شود با یک نمک «بجه های من یا  
 خیلی طاخنی و یاغی از آب در آیند و خدارا بنه نشوند  
 و بایخیلی بره صفت و خنگه توسری خور هوندو نتوانند  
 حق خودشان را از بگیرند. آنها بادومنی خود را بروند  
 تکه باره کنندو منکه مادر تحلیل کرده‌اند هست از  
 آینده این وضع برخود می‌زاید و دلم می‌خواهد که  
 بجهه‌ای از یک واقع بینی بروخود را شوند و برای  
 زندگی امروزی کلکهه چیز آن با زندگی دیروزی  
 متفاوت است آمادگی بیدار کند.

متلا همین پریزو و قوتی «فریده» دختر ۱۴ ساله‌ام  
 با اجاره خود من قدری بموهایش بیچ و تاب داد و

دخترها برایش فرستاده‌اند. من ناور  
 نکردم، اما وقیع عکسها را از قیض  
 گوشها آزاد کردم و بیش تکنیکی  
 آنها را خواندم دیم که دخترها بخط  
 خودشان و با جعلیانی نظری: به امیر  
 گرامیتر از جانم، به امیر زیبایم،  
 به امیر، قلب من و ... عکس‌های انتقامی  
 کرده بودند. گشتنی و بی اختیاطی  
 این گونه دخترها واقعاً باور تکردنی  
 و عجیب است. آخر گفته دخترها  
 حاضر می‌شوند عکس خود را ندیده و  
 نشاخته برای این و آن پفرستند و ادای  
 ستارگان سینما را دریاورند. آنها  
 فکر نمی‌کنند که بالآخره بکروز پرده  
 از اسرارشان یافند و چشم نامری،  
 چون من، عکس‌های آنها را می‌بینند که  
 زینت‌بخش آلبوم یک پسر دونزیوان  
 است؟

مرتضی شهابی شهیززادی -  
 کیاکلا



کودکیم «امیر» رفته بودم آلویوی بن  
 نشان داد که عکس بیش از هد بانزه  
 دختر کم می‌مال را در حالات و اطوار  
 مختلف به صفاتی این احتیاط و  
 من از پرسیدم که این عکسها را از  
 کجا «بلند» گردید. دوست «امیر»  
 گفت که اینها را نزدیکیه، بلکه خود

کردم و بطریداری از حقوق حقه زن  
 گفت: «بیجاست که زن حقوق از دست  
 داده‌اش برید، زیرا که زنان ماقنها  
 عذاب کشیده و رنج برده‌اند». اما  
 گفتن من همان و نازی نهندن از  
 دوستان همان. بعد هم دوستان براي  
 تنبیه بینه تنتمیم گرفتند که جهاب  
 من برسند و تنبیه آن شد که در شماره  
 ۱۷۵ مجله نومند این اوقایق مؤذنیان  
 با تساوی حقوق زنان بخلاف است!  
 خواهش می‌کنم نامه مرا در روزنامه  
 خودتان جای کنید تا هم رفع سوء  
 تفاهم بشود و هم تنبیه متقابلی برای  
 دوستان باشد.

ابوالقاسم مؤذنیان - کازرون  
 از چشم نامحرم بترسید!  
 من برای دخترهای بی احتیاط و  
 ندانید کار می‌خواهم این قضیه‌ای بتویسم  
 تا مایه عربت و هوشیارشان گردد.  
 هفته بیش که سراغ دوست‌دوران



## آقایونا..

### تبیه متقابل!

از بنده با اینکه «مردم»، اما یک  
 از خواستاران پروپا قرص «زن روز»  
 هست، زیرا هیشه‌یه در این مخلجمی‌توان  
 مطالعه امکنیتی یافت. چندی پیش  
 در جمع دوستان سخن از تساوی حقوق  
 زنان بیان آمد. من نیز اظهار نظری

## او که آمد چه بگویم؟ بقیه از صفحه ۷۴

در همچنانی - میانه، عذر، فنا - ساری پر پرخ امین زاده - چالوس، شهزاد منصور طلب - بندر پهلوی، ناهید رضاست - نهیاند ازد؟ آیا و قبیل بروی من آب دهان نهیاند؟ میخوای من بیام.

نور محمدی - تهران، صفری جاذف هنند - راه آواز خوان بسیند دیوانه نمیتوود؟ آیا در مقابل آنهمه عشق که به سعیه دارد من میدانم دست بخون من و او نمی آلاید؟ هردو درمانه و پرشن شده ایم و نمی دانیم چکنیم؟

\* \* \*

از خانها و آقایان که طی هفته گذشته برای سریوس پرسودراهی مجله زن روز نامه نوشتند سپاسگزارم. بهترین نامها از خانها و آقایان زیر بدست ما رسیده است:

رحمه ناظری - تهران، علی پهمنار - هرود، فردیت فاضلی - تهران، ابریخ نوذری - پریدخت فاضلی - تهران، شارود شهوار - متوجه عطارات تهران ناهید علوی - بندر امام، گلزار سوهانی - ورامین، شیخی همدان، گلزار سوهانی - تهران، مفتخری - تهران، محمد ابراهیم نیکو - اصفهان، محمود مینی - زنجان، اردشیر هاشمی - سنديج، مینودشتی - کرمانشاه غلامحسین کوئه ای - کوب، رضا اشاره - تهران، علی پهمنار - هرود، فردیت فاضلی - شارود شهوار - متوجه عطارات تهران - تهران، مخصوصه قوامی - لاهیجان، محبوبه تجزیچی - همدان، گلزار سوهانی - ورامین، شیخی جواهیری - تهران، نرین ذرازه - تهران، مصطفیه صدیقه روزبهانی - تهران، فاطمه رنجبر - مراغه، رقیه شاکر - پریز، مجید جواهیری - شهنشی - مهناز عمرانی - تهران، حسن دربار احمد بندر لگه، فهیمه رستمپور - کرمانشاه، بتوول امید تکانه - کرمان، کیماطلس سرشت، شاهزادن کریمپور - کرمانشاه، نظری حسین صالحزاده - زاهدان، فریادی کریمپور - خرم آباد، سعید دروش براتی - گچساران، شاهrix سليمانی - بوشهر، علی کهیانیان - فرشته بربان - مازندران جوبار، شهلا نجف پور - سنديج، پرون هاشمی - تهران، برقی - محمد - جفری - تهران، ورزیکانیان - تهران، دوشیزه متولی - طس، مهمن نادری - پریز، نازی فقایانی - آباده - فارس، محمد هدیه اردیل - شهناز قاسپور - کرمانشاه، برهان الدین ایزدی - کردستان، فاطمه امیر حسینی - شهری، جخته طاهری - محمد طاهری - تهران، شهلا خوش، نوروزی - آزاده - اردیل، شهروز فضلی زاده - اردیل، موسی امین - تهران، میر عبدال وزیر اهلی - تهران، میرزا احمدی - تهران، پریندخت شامت شیرازی - کاشان، احمد کردنی - تهران، اصغر معاذی - سکر، پهلوی رفیعی - میانه، غلام رضا فردوسیان - قطر.

ازدواج عاشقانه ای منجر به سعادت و بکنه. خوشبختی نیشه و هر ازدواج هم نیاید عاشقانه انجام نگیره . من خود خیابی هارو سراغ دارم و با چشم ام دیدم که عاشق نبود اما پس از چند سال زندگی عاشق هدیگر شد. برکش اینم ماده ایم (فرشته) دوست خودم عاشق و دیووه نامزدش بود اما به نمی آمد. امیدش بیشتر از خانه نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما ...

بهر حال، او آمد. کمل کرد. بتائق نزد پر شک رفیم . نه برای من سوب جوجه تهیه کرد. سوب را نیز با هم خوردیم و بعد از ظهر دیدختی اینجا او بود . امیدش بیشتر از گشتنخانه وی رحه داشت دست بکار زشت زدیم که هر چند نیزه ایم (فرشته) (سعیده) در حالی که وحشت زده بود، بگوش آنالیق بینه برد و با چشم انداز آلد

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

از اینجا بود که فرمیدم او دکتر را دوست ندارد، لیکن امیدوار است که این از ازدواج عاشق او نیست . امیدش بیشتر از اینجا نیزه میگرفت که روی خاک و خود خوشبختی نداشتم. اما که با هم کردن همیششون اخلاق افاده و باکنک و کنک کاری از هم چاشند. عشق هر جایی که امداده میشانت نایم با خود نیاورد.

است، اما از جهت رعایت هارمهونی

رنگ، که منظور نظر اوست، موافقی

ندارد . در بعضی از کارهای او،

کوشش برای شناسایی طبیعت دنیا

مینمود که لازمه شروع کار نقاشی

اصلی است .

استنباطی که از مجموع آثار او

میشود، لزوم بیشتر نوجه به طراحی

طبیعت را برای او محیر میکند .

این دو نقاش، اگر صمیمی و

در راه هر انسانی صادق باشد، با

برداشته که از نقاشی دارند، آیندهای

روشن برایش پیش یافته .

(ای)

بستگی به تسلط ایشان در موضوع های

موردنظر و شناختن روایات نمایشگر

و جوهر کلمات بوده است . این رسم مریوط به روز

چنان باهارات صحنه موردنظر را مجسم

میکردد که شونده خود را فراموش

کرده و در واقعه شرک بیدید . نکته

جالب اینکه ایشان بدعلت مجلسی بودن

مراسمشان، از حرکت نمیتوانست

که چشم گیری بگیرند و تنها بایان

مناسبت داده و اطعام می کرند .

روضخوانان به دوشیعه یا جلیقه

و «اعظ» و «ذاکر» تقسیم شده اند .

کار اصلی و اعظ، از نداد مردم به گونه

های مختلف است . این رسم مریوط به

وقایع و حوادث مذهبی و ذکر معمی

داشتند از آن چنانچه مذهبی و ایجاد

روضخوانان به دوشیعه یا جلیقه

و «اعظ» و «ذاکر» تقسیم شده اند .

کار اصلی و اعظ، از نداد مردم به گونه

های مختلف است . این رسم مریوط به

وقایع و حوادث مذهبی و ذکر معمی

داشتند از آن چنانچه مذهبی و ایجاد

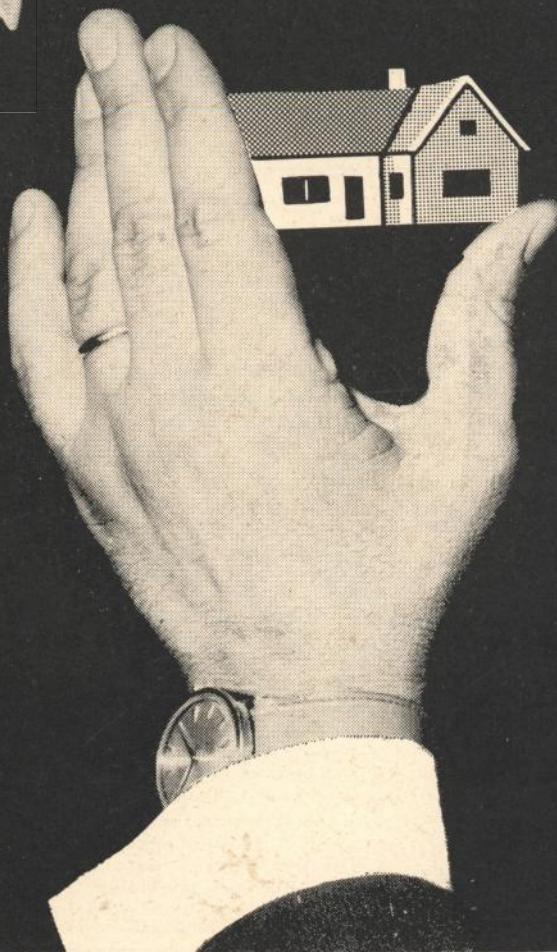
روضخوانان به دوشیعه یا جلیقه

و «اعظ» و «ذاکر» تقسیم شده اند .

برای زیبائی بیشتر

# کاشی سعدی

صرف کنید



آقای محترم  
شما که در فکر آسایش خانواده  
خود هستید، دیوارهای آشپزخانه  
و حمام خود را تازیر سقف با  
کاشی تزئینی سعدی پوشانید.  
تیز امام‌پور سین بخاطر امتیازات  
فنی و بی نظیر و دکور اتوهاب را برای  
زیبائی بیشتر کاشی سعدی  
را توصیه می‌کنند.

# مشکل یک مادر بقیه از صفحه ۲۷

میلیون × میلیون × میلیون = ۵۶  
 با اینهمه این ستاره دور دست نیز ، در نظم کاملی  
 دور خود میخورد ، و گرمه اگر فقط با ستاره از مدار  
 خود خارج شود ، همه کائنات و از جمله کره زمین ما ،  
 یکسره نابود میشود . اگر روزی ، حتی ما بتوانیم دلیل  
 اجازه دهد صریحاً بگوییم که هنر کس میکوشد یک  
 عکس شش درجه از خداوند دربرابر کوکان خود  
 بگذارد ، درحقیقت خداوند را کوچک میکند . خدای  
 که بشود اورا کاملاً توصیف کرد ، خدای واقعی نیست .  
 آیا شما میتوانید حقیقت آن را توصیف کنید ؟ نه !  
 برای اینکه نیز در قل هر ذره نیروهای دنیگیر است  
 فقط کایهای مذهبی نمیخواهیم ، بلکه کایهای علمی  
 کایهای مذهبی میکنیم ، زیرا میدانم که همه کایهای علمی  
 چیزی ، درحقیقت تغییر و توجه آیات کایهای مذهبی  
 دنیا هستند . پس برای وجود خداوند ، تنها یک دلیل نیست ،  
 بلکه میلیاردها دلیل هست ، و من دلم میخواهد پدر و  
 اماده از این دلایل را دربرابر فرزندان خود  
 خود قرار دهد . این الالی را در معان کتاب میخواهیم  
 فیزیک و بحث را از زمین میتوانید بینید . کافی  
 است که طرز کار حیرت انگیز مغز کوکد را برای او شرح  
 بدیند : مغزی که چند دگرگم بیشتر وزن ندارد ، ولی  
 میتواند حتی به ستارگانی که دهها میلیون سال نوری  
 با مفصله دارند ، بزرگ نباشد . برای آن که بشر ، هرچه  
 خود قطبیم بشود ، بینید .  
 شاخت ، زیرا سر انجام بدن تشنج خواهد رسید که « این  
 نیرو و قدرت را قادری مافق تصورمن ، یعنی عطا کرده  
 است ، یعنی خداوند که نظری نمیتوانم توصیف نایابی است ».  
 و هنگامی که کوکد ، شر دلایل حیرت کوچکی  
 چنین قدر مافق تصوری بود که این پیدا کرد ، آنکه در  
 زندگی روزمره خوش ، خود را فعال میباشد با تها و نومید  
 خواهد دید ، یعنی آنکه انسانی خواهد شد که در عین حال  
 آزاد و نیرومند و مسؤول است ، و در همان حال میداند  
 که جو شش واسطه به وجودی برتر از او ، نیرومندتر  
 بدر و مادرها ، چنین خدای را به فرزندان خود  
 شناسند !

کره خودرا کش کنیم . و اگر بیندیشید که مثل کره ما ،  
 میلیاردها کره دیگر نیز هستند ، آنوقت خودتان حبس  
 بزندگی که رازهایی که بیندیشید را کشف کند ، تا چه حدی  
 بیکران خواهد بود . آیا این نظم حیرت آور را ، میتوان  
 تنها بحساب یک تصادف گذاشت ؟  
 عکس شش درجه از خداوند دربرابر کوکان خود  
 بگذارد ، درحقیقت خداوند را کوچک میکند . خدای  
 که بشود اورا کاملاً توصیف کرد ، خدای واقعی نیست .  
 آیا شما میتوانید حقیقت آن را توصیف کنید ؟ نه !  
 برای اینکه نیز در قل هر ذره نیروهای دنیگیر است  
 که کم کشف کنید ؟ این چه نیزروی است که یک قاتل  
 سگکل را ، دربرابر کوکد که میگزید ، ناگفته بیندیشید .  
 فرشته دیدیل میسازد ؟ این چه نیزروی است که طالیل ترین  
 انسانهای ، دریک لحظه استثنای از عرضشان ، به تویه  
 نیز خواهی توانته که کائنات پاشنیم ، و بینارین  
 دنیا هستند . پس برای وجود خداوند را صدرصد توصیف کنیم ،  
 اما اگر همه چیزی از یک گل تشکیل می شد ، وجود  
 میتواند گل اینجا اینجا آوردن بد خداوند کافی بود :  
 خداوندی که در دل هر هیلت نیروی نیزروی نیزه است که  
 شیره آب و خاله را از زمین میگیرد ، و نور آفتاب را جذب  
 میکند ، و به زندگی خود ادامه میبخشد .  
 کوکد کی که از پدر خود شیشه بود که آسمان ، یک  
 جادر آنی رنگ ترک است ، وقتی تزریق شد و در مادره  
 او خود گفت : « آسمان از این پدر و هوای درست شده ، اما امور گار  
 خود گفت ، در جستجوی خدا برآمدید . چرا یک  
 اولیه خداوند را م وجودی میدانست که آموزگار باو گفت :  
 « ولی با اینهمه آنچه ، بالای دنیا و چهان های دیگر  
 نیمیشانی ! پدر تو هم آنرا بد جوری میشناسد ، ولی  
 آیا خود آسمان را نمی بینی ؟ » من عققدم که هر چیزی  
 از راههای این چیز را در برای اینها بوجود خداوند میگذرد ،  
 و همین راههای بزرگ ، شمارا بحیرت و امیدار . اما  
 آیا نیزتون قوه چادیه زمین را خود بوجود اورده است ؟  
 آفریده ، زیرا او جز ماء و خورشید و ستارگان چیزی را  
 بضم نمیدید . اما ماکون قابرهزه کوچک را میبینیم .  
 ما میدانیم که در آنسوی کائنات ستارگانی هستند که د  
 نیزروی را که در دورن آن بود ، کتف کرداست . در  
 برای آنچه بشر از چهان و کائنات میداند ، ندانسته  
 های او ، بیکران است . هزاران سال باید در روی همین  
 کره کوچک زمین نکاویم و بحویله تا یک هزار راهی

حالات طرفات و زنانگی خودرا از دست  
 میدند و بیشتر بسوی خشوت متمایل  
 میشوند .  
 برای زن اروپائی و امریکائی فقط  
 یعنی قرن کافی بود تا یکی تغییر ماهیت  
 بددهد و بمحض دید را جرت ، مصمم با  
 هوش ، منظر و سانده تبدیل شود . اما  
 حیف که هم زمان با این تغییر ، زنانگی  
 خود را هزار داد و روح طرفی خود را  
 کشت . « سیعون دوپوار » در کتاب  
 « جنس دوم » خود میتوانید :

چیزی که حیات اینستکس امروزبرای  
 یک زن بسیار مشکلات است هم موجودی  
 مستقل و خود ساخته باشد و هم صفات  
 زنانه خود را حفظ کند . همین امر است که  
 باعث ناراحتی ها و نگرانی ها میشود از  
 درزهای مانع میگیرد . زنی که بتواند  
 رژیمهای مانع اینکه عقاید خود را  
 و استقلال زن باران بودن وی مانفات دارد ،  
 چون اگر زنی بخواهد موفق شود باید  
 زنانگی خود را در این دوپوار کند و موجود  
 زنی که اینکه را فاقد است .

اما زن بودن و موفق شدن در اجتماع  
 آنقدر ها هم که خانم « سیعون دوپوار »  
 تصوری کند باهم مانفات دارد . کمی  
 کوشش و سعی و میل باز نماندن کافیست  
 که این مفت خدا داده در وجود هر زنی  
 باقی بماند .

## شیک پوشی

در مورد شیک پوشی حرف زیادی

نمیزیم چون در این مختصر نمیگیرد . فقط

خواهد شد . اما اگر فقط به مسائل عامی  
 خشک بپردازد و از ظاهر خود غافل بماند  
 هیچ مردی اورا بعنوان یکنون قول  
 ندارد . هیچ اشکالی ندارد که یا کنون عالم  
 و دانشمند باشد وزن هم باشد .

## زن بودن

**(آن زشت وجود ندارد . تنها  
 بعضی از زنان نمیدانند چگونه  
 خود را حذاب و دوست داشتنی  
 نشان دهند).** (کریستان دیور)

مهنتین کیفیتی که دریک زن بیوان  
 پیدا کرده زنانکی اوست که مهارتانه روز بروز  
 کش میشود و زنها یامیل خود و پیای خود  
 از آن فاصله داشتند . زنی که بتواند  
 اقا زن باشد و حر کاکش ، رفرانی  
 رژیمهای روح و طبع حکایت کند حقیقتاً  
 جذاب است .

زن از روزی که بوجود آمد ، طرفیتر ،  
 بی ثبات و عصی تر از مرد بوده است .  
 میداشت آرامتر و نازنگی ، بروش لطفت ،  
 شانها و دستهایش باریکر ، را در فرشت نرم تر  
 و موج دارتر بوده . بخاطر سیستم غددی  
 حساس و پیچیده ای همیشه رود تاثیر را از  
 مرد و خیلی پیشتر از او دستخوش هیجانات  
 برنگ شدن میشده است .

زن فرمیده و تحریکرده با هوش ،  
 در هر حال زن است و مردها با این چشم  
 میگردند . اگر این چشم نیز داشت و  
 وجود داشته باشد .

رقن از پله یا به خم و راست شدن نیز  
 نوجه داشته باشد .

در تمام این موارد پشت باید کاملاً

صف باشد . بهنگام نشست شکم را فرو

پدیده و پاهای طوطی رویه بیندیشید .

که در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

که در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

است . خستگی یک یا چند عضو بدن با تمام

اندام . بنابراین قبل از هرچیزی را از دیدن

خستگی و کوتکی را از دیدن خارج

کنید و حالتی شاد و زنده داشته باشید .

**چند توصیه و دستور دیگر**

برای اینکه قور نکید یا بجالات

زیگزاگ را هر زن است . خوشبایان آن

عدمی ای که راه رقتنش با مطالعه جون

خرامیدن کیک است و تماسی آنها بینگام

راه رقن کذب خیش میباشد . اولین چیزی

که در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

است . خستگی یک یا چند عضو بدن با تمام

اندام . بنابراین قبل از هرچیزی را از دیدن

خستگی و کوتکی را از دیدن خارج

کنید و حالتی شاد و زنده داشته باشید .

در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

شروع شود . هر روز مدتی این تمرین

را انجام دیدی تا تقویت درست راه

پروردید . در ضمن همیشه پشتان را راست

بکرید . لذتی که زنده باشد

در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

نیز باید کاملاً میباشد . مواظب شکنان

یاشید . شکم برآمده تا حدیستیار زیادی

از تناسب اندام میکاهد و در راه رقن نیز

تائیر میکاراد .

غیر از آن بنشتن خود ، بالا و پائین

## جدا بیت یا « آن » بقیه از صفحه ۱۵

اما نه با صدای بلند و زنده ، بلکه فقط با  
 یک لحنند مایل و دوست داشتنی .

## خوب خ ر امیدن

خوب و درست راه رقن هنر

برزگی برای هر زن است . خوشبایان آن

عدمی ای که راه رقتنش با مطالعه جون

خرامیدن کیک است و تماسی آنها بینگام

راه رقن کذب خیش میباشد . اولین چیزی

که در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

است . خستگی یک یا چند عضو بدن با تمام

اندام . بنابراین قبل از هرچیزی را از دیدن

خستگی و کوتکی را از دیدن خارج

کنید و حالتی شاد و زنده داشته باشید .

**چند توصیه و دستور دیگر**

برای اینکه قور نکید یا بجالات

زیگزاگ را هر زن است . خوشبایان آن

عدمی ای که راه رقتنش با مطالعه جون

خرامیدن کیک است و تماسی آنها بینگام

راه رقن کذب خیش میباشد . اولین چیزی

که در راه رقن تا نیزه از هر چیزی

است . خستگی یک یا چند عضو بدن با تمام

اندام . بنابراین قبل از هرچیزی را از دیدن

خستگی و کوتکی را از دیدن خارج

کنید و حالتی شاد و زنده داشته باشید .

در هر حال زن است و مردها با این چشم

میگردند . اگر این چشم نیز داشت و

روانشان را از دیدن خارج

کرد . لذتی که زنده باشد

در هر حال متعارف و بدن قوزکردن . شانها

نیز باید کاملاً میباشد . مواظب شکنان

یاشید . شکم برآمده تا حدیستیار زیادی

از تناسب اندام میکاهد و در راه رقن نیز

تائیر میکاراد .

۱۳ - پرون بقیه از صفحه

کاش میتوانست این رادیویی لعنتی  
خفه کند ، بشکنده ، نایبود کند ! ... ولی  
دندریته های بزرگی نیز در سرش بود :  
اوتنا ! تو باید از همین رادیو فریاد  
ترنی ! ... آری تو باید فریاد نزین که  
غیر آمیارو کجاست ؟ عدالت کجاست ؟  
غائل او کجاست ؟ ... تو باید بجای همه  
آنها که نمیتواند حرف پرند ، حرف  
ترنی ! ... صدای ترا همه ملت باید بشوند !  
در نقش مباری آنوات بایزی کنی ، نقش  
ای رهنه هارا بازی کن ! صدای آنها را  
نمیگشون مردم برسان ! همه به سینما برند  
اما همه رادیو داردند ! این جمه گوچو ،  
ناتان تو باشد ! رادیو ! رادیو !  
رادیو ! اوتنا ! برو از پشت این رادیو فریاد  
کش ! هرچه دندریت فریاد نیکن ! بجای  
همه کسی کسانیکه فریادش در گلو خفه شده  
ست ، فریاد بیکش ! ...  
فردای آنورز ، اوتنا دوباره کش  
های پاشنه بلند خودرا بوشیده بود ، و شانه  
برگی هم به گیسواشن زده بود . اکون  
راتاق منشی رئیس رادیو دولتی بود :  
— میخواهم آقای رئیس رئیس رئیس ! بیمین !  
— آقای رئیس کسی را نمی بذیرند !  
— ولی مر ! باید بذیرند !  
— مگر شما کی هستید ؟  
— اوتن ! سخنگوی برخانگان ! ...  
— اما اگر آقای رئیس نخواستند  
خنگوی پاپرخانگان را بذیرند چی ؟  
— آنوقت ، من اول شما را بدار  
بیزتم ، بعد رئیس تنان را !  
— هاهاهاه ... سخوچی کیید خامن !  
کش های پاشنه بلند اوتنا ، در یک  
خطه در ضایا اتاق که عطر منشی آقای  
رئیس آن را معطر کرده بود ، مثل  
دو عقاب پیوار در آمدند ، و یک  
خطه بعد ، آینه بزرگی که بروی دیوار  
قابل بود ، هر پاره شده بود !  
لحظه ای بعد ، در میان بیهود و خیرت  
دهه ، سخنگوی برخانگان را پایره نهاد  
نیس راهنمایی کردند !

ر انداخت و دوید: تدتر! بازی  
تر ایتنا! .. اکتوون دیگر فاجعه را در  
بر چشم خودمیدید: رودخانه پالاتا  
بای کرد و داده کلبه فقیر آنها را  
نهسته بود ... سربازان سعی کریزند  
تندگان را نجات هدند ، ولی غرق  
همایکی و دوتا نبودند. درختان پرمهیوه،  
دکان قنایقی، و کلههای چوبی بروی  
آغ دیوانه آب شاور بودند ... اجراد  
ها، گربهای گربهای و میلهای خانگی!  
کار اجراد صحابانشان شاور بودند ...  
با ، در بر این چشمان بی ایش خود ،  
شناختکردن صید دنیارا مبدی: صید  
اسداد آزاد از قلب امواج ناگاهان خودرا  
نمی بینیم آپ انداخت ... سربازان با قنادق  
گک او را زندن و بیرون کشیدند:  
— دیوانهای دختر! میری و میمیری!  
— میخواهم بیمرم! وقتی آنها  
میبینند ، من چرا زندام ... میخواهم  
آنها بیمرم! وقتی بجهدهای شیرخواره  
میبینند ، من چرا زندام؟ چنان  
بیرون بر سرش زندگ که همانجا ، در گنار  
و لعن رودخانه افتد ... هنوزم میعی  
کنک روی شرقشدنگان را خجات دهد ...  
بر خود ، و غرقشدنگان را نجات دهد ...  
بر این چشم خود بیدید که زنها ، مردها ،  
ها و حتی گربهها و سگها ، با نگاهی  
ماں آمیز اور میشگرند .... از هرسو  
داد آنکه! کمک! را نمیشنند ، ولی  
چه سعی میکرد ، دیگر نمیتوانست از  
ی زمین برخیزد ... خسته بود ، بیخواب  
ی ، نیمه جان بود ...

خسته خودرا بروی زمین می‌کشید و با خود  
بیگنگ : «چه روایی تاختی ! .. زندگی  
من چه روایی تاختی بود ! ». دوست  
دوسوی شهر پیش فرستد، و نمیدانستند  
که دیگر چه هدیگر را نخواهد دید ...  
سپاهان دم کار رسید، اوپنا دانست که  
جنگل و حشتگان شهر، تنها دوست اورا  
نیز ازاو گرفته است : روزنامه‌های صحیح،  
دری از شترین سخنات خود را خبری  
کوچک را چاپ کردی بودند : «دشیبی  
دختری که بیراهن لامطالای پوشیده بود،  
خودرا به زیر قطار راه آهن انداخت و  
کشته داد ! نام معمول آنمارو بود ! ...».  
اویتا، از خشم و کینه حتی نیستوانست گریه  
کند. چنگ در صورش میانداخت و خودرا  
میزد ... ولگردان ساحل، دور و پرش جمع  
شده بودند، ولی او هیچکس را نمیدید.  
تصویر آمیارو همه فلش را بر کرده بود.  
سر اچامان، برج خاست و آرام و خاموش  
براه افداد ... لیکن آنث و شهیان دیگر،  
مردم ساحل، دختری پابرهنه و زویله را  
میدانند که بلندتر از امواج دیوانه دریا  
فریاد میزد :

— آمیارو ! من انتقام ترا خواهم  
گرفت ! آمیارو ! سوگند میخورون که انتقام  
ترا خواهم گرفت ! سوگند میخورم آمیارو !  
صدای مرأ میشنوی دوست من ؟ سوگند  
میخورم !

اویتا، بر استی دیوانه شده بود ...  
حالا دیگر و لگردان ساحل، از او میترسیدند  
و کناره میگرفتند ... هر روز صح زود ،  
بادره پالیس میرفت و سوک به شیشه‌های  
اتفاقاً میزد و فریاد می‌کشد :  
— قیر آمیارو کجاست ؟ قیر آمیارو ،  
دست من کجاست ؟ و ماعورین پالیس خود نیز  
نمیدانستند که قیر آمیارو کجاست . چه  
کسی قیر هایی را سک پر دختران گنامارا  
میشنادند ؟ هر چوک، در بوئنوس آیرس،  
این جنگل بزرگ، دهها دختر مثل آمیارو  
از نویندی، گرسنگی یا تنهایی خود را  
می‌کشند یا میرندند ... درست است که  
«امیارو» بیچاره، هیشه خودرا دختر  
باک میلیون معرفی میکرد، اما او هم  
دخته کلکفت و بد متن اهانتا ... و حدیث خنثی

دادشت، پوشید. هیشه آزو میکرد که در  
نخستین شب افتتاح فیلم آیندهاش این  
پیراهن را پیوشت. بارهای با وسوسه پوشیدن  
آن بیراهن میازره کرده بود : «آه !  
آمیارو ! حالا نه ! این بیراهن را باید  
 فقط ش پیروری بیووه ! آری آنث  
پیراهن لامه و طلائی خودرا پوشید و  
برساغ کارگردان گفتمان ، بسراح پسر  
بجهاش رفت :

— پدرو ! من از تو بچهای دارم !  
میفهمیم ؟ تو پدر خواهی شد !  
— من ؟ هاهایها ... من پدر میشوم ؟  
مارک است !

— تو خوشحال نیستی پدرو ؟ بجهه ما  
خوشحال شد پدرو !  
تابغه خواهد شد پدرو !

— بین دخترخانم ! تونینتوانی مرأ  
گول برني ! میخواهی من پدر یاک بجهه  
حرمازه اد بیوم ؟

— پدرو ! اینقدر ظالم نیان ! بخدا  
من غیرازنحو با هیچ مرد دیگری ارتباط  
نداشتم ! پدر این بجهه تونی پدرو ؟ تو !  
تو !

یک سیلی جانانه به «آمیارو»  
ساده دل و همراهان فهمایند که همه رویاهای  
او، رسانی بیش نبودهند ...  
به ساعت بعداز نیمه شب ش آنث ،  
اویتا در ساحل ۴۵ دستخوش امواج دیوانه  
دریا بود ، دیوانهوار میدویند و از هر  
رهگذرانی میپرسید :  
— شما آمیارو را ندیدید ؟ شما آمیارو ،  
دستوست مرأ ندیدید ؟  
ودر همان لحظات ، در آنسوی شهر ،  
دختری که بیراهن لامه طلائی بر تون اشت ،  
واشکهای نقرهای بر چشم ، نویندگانهای

لند دیسنی پانسیون

دیسني لنڈ آمادہ پریاری از اطفال نوزاد تا ۱۲ سال میباشد  
فمال کمتر از ۲ سال در قسمت ریسری دیسني لنڈ تو سط نرسهای  
جربہ نگهداری میشوند، اطفال میتوانند روزانہ، ساعتی، شبانہ روز  
ستفادہ نمائند: میدان کاخ خیابان ابتداج شمارہ ۴۶

سماش، منازل

ر اطاق ۷۰ ریال اثر حشره‌کشی ۶ ماه تضمین می‌شود. تلفن ۳۵۶۰۱۶  
مُؤسسهٔ ظریف

## آموزشگاه آرایش آریان

درمان چاقی  
کتر طاهری تلفن ۹۱۴۱۶

سر موی و سوت

ملت مسافرت به امریکا تا مهرماه  
تعطیل است

- چند نکته مهم را در این مورد بدانید.
- حداقل هفتاد یا بیشتر را بخود اختصاص دهید و به تمیز کردن و مرتب کردن لباس ها و به زیبایی خود پردازید.
- یاد بگیرید که لباس پوشیدن را با موقعیت و مکان و اندام و منحصارات جسمی خود مطابقت دهید و چشم و گوش بسته بنده و بردۀ «هد روز» نباشد.
- همانقدر که به لباس های روی خود پریسید در فکر لباس های زیر خود باشید.
- عیوب اندام خود را بفهمید و سعی کنید طوری لباس پوشید که این عیوب اگر ازین نمره ووند کثیر نباوند.
- عطر را فراموش نکنید ، چون یکی از اسان شیک پوشی است.
- همانگاه کفش و کیف را بالای لباس

ایزیاد نیرید.  
— پول خود را دور نریزید و لباس  
خرید که فقط بخاطر اطاعت از مدروز.  
نمی‌کندی که اهل ممکن است بشما برآزندگی  
داشته باشد — آنرا خردباری کرده  
باشید.

## اینست راز خوشبختی ما بقیه از صفحه ۷۵

جنگیم . گریه کردن و اشک ریختن را فراموش کرد ، و بخوبی گفت : «از انسان که می بینی ! حالا شان بد که شایسته زندگی هستی !»

زنی سی و دو ساله که خود را خوشبخت ترین زن جهان مینامد ، نوشه است : «من سعادت و لذت خانواده ام را فقط میدیون اینما بپرسید کار پرورگ و ایمان به عادات ایکران او مدیدم ... اعتراض می کنم که در سالهای اولیه زندگی ، زندگی را بر سرمه می خوردم چشم ساخته بودم . یکروز پدر بزرگ پیمانه ما داد و گفت : «دخترم اخیل تکن که ما امانها ، بر روی زمین بتوانیم بجهات خوشبخت ، کترنگ موقیت در ساختمان یا خانواده خوشبخت ، می چنیم : بیانی : برای پول ، برای مقام ، برای شهرت ! چرا برای عنق چنگیکی ؟ جرا برای خوشبختی نجیگانیم ؟ خیال میکنم موقیت در در از این مقام ریاست است ؟» و مانندی و باهم زندگی کردیم . حالا بعد از سالها فهمیدیم که خانواده میتواند برقی خوشبختی تو باشند . درست است که ما خیلی یکدیگر را بین زنده ایم ، اما همان آن رنجها ، بیک روز از زندگی میادندانه امروز میگذرد !»

زن دیگری میتویسد : «در نخستین شب ازدواج ام ، شوهرم بنی گفت : «اینرا بدان که خوشبختی من به خوشبختی تو و باشند . مرد فقط وقت میتواند زنش را درست بدارد که احساس کند اور خوشبخت کرده است . از تو انتظارندارم که بخاطر من ، ذوق و سلیقه و قیاده خود را فراموش کنی . برعکس میخواهم که خودت باشی ، و هیچ تحریل ممکنی را از من قبول نکنی . من و تو از اشتی میخواهیم درست بسته اید که خانواده را — که مقدس ترین دیده دیده روی زمین است — بهم نزیند . تو خود نداری با خودخواهی خودت ، و با هیچ و پیوچ ، سوز و گوکنی را که باد کردیم ، فراموش کنی . اکنون تو و شوهرت ، چو پان چند بره کوچک هستید : چند کوکدک مخصوص که شما آنها را بدبای آورده اید ، و اگر بدینجا شما سازید ، دعالت خانواده شما را خواهد بخشید ...» از آنرا بعد سعی کرد دریاره سخنان پدر بزرگ که خیلی دوست داشتم ، منصفانه فکر کنم ، و دین تبعیه رسیدم که با اعضا قابل آزمودا ، نه تنها دربرابر خودمان را گول نزینم و با اعاقت روی و شوهر ...» از آن هنگام بعد ، دوچهل هزار دارم ، شوهرم سبابوار نشست شد ، یکبار نزد همایان خانمان را بزدید داشت ، اما هر یک دوباره دست یکدیگر را گرفتند ، و بازندگی خیلی دیده ایم . حالا خیال می کنم که در دنیا هیچ حاده ای وجود ندارد که بتواند مارا شکست بدم ! ما در اینجا مشکل ترین کار دنیا پیر و شده ایم ! یعنی خانواده ای خوشبخت ساخته ایم !

اینهم اعراف سادقانه زنی دیگر است : «کشمال بدار ازدواج ام ، من دیگر تاب تحمل شوهرم را نداشتم و بخانه پدرم رفتم . سه روز بعد فهمیدم که شوهرم با یکی از همکاران زن خودش به سینما فرستاد . از خوش بختی : «حالا کن که حضرت آدم از بهشت خواهند آمد و شوهر تو خواهد شد . یاک مرد پیدا کرده بودی و حالا دوستی او را بیک زن دیگر تحویل میدهی . چرا ؟ اشک ایام را پاک کرد و نکارت بخانه شوهرم برگشته و گفت : زندگی را از صفر شروع می کنم . موافقی ؟ و آنوقت ، هر روز بیک مشکل زن دیگری میتویسد : بعذار دو ساله زندگی اندوه کننده بالآخر فهمید که بیوهده تلاش می کنم که شوهرم را عرض

داشتم . دو سه بار باستانه جدائی رسیدم ... شوی بعذار یک دعوای مفصل بشوهرم گفت : «ما دیگر بیوهده یکدیگر را راجح بیندهم . خیال نمی کنم بهتر است از یکدیگر جدا شوی ؟ شوهرم با آنکه میخواهد با در نامه زنی جوان ، حقیقت زیانی هست : «من شوهرم ، سه سال تمام با هم اختلاف

این صرحت و تساوی ، در نخستین سالهای زندگی ، کمو بیش ، زن و شوهر را دربرابر یکدیگر قرار میدهد : الله تعالیٰ دوستمن ، بلکه مثل دو ایوان آزاد که میخواهد با یخت و گفت و گو بیک نتیجه هنرمند . در نامه زنی جوان ، حقیقت زیانی هست : «من شوهرم ، سه سال تمام با هم اختلاف شده اند که رو در روی یکدیگر ایستاده اند مساوی و برابر ؟ بدون دروغ و با صرحت !



## نقاشی و «ماشینیزم» بقیه از صفحه ۲۵

— نظرتان در مورد تماشاگر ایرانی وایده است یا فرم های عرضه شده ؟

چیست ؟ — روی تماشاگر ایرانی نمیتوانم انگشت بکدام را اما تماشاگر بطری کلی در تمام دنیا آجنبان نمیست که برای نزد من تکیه گاهی باشد ، تماشاگری میفهمد و یا نمیفهمد ، آنها که میفهمند دسته ای واقعا هنر شناس هستند و مسته دیگر شان ارادی و فنکر آنها در میآورند که باز بهتر از عده ای هستند که اصل این فهمند ، البته تماشاگر ایرانی هم یاک چنین حالت دارد ، اما بطور کلی یاک جهش خود آموزی درست جدید وجود دارد که باعث امدوواری است و اینکه حداقل عده ای بدون دعوت و تظاهر برای دیدن نمایشگاه میباشد ، خودش پیش فرست است .

— بر نامه آینده کارتان در زمینه نقاشی چیست ؟

— تا آخر تابستان نمایشگاه جمعی نقاشان معاصر خواهیم داشت و بعد از آن تمایشگاه دیگری از آثار تماشاگران خارجی در گالری خود خواهم داشت . و یاک سری کارهای تازه دارم که بنویس خود تجھیز است .

اما امروز جهش بازاری هم وجود دارد که دشن کار هنری است .

گالریها یکی از خطرات بزرگ کار

نقاشی امروز است .

## از میان نامه ها

بقیه از صفحه ۷۷

### نامه دوم : ما دچار عقده حقارت شده ایم

حقیقت اینسته ما دیلمه های سالهای گذشته دچار عقده حقارت و خود کمیاب شده ایم ، زیرا در یاقینی که برای اجتماع خود بی ارزش و معادل هیچ و پوچم . من و دوستانم اکنون از اینکه دوستی سال از عمر خود را صرف تجھیز کرده ایم و چگونه نمیتوانیم از آن بهر برداری کنیم بشیامیم . این درست

بریندیم . پس مارا مایوس نکنید . با تقدیم احترام — مهربانی زیارتی از : شلمان ( گیلان )

زن روز — همانطور که در مقررات مربوط به سیاه داشت دختران دیلمه سالهای پیش به شرکت در این فعالیت بزرگ اجتماعی دعوت خواهد شد . پیر صورت ما اقبال و علاقه پر شور دختران دیلمه را برای فعالیت در اثک امیر غنیمت اجتماعی که بیشک چهره جامعه مارا دگرگون خواهد کرد دیستالیم .

## جدول شماره ۱۸۰

افقی : ۱ - از مهرماه امسال  
مشغول فراگیرشون کارهای اجتماعی و  
پس بیکم و اهانیست زنان در شهر  
و دهات میباشند - ۲ - دانههای آن  
برای رفع مدد و زندگ و گراما  
تجویز میشود - شرافت و حیثیت  
است و چون کلاه ازرس برداشیاب  
دیده میشود - ۳ - نوعی آن - آنگوش  
گم آب - ۴ - گل افریش - ۵ - نظر و  
تفکر در امور - روی و چهار -  
توده مردم - گردآگرد - ۶ - آداب و  
رسوم شهر را داشتن و تندن داشتن -  
طرز سخن گفتن و تلقظ - ۷ - کلمه  
تعجب در مقام شفقتی - از سیزهای  
لوکس - با کاوایله در پیست مشغول  
رقص است - ۸ - مال آدم چشم خورسایه  
است - ماه تمام - پیلو ۹ - از گیاهان  
سمی - همنشین ۱۰ - گیاه پررشاخ و  
برگ بدین تنے ضخم - تاک نوار  
۱۱ - برای دیگران کارزاری و  
کارگانی کردن - گوشت بدون  
استخوان .

عمودی : ۱- یکی از نوشه های هونوره دوبلانژاک ۲- واحد جامعه  
امتیاع و سریچو ۳- همان یک است اما نقطه هایش تغییر مکان داده  
است - قدم است اما نه برای راه رفتن - حیوان چهارپا ۴- آنرا  
در نوعی آش میریند و آن آش راهنم بیان آن می خواهند - نوعی انگور  
۵- ضمیر اشاره - روانداز رستماني - آزاد ۶- خوراکی از اسفلنج و  
زرده تضمیر غ - مثل و مانند ۷- کشوری در اروپا - نت ماه ۸-  
بزودی فارغ می شود - مرد باشد ۹- وقتی بزید علامت روشانی میدانند -  
جوانتر و بزرگوارتر - هشت و شنگول ۱۰- بیوه و بیکاره -  
فرقه ایکه در عربستان سعودی حاکم بر امور هستند ۱۱- زادگاه ویرانیزی -  
عادت و روش .



## سرگرمی هفته پچه‌های گمشده

پطوریکه ملاحظه میفرمایند یکی از  
اعیاد ملی است و خیلی شلوغ بلوغ.  
در این بازار آفتهنه همه خوشحالند  
خر خانواده که بجهه هاش را گم کرده  
و برای یافتن آنها به پلیس مراجعه  
نموده و تقاضای پیدا کردن چهارسا  
بجهه هاش را دارد، وقتی پلیس نشانی  
بجهه را رخواست اداره شان گفت:  
— هر چهار تفرشان عنین این یکی  
که دست نتوی است من عنی ایام  
پوشیده اند.  
حالا شما خواننده عزیز میتوانید  
بجهه های گشته را پیدا کرده بسما  
شنان هدیدیم؟ بقید قرعه به سه نفر  
کسانیکه باسیح صحیح بدنهند سه ماه  
نوزون مجاذی تقدیریم یعنی کنیم.

**برندگان مسابقه :**  
**(مردها و شمشیرهای ها)**  
 از میان کسانیکه باشید  
 به مسابقه «مردها و شمشیرهای ها»  
 بودند دوستان زیر مقید قرعه  
 شناخته شدند:

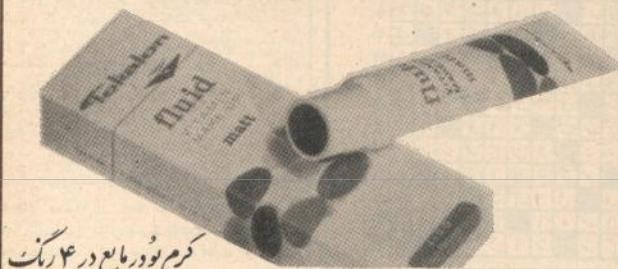
کنم . او همیشه عمان مردی خواهید بود  
که پیش از ازدواج بامن بود . پس سعی  
کرم دست کم اورا اهلی سازم تا در شهای  
تاریخ زندگی تنهای نباشم ... و آنوقت  
دیدم که شوهرم خود بخود دارد موضوع  
مشهود ! حالاً او فقط شوهر من نیست ،  
بلکه عاشق جاودانی من است ... بعداز  
پانزده سال زندگی مشترک ، من هنوز هم  
هر روز مخصوص شوهرم را طوری تکاه  
نمیکنم که گوئی مرد هوشلکی را در خیابان  
بدیدم !

از این هزاران نامه ، من حقیقت بزرگ  
دیدگری را دریافتام : در زندگی زن و شوهر  
های خوشبخت فاتح و مغلوب ، ارباب و  
برده ، رئیس و رئیس و وجود ندارند .  
شوهر خوشبخت دوم موجود کمالاً آزاد  
هستند که از آراده یکدیگر را انتخاب  
کردیانند . از نامه های همه شورها معلوم  
است که همه همان از آن تصوری افاضه ای از زن  
بیزارند : زن که مطیع چنین شوهر خوش  
است . آنها زنی میخواهند که بقول خودشان  
( رفیق ، یا همسکار ، و یک شریک باشد )  
هم ساوی باشد .

نظر میابد که خوشختی یک  
خانواده، در سالهای اولیه زندگی، بیشتر  
به میز و پرده باری و دوراندیشی مدواه است  
است. همه زنها خوشبخت نوشته اند: «در  
سالهای اولیه زندگی من خیلی دست به ای  
حثاًت میزند». سریعیج و عوج، اشک  
میری خشم، دعوا می کرد، قهر می کرد.  
و اگر خوسنی و دوراندیش شوهغم نبود،  
تاتحالا ازاو چاشدنه بودم «اما مینه که  
دوشه سال گشت، که ترازوی زن  
ستگین تر می شود. همه شوهرها نوشته اند:  
«حالا بعد از چند سال زندگی، فقط  
فناکاری و پرده باری زم باعث بیان خانواده  
ماشده است. او حساین مواظب و مراقب  
من است و راستش را بخواهید بی آنکه  
یک کلمه درشت بعن بگوید، همیشه عقیده  
خودش را بعن تحمیل می کند! و نهی دانم  
چرا خود منهم، همیشه حرف او را  
پیشبردیرم!»

می پیشگیری کرد و خوبیست بخواهد  
خانوادگی، کار آنلاین نیست. همه زنها  
خوبیست در نامه های خود فوتو شهادت  
خواهند داشت. «از عشق دشوارتر چیزی وجود ندارد»  
حق با آهستا است. و نیز حق با زنای است  
که در نامه های خود نوشته اند: «هیچ لذتی  
بالاتر از پیروزی در عشق نیست، اما این  
پیروزی تقدیم تلاش و مقاومت و سرسرختی  
سیاری است می‌باشد».

# زیبائی طبیعی راهمه تحسین میکنند



کرم پودر مایع در ۴۵گز

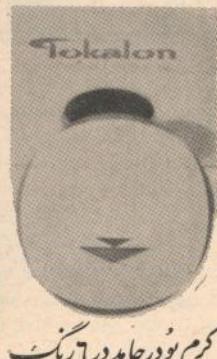
# Tokalon

## کرم پودر توکالن بچهره شما زیبائی طبیعی می نماید

کرم پودر مایع و جامد

### توکالن

بمترجذب میشود  
رنگهای آن مناسب  
بارفک چهره شماست



کرم پودر جامد در ۴۵گز

## معجزه زندگی من بقیه از صفحه ۱۶

جواب هشت دادم. دستم را گرفت:  
— چشم درست نمی بینه. بیا جوچارخ  
صورت تو بیست.  
بیرون هم بدبیل ما آمد. هردو  
کردند. باز مرد پیر از من سوال کرد:  
— چیزی گله کردین؟  
تا این جمله ازدهاش خارج ند مثل  
بجه بدامتش آویختم و بی توچه به همسر  
و مادر و پسرانم که معجبانه ایستاده بودند  
و عارا میگزینستند گره را سراهم و گفتند.  
— ای آقا. توروبخدا آگیدا  
کردن پس بده. سیگاره میشم. بیرونم  
میکنم. آنانه میخواستم ترا باز بطور خودم  
بکشم.  
آن بار بیرون باشانی لرزان برسید:  
— چقدر بود؟  
— بیست هر ترتومن. همه اش اسکناس  
دهنومی. توی گیف چیزی بود. در  
حکمیهای اداره. گارت خدمت. دفترچه  
بیمه. گوهایهه رانندگی.  
دونفری بهم نگاهی کردند و بیرون  
گفت:  
— پیش بده. خودشه. الهی شکر  
که بیداش کردیم. از غروب تا حالا داریم  
میگردد.

دست دیگر. اشهدگفتند. از گناهان دوران  
چیاتم استغفار کردم و آعاده مرگ شدم،  
اما درست در لحظه‌ای که میخواستم مشت  
تر بالاکشیده را دردهان بزیم و لیوان  
آب را برده آنسربکشم صدای زنگ  
درخانه برخاست.  
دل فروخت. از خودبرسیدم چه  
کسی این وقت شب زنگ بیزند؟ لیوان  
را ازینین نیهام و برخاستم. کسی راند اشتبه  
که درچنان شرابی بسراخ مایا باید. نه  
بیمار، نه مسافر، نه محض. پس کیست  
که زنگ میزند. پس تو را بجهه‌ای  
خواب آلود خود را بدرخانه رسانید و بعد  
پشت دراتاق من آمدوگفت:  
— بابا. یدیر مردویه بیزند اومدن با  
شما کاردارن. میگن شما اوفرانو نیشناسین  
او نام شمارو نیشناسن اعاکارتون دارن.  
با او قات تلح طرف درخانه رفته. در  
روشانی چرانگ که نور ماره و مرد شصت و  
چند ساله ریزنشی را دیدم که ته ورش  
سفید و عرق چین دست دودی شده بیرون  
شکری برداشت. باز بیرون هم قه و هیکل  
خودش نیزرا او بود. بیرونی که فقط یک  
چشم از لای جاده دیده بیشد. بیمرد هر ا  
که دید پرسید:  
— آق رضا شماشین؟

مشکلی را نمیتوانست آسان کنند چراچ رنج  
نخنیدند. فقط یکبار گفتم «یکی از رفقاء  
مرده». زنم مصرانه می‌برسید :

— کی مرد؟ نم آقا. آقا ابراهیم.  
نصراله‌خان؟ آخه کی؟  
و باز جوایی نمدادم. در اتاق تاریک  
و درسته برازو افتدام و رو بقبله نهار خواندم  
را ازینین نیهام و برخاستم. کسی راند اشتبه  
که درچنان شرابی بسراخ مایا باید. نه  
بیمار، نه مسافر، نه محض. پس کیست  
که زنگ میزند. پس تو را بجهه‌ای  
خواب آلود خود را بدرخانه رسانید و بعد  
پشت دراتاق من آمدوگفت:  
— بابا. یدیر مردویه بیزند اومدن با  
شما کاردارن. میگن شما اوفرانو نیشناسین  
او نام شمارو نیشناسن اعاکارتون دارن.  
با او قات تلح طرف درخانه رفته. در  
روشانی چرانگ که نور ماره و مرد شصت و  
چند ساله ریزنشی را دیدم که ته ورش  
سفید و عرق چین دست دودی شده بیرون  
شکری برداشت. باز بیرون هم قه و هیکل  
خودش نیزرا او بود. بیرونی که فقط یک  
چشم از لای جاده دیده بیشد. بیمرد هر ا  
که دید پرسید:

لیوان آب بdest گرفم و تریاکه را در  
ساعت بیک بعداز نصف شب بود. یک  
 ساعت باق رضا شماشین؟

درخانه از دوچرخه پائین جسته ولی ناگاه  
آه ازهادم برآمد، زیرا کتف را در جای  
خود نمیدم. میتوانید حس بزیند که در آن  
لحظه بزم چه گذاشت. مردم وزنه شد.  
زنده شدم و مردم. وای بزم. زانوانست  
ند و همانجا مقابل در نشست. مثل زنای  
بچه مزده گرسته. خادا. اینده چه  
کسی حرف مرا باور نمیکرد؟ چه بروزمن  
میاوردند؟ مجنه زندان، محاکمه و حبس  
قیافه دادستان و قاضی و زندانیان را بیش  
بعضی خود کشی شنی تریاک چه کرده بود.  
در دسترس نهادم که بخورد و همانجا بیسم.  
از فرط گریه و شکستگی کار حماماز  
خواهیم برد. اهل خانه مرا بیدار نکردند اما  
مراقبم بودند. بعدها گفتند که چند  
موشخ شده و جگونه بتوپ بست ششی باش  
میدادند. حس میزند کعنی قصد کوشش  
دارم و حتی هرس مردم تریاکها را کار حماماز  
دیده ولی بزی خود نیاورده بود. همین  
که چشم گشودم باز بیداعجر اتفاقیم. بهوهای  
خود چنگ زدم و گفتند:

— آخه خدا. مگه من چه گذاهی  
بدرگاه تو مر تک شده بودم که مستوجه  
این عذایم. پس قدرت تو کو؟ پس عذالت  
چی شد؟

لیوان آب بdest گرفم و خودرا  
در اتاقی حبس کردم. لروعی ندیدم که به اهل  
خانه نکویم بزم چه رسیده است. آنها که

## و معجزه زندگی من بقیه از صفحه ۱۷

نحو بگو چی شد؟ هیچ خانم اونوقتی که شما بیهوش شدیدن، آقا داشت از ترس زهره ترک میشد. مرد باون بزرگی گریه میکرد و توی سرش میزد. منم که دیگه تکلیفه معلوم بود. داشتم قضیه روح میشدم که یه هوی به دوته ازاون ماشین فیده‌اکه مال مرخصخونه اس نزدیک شد. من دیدم جاو و دست تکون دادم. ماشین وایساد. آقا گریه کنان ماهارو تعزیز کرد. یونهانی که داده خانم همین خانم که آتاوه دیدن با به آقا پیاده شدن. خانمه گفت. من قایله هستم. ترسیں. داریم میریم (خرم آباد). اونوقت شماره سوار کرد. ما در هارو بستم و سوار شدیم و او مودیم اینجا شماره بردن توی اتفاق عمل و خاصه من یه هوی صدای بجهه و شنیدم. حلام که شما الحمد لله بیوش اومدین.

وقی خانم قایله برای خدا حافظی باتفاق من باز گشت از او پرسیدم: خیکار میکردن. من قایله پهداری اندیشه‌ک هستم. شوهرم دکتره. شوهرم مامور خرم آبادش بود. فرار بود صحیح حرکت کهیم، ولی عاشین گیر نیوید. ناچار با آمولانس پهداری راه افتادیم. مثل اینکه بدل از اتفاده بوده و وجود توی راه برای به نظر موثره. خجاله داشتم. اگه تا صحیح صیر میکردم راه تر باینجا میرسیدیم. خلاصه اومدین. من وقی بالا گردنه شوهر شماره دیدم که داره گریه میکنه فیضیم خداوند منو باینجا کشیده که یه فتو از مرگ نجات بدم. همینطور شد، حالا خوشحالم که شما حالتون خوبه.

بله آقای سردییر. این بود معجزه زندگی من. آیا شما این واقعه را جز معجزه به چیزی دیگر تعییر می‌کنید؟

است. (حمدی) شوهرم کنان تخت ایستاده بود. کی انظر قدر خانمی فدایه‌جاهام را در بغل داشت و بروی من بخند میزد. افرشته‌ای میباشد. صورتی شیرین و نگاهی آرامش بخش و امیدوار کنند داشت. آندر مهربان نظرم رسیده که دلم میخواست از جای برخیز و هزار بوسه بپورش بهمینه و برگیرم. (فاتحه) گوشه اثاب داشت یونهانی. آنها هم حق داشتند که بی اختنا نمیکردند. تو قرق اگر راندگان جا و نونمده دیرلها و کامپونهای سگن بسرازی تو قرق اگر راندگان جا و هزار بوسه بپورش شیب و چشتنی کی داشت هیچ راندگانی جرأت نمیکرد کامپون خودش را با آنهمه باری خاموش بگذرد و پیاده شود.

اینکه بین نگاه کند پرسید. به پیشکی خوب خانمی که قدره خلف را در بهمینه سپید وارد اتفاق شد و قبل از اینکه درین نگاه کند پرسید.

خوب خانمی که قدره خلف را در بهمینه سپید وارد اتفاق است، ولی او بغل دارد قایله یا پیشکی داشت. درد به رویوش سپید نداشت و نهان نیمداد که مر بروی به آن بیمارستان باشد. خانم جواب داد:

مر پیش من حالت خوبه. از ترس بیهوش شده بود. دخترخانم مشاهده سالمه وزش زیاده و خیلی خوب گریه میکند. چشم کویی است.

دنهان گشوده و پریسمیم:

من کدام؟

شوهرم سرش را نزدیک آورد و گفت:

به معجزه بود. خدا تورو نجات داد.

چی شد؟ وقی من بیهوش شدم

بعد از تعریف میکنم.

همه از اتفاق بیرون رفند و فقط (فاتحه) ماند. او با شادی خودش را بعن رسانید و سپاهی مراد دست گرفت و پرسید و گفت:

خانم. الیکی شکر. حالتون خوبه.

بچه سالمه.

دوستی درجه رسانیده بود. فاطمه از ترس مر چکل بگرد و پیکرست و میگشت:

خانم جونون. الهی قربونتون برم.

کاشکی میبردخت. حبید آمد. و قطعی کنم.

دختره از ترس داشت قابل تهی میکرد و موی فشنگ و واپسی خوش را در دسترس من بیگداشت که هنگام شدت درد خانم گشوده شاید کمی تسکین باید. کم کم علائم وضع حمل نوادران بشکل میکرد و موی فشنگ و واپسی خوش را در هوش قدم. هیچ زنی پیشگام زایان از درد بیهوش نمیشود، اما من از حالت رفاقت و این ترس بود که مر بیهوش کرد.

دیگر نهیمیدم چه شد و چه گذشت. موقعی بیهوش آمده که روی تخت پهداری خرم آباد آمریمه بودم و صدای گریه دخترم در آنچه اتفاق نهیم افکنه بود. باورم نهیم (فاتحه) ماند. او با شادی خودش را درد بیهوش نمیشود، اما من از حالت رفاقت و این ترس بود که مر بیهوش کرد.

دستا شست رسم بخور. یکی دیگه. دو نه کایله نداره. این درد با هیچ مسکن آروم نمیشه.

برای سوینین بار درد بسراخم آمد و متناسفانه مر تبه افلاطون نیستند. دفعه چهارم یا پنجم دیگر دردقطع تکرید و وادمه بافت. من مثل هار بخدو می‌بیجدید و می‌نالیم و به لباس خودم و قاطمه و موی اور، به یتو، به شک و صندلی

# گیتا در اوج قدرت

بالاخره انتظارها به پایان رسید سال ۱۹۶۸ فروش فوق العاده گیتا واقعاً همه را مجنوب خود کرده. گیتا سه راه شاه تلفن ۴۳۹۹۰

## فردای کودک

**کودکستان - دبستان - پانسیون شبانه روزی**  
**زیر نظر مستقیم فروغ فروتن - محمود خاتمی**  
 برنامه سال تحصیلی تمام وقت (از ساعت ۸ صبح الی ۱۰ بعدازظهر) بوده و دانشآموزان تکالیف شبارا در کلاس زیر نظر مربیان انجام میدهند

تدريس زبانهای انگلیسی و فرانسه زیر نظر معلمان خارجی کلاسهای موسیقی، باله، نقاشی، کارهای دستی و هنری زیر نظر مربیان هنرمندان اداره میشود. وسیله رفت و آمد بتمام نقاط تهران و حومه آماده میباشد. نشانی جدید: بوسف آباد - خیابان محمد رضا شاه - مقابل سینما گلدبیس - خیابان آهی. تلفن ۶۲۷۱۵۷

که داری دق می‌کنی. نخواستم اینکارو بصحب بذارم. خودم میدونم شب سختی بیهوده میگذشم. یامادرین راه افاده‌می‌برم هر آرخاخنرو زدیم. بعضی‌ها دروغی بیهوده ای میگشتن، امامون گول نخورم. با عکس تقطیعون بیدارم و میفهمیدم دروغ نداشتم. یا لحظه فکر کردم که شاید این انسان اینقدر باگشتبیدی نمیشود. چه کنم ازیست هزار توانم بول بیان میگذرد و هشت ساعت در کوچه‌ها و خیابانها می‌گرد و هر اخراجه را در میزند تا صاحب بول را بیادی؟

من نمازه‌وتی مسجد محدوده خونم و بیرون اعدم. اب جوب آب و ایساده بودم که شما با دوچرخه رشدشیدن. کیف ازیست دوچرخه افتادمین چلوبای من رفت توی جوب، هیشکی اونو نمیدید. من فوراً روش داشتم. چون اگه مردم و لشکار مددیین هزار جور کلک درست میکردن. اگه معجزه زندگی من. بعینده شما حاده دنیا که ایشان خودش بشه نموده. این را گفت که بی نیازی خودش را به من ثابت کند. او و مادرین راه افاده‌می‌برند. رفند. فرشتگانی که شاد از بارگاه خدای عادل برای نجات من ماموریت داشتند. این بود معجزه زندگی من. بعینده شما حاده دنیا که ایشان خودش بشه نموده. این توی کیف گشتم و گشتم تایا آخره از روی کارت کارو تهدیق اتوکیل امپو نشونی شمارو بیداکردیم. اما منشی قفقی بود. منم معجزه است

## نامه سوم پدرم فقط اسکناس را دوست دارد!

گلی جان!

من و خواهانم و پدرم ، در دو  
دینای کمالاً جداگانه زندگی می‌کنم .  
دینای پدرم ، فقط دینای پول است و  
اسکناس ، و دینای ما ، دینای جوانی است  
و هزار آزو و حرث و افوس . پدرم  
معتقد است که زندگی یعنی اینکه باید  
چیزی بخوری تا برهنه باشی ، و لباسی  
بیوشی تا برهنه باشی ! همین ویس ! ..  
پدرم چندان بناهای اعانتا است که اگر  
صحبت پول در میان نیاد ، شاید در عرض  
هفته ، اصلاً دوست کلمه هم با هم صحبتی  
نکنیم . او همارا کنک نمیزند ، ولی  
بی انتشاری اش ، درآورتر از هر کنکی است .  
شنیده‌ام که خیلی پول دارد ، اما درخانه  
ما صحبت از گردش ، مهمانی ، بیکنیک  
ومسافت ، کفراست . خلاصه زندگی  
پدرم ، و لاجرم زندگی نیان و خواهانم  
در خوردن و خوابیدن خلاصه شده است ،  
و بدتر از همه اینسته که پدرم قصد دارد مرا  
که دیلمه هست ، از ادامه تحصیل محروم  
سازد . خواهش می‌کنم پدر و مادرها بگو  
کمی هم فکر بجهاتیان باشند . چرا کمی  
بما صحبت نمی‌کنند تا درباریا محبت در  
باشان بزیریم ؟ آیا من که یک انسان ،  
از شش چند اسکناس رنگی را هم ندارم  
که بخار آنها باید از ادامه تحصیل هم  
محروم بیوم ؟

امضاء محفوظ

## جواب گلی :

بیش از آنکه بدن سه نامه از سه  
دختر جوان و غرفه پاسخ بهم ، توجه  
همه پدر و مادرها را بیک نکته تائف‌گذیر  
جلب می‌کنم : می‌بینید که هر سه دختر -  
ونویسنده‌ان که نایابهای های مشابه دیگر -  
از ذکر نام حقیقی خود وحشت دارند . این  
دخترها از پدر و مادر خود « میترسد » !  
بلی ، آنها از پدر و مادری که آنان را بدنیا  
اورده‌اند ، و شاید دوستشان هم دارند ،  
و حشت دارند . این دخترها نه تنها جرات  
نیارند در برابر زندگی خود دوکله با پدر  
و مادر خود حرف بزنند ، بلکه در زندگی  
آنها ، حتی یاک حاله یا عمه یا یاک دوست  
صیبی و هدیه نیز وجود ندارد که بای  
در دلشان بنشیند و ایش از چشمان بالا  
کند . خیال می‌کنید چنین دختری که  
شانزده یا هفده سال بیشتر هم ندارد ، یعنی  
در بحرانی ترین دوران عمر خویش است ،  
تاکی میتواند بوزد و سازد و دم بریاورد  
یا خدا تکرده راه انحراف و اشتباه در پیش  
گذیرد ؟

نامه اول ، نونهای از خودخواهی  
ظالمانه یاک مادر است : مادری که مدام  
بجهیزی اید و آنگاه را در خانه را بروی  
دخترش می‌نند و خود بی‌گذار و  
سر و ساخت می‌برد ، و نتا بجهیزی  
نیقد را بدست یاک دختر جوان می‌سارد !  
دختر اک خودورا « جلا » نامیده ، والته  
هیچ مادری جلا نیست ، اما زنی هم  
که دخترش را هر روز کاک میزند ، و بدن  
اورا با ندانهای خود گود می‌سازد ،  
شایسته نام مادری نیست . مادری که موهای  
دخترش را بیرحمانه قبیح می‌کند و اورا  
« گلفت خانه » معروفی می‌کند ، آیا واقعاً  
شایسته آنست که مدام بجهیزی بیاورد ؟  
این دختر از پدر و مادر خود چه میخواهد ؟



# Pretty Feet

کرم جدید پریتی فیٹ سولیهای مرده و زائد پوست  
بدن شنا را فوراً از بین میبرد و اندامی نو و برازنه  
در شست بوجود نماید

« آریانا فیلم » با افتخار فراوان فیلم برگزیده سال را تقدیم میکند  
داستانی آنچنان ارزشمند که نقش زندگی را در آن خواهید دید و با حقایق  
تلخ واقعیت آشنا خواهید شد

برنامه امشب سینماهای

## اروپا - رکس - آسیا - میامی - پاسیفیک - تیسفون - همای - سیلوانا - ری - المپیا - پرسپولیس

و برنامه افتتاحیه سینما ارانوس (مختاری شاهپور)

# فروزان چایون سپر و شوق پرستیز و آرمان « فیلم »



صون: آریانا فیلم

باشک: قدکچیان شایی مینا فریتیس ناهید فروهر جنتی لیلاف و طر

## کفر درس خواندن .. بقیه از صفحه ۸

دوباره مرا چنان نویید ساخته که ده روز  
بسترن بودم و آب از گلوی بائیل نمیرفت .  
آخر آیا این ننگ نیست که آدمهای کور  
و معلول به داشتگاه بروند ، و آنوف من  
دختر سالم و شفته درس و کتاب ، دیلم  
هم نگیرم ! میدانم که اگر درس نخواهم  
فردا مر ماجور خواهند کرد که باولین  
خواستگاری که در خانمان را میزند ، بلکه  
بکویم ، و حوال آنکه من میخواهم تحصیلات  
از آنها برای بسواد گرفت دخترهای دیگر  
و یادداهن خانه‌داری و زندگی بزنهای روستائی  
استفاده می‌کنند . مگر اینکار گاه دارد و  
شما میگوئید من چنین ؟ آیا بوراه باید  
خود کشی یکنم تا از دست این پدر و مادر  
بی انصاف راحت شوم ؟ .. غلطین من جواب  
نهدهد ، واسم را هم محفوظ نگهدازد .  
گفت : « اگر تو به دیرستان حال نیمه  
مرده ، از خوشحالی میگریستم ، پدرم که  
متاسفانه دوهشته بیش ، پدرم که نمیشند  
رو بود دخترهای اعجاز اینکه دیلم گرفتند ،  
دیرستان گذاشته !!! و آنوقت آبروی من  
میرود ! .. گلی جان ! حرف‌های پدرم  
و گفت : « از اعمال دیگر توی خانه هم نیاید

دختری هفده ساله هست، هنوز یک بیرون  
مشتری پنج تومان هم نوشیده‌ام. برادرم  
بهمه لیساهای دست و مکلفهای  
وصاله زده بود. با اینهمه طور بیرون  
می‌بینم، که همه مردم تعجب می‌کنند.  
چونکه خدارا شکر مادر با سیله‌ای هم  
داریم. او برای ما لیساهای می‌بزد که  
از ازان است و هم شیک و زیبا. من در  
سال یات چفت شیرت کش نخیم. ولی  
اگر کشش که داشته‌اش را، روپا ش را  
بقداری نیز و خوب نگهیمبارم که همه  
نگران می‌کنند چند چفت کش دارم. بیرونی  
که حال برتن دارم، شیک و زیبا است،  
وی که ده تومن بیشتر خرج آن شنده است.  
برادرم طوری همراه باز آوردندان که من  
اگر بکروز غذا هم نخورم، طوری و انسود  
می‌بینم ۴۵ سیر هستم. من افسخار می‌کنم که  
دختر یک کارگر ساده و شرفمند هست،  
و اینرا بصاصی بدل نمی‌کویم. من دلیل می‌خواهد  
زحمات و فداکاریهای پدر و برادرم را بدهم.  
اما خانم مدیر بنن می‌گوید: «اگر پول  
دانداری، لااقل لیساهای باره بیوش تا ما  
کمی می‌رسد. می‌بینیم که بدرد چکاره ای است و بتلو کمک  
کنیم!!! من کمک می‌خواهم کی جان!  
چونکه بدرم هم از کسی صدقه قبول نمی‌کنند  
و ولی از شما می‌بینم: «آیا دختر کارگر  
بودن نش و عوارض است؟ وی در انتصارات  
اعلانی به درد مردم‌ها بزیند که: «ورود  
دختران و پسران کارگر اکیدا منعو  
است!»

خواهش می‌کنم نامه‌مرا چاپ کنید تا  
خانم مدیرمان بفهمد که من به بدرم افسخار  
می‌کنم، و بیش و طمعه‌های او، اگرچه  
بیرون از ادام کرد است، وی یک تکه بار  
بهرانی، همه دردهای را در مان می‌کند!»

و سخن این هفته را ، بادرودی بدين  
بدر شرافتند و دختر او ، و درودهانی  
دیگر به هزاران يير و مادر فداکار و  
رحمتکش پایان ميلدهم ■

درمان موهای زائد صورت  
تحت نظر خانم دکتر (متخصص از امریکا)  
شهاب صبا گاخ شمالی  
شماره ۸ تلفن عصرها  
۶۱۲۰۳۶



دوشیزه ناهید نیکخو فرزند یوسف  
نیکخو در سال تحصیلی ۴۶-۴۷ در  
کلاس اول دبیرستان ملی دخترانه  
سلمان ساوچی با معدل کل ۱۷۷/۲۴  
شگرد اول شده است.  
رئیس دبیرستان سلمان ساوچی - سعادت

و بايد بگويم : درس خواندن  
دق دختر امروزی است ! سینما هم هنر  
فقط است (الته مفترض فیلم و سینمای  
بوب است نه سینمای سکی و بیدآموزه )  
دستور متمم دخترم را محال است به  
نمایانی فیلم بکش يا بیوس بیوس  
(مرتضی) گردش و شادی و خندنه حق  
سازانست ! آتو میل و تلویزیون و رادیو هم  
سائل سیار خوش هستند ! و در اینصویرت  
وجود احراق اتمام که بقایم پدر و مادر  
ازمیم ، جاراهای ندارم که حق را بدختران  
لهم بدهیم . و من حق را بدختری میدهم  
حتی بدون معلم درس خوانده است .  
حق را بدختری میدهم که مگوید :  
پدرها هم بداند زارهای یکی از آن-اسکناس  
ای رنگیت دوست داشته باش ! «  
حق را بدختری میدهم که فریاد میکشد :  
مادر ! دیگر چه پس انداختن بس است !  
جای اینکه در خانه را بروی من قفل  
نمیشی ، بروی خودت قفل کن و در خانه  
و بجهایت دوست تریت کن و بندگار  
ن دنبال سرنوشت خوم بروم ، بگذار من  
س بخوانم و برای خودم آدمی مفید  
حال جامعه باشم ! ». تهی باش من باین  
چهره چنین است : «خواهان عزیزمن !  
ناومت تکید ! حقی اگر شده در زیر  
مین هم درس بخوانید ! سعی کنید پدر  
مادرتان را با همراهانی ، با کمال گرفتن  
افراد خوانده ، با منطق آشنا زارید !  
حال خجال شنیشی تکید ، و گزنه حد  
دل دیگر باز هم بیما خواهد گفت : «مگر  
ن ایرانی چه کار بزرگی انجام داد  
ست ؟! »

درود باین پدر

اکنون دلسم میخواهد برای اینکه  
وشهای از یک پدر و اقیعی در برآور آیند  
هران بی انصاف فرار داده باشم، این نامه  
که هم از دختر یک کارگر ساده بدست  
سیده... بخوانید!

گلی عزیز! سلام!

از تو میخواهم نامه مرأ چاب کنی  
همه بدانند در کشوری که اینهمه صحبت  
مبارزه با بیسوادی است، یا من که  
خرنیک را که کشته شده، چگونه فشار  
کنند. من امسال در کلاس چهارم ریاضی  
سنتان نسبت نام کردام. امروز که

برستان رقه بودم ، خانم هدیر از من  
ریال شهر به خواستند . خودشان میدانند  
من همه ساله میگذر که از این حدود  
داخته ام ، و در این چهارسال شاگردی  
نمودهام . بخاطر هدیر گفت : « خانم  
من قادر نبست این مبلغ را بپردازد ،  
و نونکه املا خرج ما زیاد شده ، و پرادرم هم  
دیرستان میزد و اوزارش شما شهیر  
خواهد . و اینکه شما از شاگردان دیر  
نفی در حدود ۴۵۰ تا ۶۱۰ ریال گرفته اید .  
مگر من با شاگردان دیگر فرق ندارم ». خانم  
پردر گفت : « اگر بول نداری ، بعده سره  
نمیگذر کسی ترا مجبور کرده که  
باشی ؟ کسی که بول ندارد ، نباید  
درسی بپاید ! » با این حرف خانم هدیر  
جهانی که در آفاق او بودند ، همه بعن  
شندیدند . بخدا در آن لحظه دلم میغتوست  
مین دهان زان کند و بپاید . لکی جان !  
خانم هدیر به گویند که پدر من یک کارگر  
داده است . من اورا میبیرست زیرا که  
روز جان میگشتند تا من و پرادرم باسواد  
بیویم . هر کس مارا درمیره و کوچه و  
یابان پیشند ، حتا خجال میگشد که  
مران گارند درجه یک یا رئیس یک  
اره است . نه خجال کنی که ام لایهای  
اقسمت میشویم ، نه بخدا ! من که

من در این نامه ها به تعصب غیرمنطقی  
وچهل و نادانی آشکار بر می خورم . تعصب  
یعنی اینکه وقیعه بدختراها میگویند : «یکی  
دوال هم به همچنان خودتان درس  
بدهید ! » فرو رفای عصای میرایی  
که : «مخواهند دخترهای مارا به سر زاری  
بربرند ! ». تعصب یعنی اینکه آهیزد ،  
مقادیر فرمولهای از پیش آنده شد را در  
غیر خود بگنجانید ، و درباره خوب را خوب  
و افجه و مظلوم ، بیرون توجه به حقیقت ،  
واز روی همان فرمولها فناوت کند . این  
دختر ، آنقدر درس و تحقیل را دوست  
دارد که حتی از روی نویسنده ، دست  
بخود کشی شد . او در نهایت خود نوشته  
است : «اگر بدر مادرم ، بدبست خودشان  
مرا خفه کنند ، پیش از اینستکه از درس  
خواندن محروم سازند ! » آیا این دختر ،  
چیزی میخواهد که حق او نیست ؟ آیا  
در روزگاری که کنور ما ، بیشتر و  
پرچادر مبارزه جهانی با پیسوادی شده  
است ، بجاست که دختران خودمان را از  
تحصیل بارداری ؟

در این چند هفته ، در بیت پیرهارتی  
که در مروره نامه آقای همراه «فنان»  
در گرفته بود ، دیدید که گوشه های از  
مردها ، زنها بدلی ایشان دیبل و لیسانس  
و دکترا ندارند ، بای استهpare گرفتند و  
آنها را نالایق برای آزادی خواندند . و  
آنوقت همین مردها که از پیسوادی و عدم  
توجه زنها به مسائل جذی زندگی مبنیاند ،  
حتی بدتر خود اجازه نمی دهند که درس  
پژوهانی با انتشار این پیامگویند : «کامیک از  
زنان ایران کار برگرای احتمال دارد ؟ آیا  
ما هم مدام کوئی و ایندیرا گاندی داریم ؟»

کوشا این آقایان انتظار درازد که  
دخترهایشان ، مدرس رفته و درس خواند ،  
مادام کوئی و ایندیرا گاندی بشوند !  
وقتی من از آزادی و تساوی دخترها وزنها  
حرف میزنم ، متقدوم همین آزادیهای  
ایتدائی است : آزادی و حق زیستن !

آزادی و حق درس خواندن ! و گزنه خوب  
میدانم که آزادیهای ایندها ، بین زواییها  
بدست خواهد آمد ، و سیاستی از این  
آزادیهای ایندها ، در شرائط حاضر جامعه ،  
حتی بضرر کشور ماست . اما از من  
انتظار نداشتند باشید به دخترها بگویم که :  
در راههای اینستین و کثک و مشت و لگد  
پدر و مادران را توچ جان کنید و حرفی  
از درس و مدرس نزیند ! »

در نامه سوم ، پایداری مواجه هستیم که زندگی اش در بول و اسکناس خلاصه شده است ، و میخواهد دفتر دبلیو اس را از اداء تحصیل مانع نمود ! او معتقد است که : « زندگی یعنی اینکه چیزی بخوری و زنده بمانی ، و لباسی بپوشی و بررهنه بمانی ». آیا زندگی حققت ایست ؟ آیا شر از سر حیر ت حالا راه بیوهادی پیموده است ؟ مردوزن عصر حیر نیز چیزی میخوردند و لباس میبودند و زنده میماندند . پس فرق انسان قرن ییست با انسان دهها هزار سال پیش چیست ؟ اکنون دلم بخواهد همه ببردمارهای با حسن نیت ، هر اوان پدر و مادری که از نان ش خود میرند تا دختران خود را بعذرمه بگارند ، بیجای من جواب این سه دختر غفره را بدهند . درواره بیشتر در برابرها نیست . یا مادرگوئیم : « اصلاً درس خواندن دختر ، و درگزیدن مردم ، خنده و شادی ، رادیو و آتمیل و تلویزیون ، همه کثک است ، و باید همه اینهارا ناید و کمی و ترکیم بیهاران سال پیش و سوار الاغ شویم ، و در جنگلها دنبال شکار تگردیم ! ». ما نیتواند خوشبخت باشد ؟ بخدا دختری که بدیرستان میرود ، فاسد میشود ! ». بخواهی با خوشبینی افرادی خیال میکند که این مسائل در تکورما دیگر حل شده است ، ولی دلم می خواهد این ها روزی بیاند و صدھا نامه شیشه این نامه را بخوانند تا به حقیقت تلح آگاه شوند . در نامه دوم ، به احراجی در دنکارتی برخیورید . یاک ختر خانزده ساله که بر تمام دوران ابدانی شاگرد اول بوده ، و بدون هیچ علم و سوابلی ، سه کلاس متوسطه را هم خوانده ، و حتی بخواهی پوچک خودش درس داده است ، ناگفتهان یکروز میشود که باو میگویند : (دیگر نباید حتی در خانه هم درس بخوانی ) ! به انتقادات پدر این دختر توجه کنید : « هر دختری به دیرستان برود ، فاسد میشود ... اگر تو دیلم بگیری ، آبروی من میرود ! ... ». شما انتظار دارید من با این دختر معصوم بگویم که : حق با پدر است ؟ شما میگویند پدر و مادر این همه دختر دیلم همه هی بآمو و بیدن مستنده

# خواب و تعبیر خواب مصور

در این هفته‌نیز، برای سرگرمی بیشتر شما و بمنظور ایجاد تنوعی در این صفحه، خواب یکی دیگر از خوانندگان گرامی مجله را مصوب کرده و مرحله بمرحله بتعبیر مصور آن پرداخته‌ایم. خوابها با اعداد ۱ تا ۸ و تعبیرها با حروف الف تا حرف الف مشخص شده و تعبیر هر مرحله خواب در زیر همان ستون چاپ شده است یعنی مرحله ۱ تعبیرش با حرف الف مشخص گردیده والی آخر ...



۴ - جمعیت آنقدر انبو بود که قادر نبودم از بیشان راهی برای خود را باز کنم. ناگهان دختری لوند باز وی را گرفت و گفت: بیا باما پرقص! دیدم که دامن دخترک خیلی خیلی کوتاه است و در دل گفتم: اگر اینطور جا لبلاس نیوشیده بود دختر بدی بنظر نمی‌آمد.

۳ - نگران و بیمناب از خانه بیرون آمدم، برای خواستن توضیح بطرف اداره سرم رفته ولی در آنجا عده زیادی را در لباس بالمسکه در حال رقصیدن و شلگ تخته اندخانن دیدم، آنها مرا محاط کردند و تقاضا نمودند که آنها بیرون نمایند و بر قسم احسان میکردم چند نفری از مالک‌زده را پیشنهاد می‌فرستم تا شاشی در آن باره بیشتر تعقیک کنم.

۲ - از تختخواب بیرون پریدم، به یکی یکی اتاق‌ها سرزمین و لی از هیچ آدمی اثر ندیدم. وقتی پشت در اتاق هونشک رسیدم بر زم و تو رفتم. وضع اتاق و حتی میل‌ها عوض شده بود. ناگهان چشم به زنی زیبا عین ستاره‌های سینما کشید و از پنهان نمایی پوشیده بود، این زن بنن نهیب زد که: برو بیرون! این خانه بنن تعاق دارد!

۱ - در خواب دیدم ناگهان از خواب پریدم. احسان کردم که موظفم کاری بگنم اما آزار فراموش کرده‌ام. کمی بحافظه اشاره آوردم و ناگهان یادم افکار آنروز روز عروسی پرسم بود، و حشرت‌های شلگ تخته اندخانن دیدم، آنها بیرون نمایند و از اتفاق لباس بنن نمایی پوشیده بود، این انجام گیرد، گوش تیز کردم، خانه ساکت و خلوت بنظم رسید. اگرگار غیر از عن دیباری در خانه نبود.



۵ - دختری که در آن مجلس شادمانی بشما پرخورد سهل عروستان بود، خود اورا پسندیده ولی از منیزپوشیدن آنقدر آمد. این بدآمدن طرز خواجه سلیقه دو نسل را شنان می‌دهد شما نایابی از عروس جوانان توقع داشته باشید هر چند جایات شود و فقط بخطاب خواهی فکر قردن و سلطانی شما خودش را بارچه پیچ کنداز طرف دیگر شما ناخود آگاهانه نسبت به عروستان حادث می‌کنیدزیرا هم از شما اجره از خودشکار است و هم اینکه تا حدودی جای شمارادر قلب خوشکار گرفته است.

۶ - تعریف کردید که وقتی بهادره پسرتان رفید. خودتان را در پلاک جمع بگو و بخند یافید این نشانه آنست تهنا کسی که بخطاب عروسی پسرتان خواجه نیست و شلگ تخته نمی‌اندازد خود شما هستید. این تصریح شما بود که خواهیستید آنها را بتناسب زیرا آنها داشتند از جنایت تکلیف بیرون رفتن از خانه کرد سهل همین تصور بود زیرا هنوز در شا این تصور کهنه وجود دارد که مادرتوهر و عروس هیجوقت با هم تمیازند.

۷ - احسان خلوتی خانه و تنهایی مکن‌العلی است که در مقابل ازدواج هر فرزند بادر دست میدهد. شمامیرتیزد اگر پای عروسستان بخانه برسد، نذر تنان را از خانه بخواهد و میل کند مستقل زندگی نماید. ستاره سینمایی که بشما تکلیف بیرون رفتن از خانه کرد سهل است.

۸ - قریب الوقوع بودن عروسی پسرتان باعث ناراحتی شما شده است. ناخود آنها میل دارد در این عروسی شرک نکنید. ممکن است بگوئید نه، اما میل دارم در عروسی پرسم حضوریابم، اما این فقط تصمیم ضمیر ظاهر شماست، تعبیر باطنتان این عروسی را نشی کرده است.

داشت و من تمام جزئیاتش را بخاطر دارم. حالا من این خواب را بدقت و بتفصیل برایتان می‌نویسم و خواهشمند شما هم آنرا بدقت و مرحله به مرحله برایم تعبیر کنید.

از تهران - صفیه . ف

خانم صفیه . ف - ما همانطور که خواسته‌اید خواب شما را مرحله به مرحله نقل و تعبیر می‌کنیم ویرای روشن شدن بیشتر خواب شما آنرا مصور کردہ‌ایم و تعبیرش نیز مصور است.

زنی هشتم ۵۳ ساله، بیوه و مادر یک دختر و یک بسر برزک، از وقتی که شوهر مرده با دختر نسرين و پسرم هوشتنگ یکجا زندگی می‌کنند. چند سال پیش دخترم را بسلامتی شوهر دادم و اینک نوبت عروسی پسرم رسیده است. عروس آینده‌ام را خیلی دوست دارم ولی چون خیلی امروزی است، از بعضی چیز - هایش از جمله مینی‌ژوب پوشیدنش خوش نمی‌آید. هفتة آینده قرار است مراسم عقد و عروسی برقرار شود ولی دیشب خوابی دیدم که بشدت باعث نترانیم شده است. این خواب به یک کابوس شباهت



۸ - خیلی عصبانی شده بودم، زیرا سرین وقتی دید من رمیدم، شروع گرد بخدیدن. بزودی شبح او محو گردید. تصمیم گرفت بظرف خانه آخوندی که قرار بود پسر و عروس را عقد کنند. همان خانه‌ان نرسیده دیدم پیدا شد، اما نمیدانم چرا بجای عاصو مامه، جامه کششی پوشیده بود. او هم بن جای نداد، ولی غافلا یقین کردم که پسر مرده است. آنوقت خیس عرق از خواب پریدم.

۷ - احسان کردم که لازم بود تو هیرفتم و از کسی دلیل آن‌وضع رامیرسیدم. پس از نمیدانم چه باغت می‌شد که پایه‌بارای رفتن نمی‌کرد. ناگهان دخترم نسرين بیدا شد. او موجودی مثل من و شمازگوشی و خون نبود، بلکه بات شبح بود. با او حرف زدم اما او حتی یک کلمه جواهر را نداد، ای اختیار از دخترم ترسیدم و رمیدم.

۶ - هر طوری بود موقوف شدم خود را آزاد کرده فرار کنم. وقتی از اداره پسرم بپرون آمدند خودمرا را شهر کوچک یا قائم که از بیک خاطر اتی از آن درزدهم نمودند. باقی مانده بود. بیدلیل احسان خوشحالی نمودم ولی کوچه‌های شهر برخلاف انتقام‌نگار و تاریکتر شده بود. ناگهان خانه خودمان را دیدم که سیاه‌پوش بود و گوئی در آن برای کسی ختم گذاشته بودند.

۵ - دخترک هر را با خودش به اتفاق مجاور برد. اتفاق غرق در آینه کاری بود. من خواستم خودم را خلاص کنم، اما دخترک بازیم را رها نمی‌کرد. آینده‌ها تمام مثل همیشگر بودند و عکس من در آنها طبیعی می‌افراد، ولی نمیدانم چرا عکس دخترک بحبو و هشتگی پتوپین و چاق می‌افتد.



۹ - شما بقدیری باطننا با ازدواج پسرتان مخالفید که حتی آخوند عاقد را منع شده می‌بینید. احتمالاً این مکار در شما وجود دارد که اگر پسرتان زن فرنگی هم می‌گرفت زنی تبدیل از عروس عالمی از آن درنمی‌آمد. منتها خواب مرگ کسی را دیدم برایتان کسی طول عمر می‌آورد. مغلوش باشدید که پسرتان زنده می‌ماند، عروسی می‌کند و سالهایی سال خوشبخت می‌ماند. فقط برای اینکه شما هم از این خوشبختی سنه‌ی بیزید سعی کنید همه‌چیز خوشی‌تر از پیش باشید.

۱۰ - خانه‌ای که سیاه‌پوش دیدید بطرف شما می‌آید و شما مجتب می‌کند. شما از او فرار می‌کنید و مجتب های اولاً یا سپاه‌های دیگر می‌گذارید. فرار شما، آرزوی تحریر بهمان دنیاگی است که قبل از نشان می‌دهد که برخلاف شما، دخترتان خیابی با این عروسی موافق است. دیدم شما بدون ناراحتی خیال در آن زندگی می‌کردید. خود را در آن شهر آشنازی‌ران را می‌بینید و نه میتوانید بودن عروسستان را لیاس را بیویش زیرا می‌شیرید اهل شناخته نموده تنها وقی احسان خوشحالی کردید که هیکل عروسستان را در آینه عرض شده دیدید. در این جا حادث شما نسبت به جوانی و زیبائی عروسستان آشکارتر می‌شود.

۱۱ - در حالی که دور داشتند، بطرف شما می‌آید و شما مجتب می‌کند. شما از او فرار می‌کنید و مجتب های اولاً یا سپاه‌های دیگر می‌گذارید. فرار شما، آرزوی تحریر بهمان دنیاگی است که قبل از نشان می‌دهد که شامان‌تغذید مرغ یک با دارد و نهی خواهد افکار و تصورات غلطان را از سرپریون گنید. حتی در آن شهر تکین باید.

# لباس هنرمندان هیچ عیبی نداشت

مجله محبوب زن روز

ومزون مخصوص هنرمندان که اخیراً افتتاح شده این مشکل خرید لباس از خارج را برای هنرمندان تقریباً بطور کامل حل کرده است. بعلاوه مگر هنرمندان قضاوت کند؟

کثر استقبال از مزون هنرمندان از بتو تانیس تا بحال خود پیشین دلیل بر این واقعیت است که این مزون و گردانندگان آن درنهایت حس سلیقه و اطلاع از ریزه کاریای لباس پوشیدن توائیست اند با کارهای نو و نازه خود به شیک پوشی هنرمندان سینمای فارس خدمات گرانهایی بکنند وذوق بیان پوشی را در حد استاندارد بین المللی بالا بیرند.

دروستدار مجله شما - ویکتوریا

در مشاره ۱۷۵ آن مجله ریورتاژی از جلسه کوکتل هنرمندان بخطاب آشنایی با ماریا شل چاپ شده بود که مثل سایر مطالب مجله آنرا با علاقه خاصی که به نوشتهای زن روز دارم خواندم. امպتنی مطالبی که ریورتاژ شما با خانهای هنرمندان نسبت داده بود موجب حیرت من شد. از جمله اینکه نوشته بود هنرمندان بدلباس بودند. اجازه بدهید توضیح بدهم هنرمندان ایران بعلت درآمد نسبتاً مناسبی که دارند و همچنین بخطاب آنکه پهلوهای مذهب ایرانی هستند اجباراً باید شیک پوش باشد اغلب آنها لباس های خودشان را از معروفترین مزونهای خارجی نظیر دور تهیه می کردند و ناچار بودند قیمت اعظم درآمد خودشان را برای رعایت شیک پوشی خرج کنند،

## حمیرا و یاحقی

بقیه از صفحه ۱۹

مردم، بالا قابل در زندگی خود هنرمند نیز تائیر میگذارند.

یهین چیز در چند شماره آینده از طرق گفت و گو با خوانندگان مشهور که صدای خوش و دلاؤیشان موجب شادی و مسرت مردمان است می خواهیم به موسیقی ایرانی نگاهی بیاندازیم و نظر هنرمندان و مردم را - هدو - درباره محسن و معباً وضع کنونی موسیقی و آهنگهای ایرانی منعکس سازیم - چه آنکه بیهود موسیقی هملتی موج اعتمادی فرهش آن ملت است.

### از گمنامی تا شهرت

حمیرا نامی است که اینروزها برای همه آشناست. کمتر کسی است که صدای این خواننده جوان را شنیده باشد و در باوه آن سخن نکته اشند. حمیرا (پروانه افشار) تاشه سال پیش فقط یک زن خانه بود. زنی که باجهاش و شوهرش بهارامی زندگی میکرد، مهمنی مرفت. برای خوبی سبزی و گشت و زان به بازار میرفت و شیوا راحت و بی خیال سرش را به بالین میکشاد.

در مهرماه سال ۱۳۴۴ مقارن با زمانی که در رادیو بر سر خواندن با خوانندگان کسانی چون مردمی که به ترانه خوان محبوب مردم شناخته شد بود بچش بود و گنگش او با چند خواننده دیگر بر تابه کلهای به بروز اختلاف کشیده بود. ناگفتن تجویید آنگذار معرفت و ترانه «صمیر» عطاءکن» را با صدای خوانندهای که با نام حمیرا معرفی شد از رادیو بخش کرد و این ترانه سرمهدی برآمدناخت، زیرا هم نوع صدای خواننده و همچگونگی تنظیم و تهیه آنگک تازگی داشت. نام حمیرا از همان روز مخانهها رفت و ممثل هر شهرت نورستایی - در میان مردم ماندنی شد بقصی که نام حمیرا اکنون باندازه نام مردمی و دلکش مشهور خاص و عام است. باین چهت برای گفت و گو درباره موسیقی و هنر آواز اول برخاغ اور فرم.

حمیرا را درخانه نازهایش که خانه بروزی یا حق شوهر دوم اوست ملاقات کردم. خانهای بزرگ و راحت که بخوبی ترین شده اند. او را برای

## معرفی و آشنایی

### شاهکار تازه «اووری هیبورن» ستاره پر فروغ هالیوود

ونخت این فیلم را بعده دارد. با سابقه ای که از این زن هنرمند داریم میتوانیم مطلع شویم باشیم که بر فورانی عالی روی پرده سینما خواهیم دید.

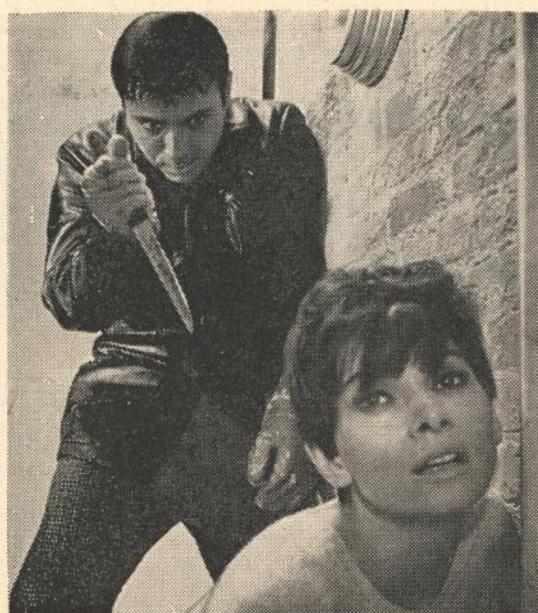
در کار او، هنرمند تازه نفس هالیوود در آن اصحاب و قدرت نفس تماشاگر به «الن ارکین»، در نقش رئیس جنایتکاران واقعاً عزیز میشود. باید بازی اورا دید تا تهمید که چگونه این مرد فقط با یکی دو فیلم این چشم شهربانی یافته است. «ریچارد کرنا» و «افرمزیمالیست» دو هنرمند دیگری هستند که تقاضای حساس در فیلم دارند. کارگردانی فیلم را معرفتین کارگردان دد ساله اخیر یعنی در فیلم دارند. سون آرتز

برای رهانی از دست آنها به تنها به اسلحه خود متول میشود: تاریکی مطلق و دنیایی نوری که در آن زندگی میکند.

فیلم رنگی «تنها در تاریکی» از زمرة آثار کیاپ و نادر سینمای امریکا است که در آن اصحاب و قدرت نفس تماشاگر به بازی گرفته میشود. هیجان و دلهره از همان لحظه اول فیلم آغاز میشود و تا پایان پنجه خفه کننده خود را از روی گلوی تماشاگر بر نمیدارد.

کمیانی «برادران وارنر - سون آرتز» این فیلم را بعنوان شاهکار ۱۹۶۸ در برابر لیست مجموعات امسال خود قرار داده است و بآن خلی مینازد. «ترنس یانک» انجام داده است. «ترنس یانک» با خلق این اثر واقعاً شاهکار خود چون انتشار واهیتی که این فیلم برای کمیانی برادران وارنر کسب کرده واقعاً در خود اعجاب و تحسین است. «اووری هیبورن» بازیگر پرقدرت فیلمهای جاوده ای هالیوود، نقش مشکل

## تنها در تاریکی



هگام نمایش فیلم «تنها در تاریکی» در نیویورک «کمیانی برادران وارنر - سون آرتز» اعلامیه زیر را صادر کرد: «درهشت دقیقه آخر فیلم کلیه چراغهای سالن بکلی خاموش شده و سالن سینما در ظلمت مخفی فرو خواهد رفت تا تماشاگر بتواند صحنه‌ای را که در تاریکی مطلق رخ میگیرد، بهتر بینند و در ترس خانهای و آقایانی که معاد به سیگارهستند تقاضا میکنند در مدت این هشت دقیقه مطلاقاً از روش کردن کبریت و فندک خودداری کنند... هر چند که اطمینان دارم در طی این مدت هیچ تماشاگری از فرط هیجان و دلهره روی صندلی خود بند نیست تا بنگر سیگار کشیدن باید!»

چرا کمیانی سازنده فیلم «تنها در تاریکی» مجبور شد چنین اعلامیه‌ای را صادر کند؟ جواب این سوال ساده است: چون «اووری هیبورن» برند جایزه اسکار، در این فیلم نقش زن کوئی را ایفا میکند که بچش چند جایستار سفاق افتد و

بقیه در صفحه ۹۳

# شیو پاک کن داگرا علاوه بر خاصیت پاک کنندگی

## لک صورت را درمان میکند و جوش های روی پوست را از بین میبرد

### معجزه زندگی شما چیست؟

بقیه از صفحه ۷

برده بودیم . حضرت فرمودند که مسافری در راه گم شده و تنا او باینجا برسد من نخواهم خفت . برای همین بود که ما چراغ برداشتیم و باستقبال شما آمدیم . آنگاه آندوهرد راهی را بین نشان دادند که پس از طی چند صد قدم وارد جاده پنهان شدم و غاری بزرگ در کنار آن توجه را جلب کرد . آنها برای بداخل غار راهنمایی کردند . در داخل غار بی مردم لایراند سفید روشن نشسته بود . من خودم را بیای او آنداختم و بگزینن پرداختم . در همین لحظه بردها بالا رفت و چند مخفت زیبارو وارد شدند . «بیر» مرآ بیدست آنها سرمه و دستور داد از من پذیرایی کنند .

دخترها مرآ به آنایی بردند و همه تعجب میکردند که من چگونه در تاریک شب توanstam از وسط جنگل سالم و زنده بگذرم و وقتی ماجراجی دوهرد راهنمای را تعریف کردم بیشتر بحیرت فرو رفند چون مطلع شدم بودند که چنین کسانی در خدمت حضرت پیر نیستند و همچنین از آنها مردانی را با آن خوشبتاب که من تعریف می کردم نمیشانند .

من چهارماء نز آنها مانم و در این مدت حضیمه ام از من پذیرایی کردند . ضمنا با ایرانهم برای فرستادن پول سکاته داشتم تا اینکه از این خبر رسید که برایم بول به کراچی فرستاده اند و من از «بیر» اجازه هر چیز خواستم و او دستور داد مرآ سوار بر «داندی» که بردوش چهار بار بر حمل هیئت بطریق «کمری» حرکت دادند .

موقع عبور از جنگل از اینکه از جنین جای خط ناک و از کوره راهی که کنار پرگاه و حشتگی قرار داشت سلام گذشتام بار دیدگر قلبم لرزید و این حقیقت که اینان در سخت ترین شرایط نگهیان آدمی است بشدت تحت تاثیرم گذاشت .

له ، من معجزه اعتقاد دارم و تسلیم و توکل و ایمان را بزرگترین منجی بشر در خطر ناکترین مراحل زندگی میدانم .

افسر آرضا - از تهران - متولد ۱۲۹۵

## صندلی چرخدار !

فکر کمک بدخلتر بچهایکه  
در حال غرق شدن بود  
معجزه بزرگ زندگیم را  
منصده ظهور رسانید

من بتو سخانی هستم (ساق خرمهر) معجزه ای را که اتفاق افتاده و آنرا از زبان مادر بزرگ شنیده ام ، برایتان بازگو میکنم :  
چندسال پیش دختر و پسر جوانی که همیگر را خیلی دوست داشتند  
ماهم ازدواج کردند . سالهای اول زناشویستان با خوبی خوبی توأم بود ولی

بقیه در صفحه ۹۴

صیح روز بعد با قطار درجه چهار که بیلیش ده رویه بود عازم راول پیشندی شدم . قطار خصر به لاهور رسید و ما شب را در انفاقهای خخصوصی که در ایستگاه راه آهن بود بصیر رساندیم و صبح هجدهم سوار شدیم و بطریق راول پیشندی حرکت کردیم . وقتی به راول پیشندی رسیدیم بمن گفتند که برای رفتن به «مرشیف» باید با اتوبوس پیشلوی بنام «کمری» بروم . بدون اتفاق پیش سوار اتوبوس شدم و زندگ خوب بود که «کمری» رسیدم . از یک یاسیان پرسیم که با چه وسیله ای میتوانم به «مرشیف» رسیدم . او گفت :

- شما باید شب را در هتل بمانید و فردا برای رفتن به مرشیف وسیله ای میابید چون حالا هیچ وسیله ای گیرن از نعواده آمد .

پس بجا ای که در کناری ایستاده بود و حرفهای مارا میشنید بمن زندگ و گفت :

- بی بی ، اگر یک رویه بمن بدهی من شمارا به «مرشیف» میرسانم . راه زیادی نیست و من آنرا خوب میشناسم .

من که زن جوان و نیانی بوم و اینکه شی را در شهری غربی در هتل بگذرانم و چند داشتم قبول کردم و هفراه پرسک برای اف adam .

پس از طی میکاری راه وارد جنگل بزرگ و ابوعی شدیم و در همین موقع هوا نیز تاریک شد . ما در میان جنگل تاریک پیش میرفیم بمن اینکه آناری از آنادی بچشممان بخورد فقط صدای حیوانات و حشی از اعماق جنگل بگوش میرسید و من لحظه بلطفه ، دچار و چند داشتم گاه بگاه وقت نیز سرعت میکلش . من با چراغ قوهای که هفراه داشتم گاه بگاه باعث نگاه میکردم و یکباره متوجه شدم که ساعت ۱۱ شب است و ما هنوز در کوره راه وسط جنگل سرگردانیم . دست پرسک را گرفتم و احساس کردم بشدت میزد . پرسیم :

- چی شده پرم ... میترسی ؟  
با صدایی که بزحمت از گلکوش بیرون میآمد گفت :  
- بله بی بی ... ماراه را گم کردندیم ...  
مهناب نوری بیرون بر بالای جنگل میباشد ولی جنگل بقدیمی  
آنوه بود که نورهای آن نفوذ نمیکرد و ما بزحمت در تاریکی پیش میرفیم .  
من از شدت ترس و نومیدی زندگ بود قال تعالی کم و در چنین حالی تنها چاره ای که بینظیر رسیدن توسل نهاده ام هارو خاندان عصمت بود و یکباره ناتمام و جود فریاد زدم :

- یا حضرت ابوالفضل پرشیام برس .  
فریاد من در جنگل مظلمه طین و وحشت انجیزی داشت و من که از شدت اضطراب و ترس نزدیک به بیوهشی بودم از انگکاس فریاد انتقام آمیز خودم لرزیدم و چشم گشودم و محبب اینکه در همین لحظه نور ارجانی از دور بچشم خورد . حالا ما در بیانی پیش بودیم و روشانی بسیع بطریق روشانی پیش رفتیم . وقتی خسته و نفس زنان بدیالی تبه ریسم دو مرد بلند قد را که لباس سفید و عمامه شنیدی بسراشند در انتظار خود بیافتیم . آنها ترا مرآ دیدند بیان فارسی گفتند :

- همیشه رسیدی ؟  
من با تعجب پرسیدم :  
- شما کی هستید و از کجا میدانستید من باینجا میآیم ؟  
یکی از آنها گفت :  
- ما آب برای وضوی خشتن حضرت (مقصود همان بی مرشیف بود)

بچه از صفحه ۹۰

## حیرا و یاحقی

- اول اورا بعد خودم را میکنم.
- چرا
- ذیرا قدرت تحمل این شکست را نخواهم داشت.

و پس از اندکی تأمل اضافه میکند:  
 - خون بروزی را عوض کرده‌اند.  
 دکتر معالجش گفته است اگر دوباره سراغ آن گرد لعنتی برود دچار حمله قلبی میشود، ولی من زودتر ازحمله قلبی راحت خواهم کرد.  
 گفتم:

- میگویند شما یاحقی را برای هر شر انتخاب کردید. چنانکه چند تن از قریبان شما گفته‌اند که باین ترتیب شما یک قرارداد دائمی با یاحقی که آن‌هاگز خوبی است بسته‌اید و این کار بعداز جدائی با تجوییدی تدبیر خوبی است.

- نه، بروزی با این احساسات و این همه عصور و این همه عشق که بین دارد اگر بچای کشید آرشه بروی ولن، اره بروی چوب می‌کشید باز هم نش مشتمل. رقیبان من خودشان هم نمی‌دانند چامگیکوند. ازدواج من با بروزی یا قفار بود، قماری ۵۹ درصد احتمال باخت داشت و من زندگی را روی یک درد نبا کردم. چه کسی اینهمه جرئت داشت؟

**هل من مبارز!**

همین وقت یاحقی از راه رسید. چشماش حالت زندگی گرفته بود. رنگی به گونه‌اش دیده میشد. اما رفتار و حرکاتش سخت عجول و عصبی بود، همسرش را پویید. نه یکبار، چند بار، نیش را، گونه‌اش را، پیشانی را پویید و او بالس سورهای خالدارش ستود. پروزی با یاحقی درباره صدای همسرش گفت:  
 - منی بروانه یک حادثه است. یک معجزه است. یک رویداد غیر منتظره است. شاید هرگز چنین میتوانسته باشد. او به آهنه‌گ و کلمات جان می‌دهد. آن‌ها های من با احساسی که اوین میدهد زنده میشوند. این عقیده را قبل از ازدواجمان هم داشتم.

**بنظر شما خواننده‌های دیگری مثل مرضیه و مهستی و رویا نمیتوانند همین آهنتک‌ها را بخوانند؟**

- هرگز، ترانه اخیرما بنام «فریم مده» «دوخت» بالاتر از بالاترین «تنی» است که قبر هنرمند قید توانته است بخواند. این آهنه‌گ در اولین روز اجرا بدروخاست مردم چهار بار از رادیو پخش شد. این موقفیت بی‌ساخته است اگر هر کس از خواننده‌گان «دوخت» توانته ترانه «دوخت» را روی همین نتی که پروانه بخواند خواننده بخواند حاضر صد «حیرا» خوانده بدهم. تقیید و خواندن ترانه‌های دیگری که رسم است، پس این گوی و این میدان بیشتر کدام خواننده قادر است این آهنه‌گ را اجرا کند. تنهای کسی را که من با حیرم اتفاقیه میکنم ام کلثوم، آن‌همه در جوانی، است و هیچکس از خواننده‌گان فعلی ایران قدرت صدای حیرا را ندارند.

**خواننده کاپاره بزم آر است**

محبت از کسب درآمد از رامخوانندگی شد. گفتم: میدانیم که مستلزم رادیوی ایران خواننده‌گان زیادنیست. رادیو در حقیقت وسیله‌ایست برای معرفی خواننده‌گان تا آن‌ها

اولین بار میدیم زیباتر از عکس - هایی که از او بدهیم، نشتم و گفت و گوییمان را از کاشف و استاد نخشن تجوییدی آغاز کردیم. گفت:

براه هر کشانید و من همیشه جدایی استادی را می‌شامم. اما آنچه سبب جدایی ما از یکدیگر شد اختلاف احساس‌هاست که ممکن است نسبت بیکدیگر داشته باشند و هر کس تغییر خاصی از احساس خود و دیگری میکند. در هر حال جدایی ما پنهان هردوتای ما بود.

**جدائی پشت جدائی**

جدائی دیگری که بس از آغاز فعالیت‌های هنری حیرا روی داد جدائی او از همراهش بود، کسی که با او لقاء اساخته بود و ۷ سال در آن خانه زندگی کرده بودند. حیرا گفت:

- وقایع ازدواج کردم فقط ۱۶ سال داشتم یک دختر ساده بودم و وقتی بزرگ‌ها گفتند که باید او را بوهی پیارم قول کردم. زندگی ما ماده آغاز شد اما ناگاهان من به شهرت و محبویت رسیم او و پیکاره دید که مردم بسیاری از شنیدن صدای همسرش لذت میبرند و او را می‌ستایند و روزی بود که خبر تکرار و عکاسی در خانه ما را تکوید. من از این تغییر موقعیت دچار دگرگونی خاصی نشده بودم اما او شده بود. او نه تنها برای جای محبت چشم زنی نمیکوشید و نمی‌خواست در برای تحسین‌های بسیار مردها و زندهای دیگر جانی برای خودش باز کند، بعکس مرآ تحقیر میکرد و برای آنکه بین بفهماند که هنوز او آفای خانه وریس من است همیشه چهت خالف نظر و خواست مردمی نمیگرفت و هر وقت دیگران مرآ هنرمندی ناممی‌نند او را مطرد خطاب میکرد. کار این لجه‌زدی و تحقیر و مخالفت بچانی رسیده بود که اگر هم خواست آهنه‌گ را شنوم اجازه نمیداد. باین ترتیب اول میگردید این ما بوجود آمد که هر روز بیشتر شد و علاقه‌مان را را چشم کرد و بالآخره من از این چشم گرفتم.

**پروزی یاحقی بدنام‌ترین مرد!**  
 حالا که صحبت ما به مسائل خوانادگی و عشق و ازدواج کشیده بود از داده سوم زندگی ازدواج با یاحقی سخن گفتیم:  
 - من بدنام‌ترین مرد ایران ازدواج کردم.

این اعتراف حیراست:  
 - و حالا خوشبخت ترین زن ایران هستم. یاحقی دچار ایلیس اعتیاد به هوئین بود. عشق ما یک حادثه بود و من میخواستم که همه زنها بدانند باک زن اگر می‌دانند که کندمیتوانند ایلیس چون اعتیاد چندین ساله باک مرد را به چیزی چون هوئین از تشن دور کند و یاک سیاه عاصی و مطربه را به بند پاکی عشق و خواناده بیکشند.

- آیا برآستی شما چنین کرده‌اید؟  
 - تردید شما مثل تردید هزاران آدم دیگر است که روزگاری پروزی را در سرگردانی و در بند سیاه اعتیاد دیسه بودند. اما اینکار را کردند و یاک سیاه عاصی و مطربه اوست. من اینکار را کردند، کاری که هیچ قدرتی پیش ازمن نداشتند گرگونی چه میکنید؟

**حیرا مصمم میگوید:**

## چهار قتل بی علت!

روز ۱۵ نوامبر ۱۹۵۹ یک دهقان ثروتمند امریکائی باتفاق زن و دو فرزندش در ایالت کاتزاس بدون هیچ علت قلی بضرب گلوله بقتل رسیدند. «ترومن کاپوتی» انسانی شهیر باین ماجرا علاوه‌مند شد و مدت سه سال در سراسر امریکا درباره این جنایات وحشیانه تحقیق کرد. سپس مدت دو سال و نیم وقت خود را مصروف بطور بنام ۶ هزارصفحه‌ایش بصورت یک کتاب بعنوان کتاب «در کمال خونسردی» نمود که از همان هفته‌اول انتشار بروکس، کارگردان عالیقدر رسیدتا این ماجرا خوبی و این کتاب پر فروش را با تصاویر گویای فیلم زنده سازد.

## سینما پارامونت

### از صبح چهارشنبه ۶ شهریور ماه

این فیلم را در معرض قضاؤ همگان خواهد گذاشت و اطمینان دارد که نمایش آن موجی از تحسین و هیجان در سراسر پایتخت براه خواهد انداخت.

فیلمی بکارگردانی: **ریتا رد بر وی**



اقتباس از کتاب، پر فروش نویسنده امریکائی:  
**ترومن کاپوتی**

موزیک از: **کوئینسی جوائز**

ضمانت باطلاع میرساند که تماسای این اثر شگفت و رئالیستی برای اشخاص کمتر از ۱۸ سال منوع اعلام گردیده است

## گروه سینماهای متعدد تهران

فصل سینمائي امسال خود را با بزرگترین و پر حادثه ترين اثر هنرمند محبوب (بیک ایمانوردی) آغاز مينماید و بخاطر آن عده از مشتريان محترمي که در شمال شهر سكونت داشته و از حيث پارکينگ در مصيقه مي باشند

## سینما پلازا

نیز اين فيلم جالب و ديدنی را نمایش ميدهد

### برنامه امروز سینماهای

نادر - مراد - دنيا - فلور  
راهنسر - جهان - کارون - جي  
شرق - مانداها - دريا - مسعود

## پلازا و سینما



### بیک ایمانوردی پنجم آهنین

پکاندوان، مصطفی محمدزاده

پادشاه، هفتاد و عیان آزاد

سازمان غرب اصلی مکیو، ایران شمس سیروس

تنها فيلمي از بیک ایمانوردي که بخاطر عملیات خطرناک و محیر- العقولش در آن، هیچیک از شرکت‌های بیمه ایرانی و خارجی حاضر به بیمه او نگردید.

بودو آفای پيرنيا راستي در راه تنظيم گلها موی سرش را سفید کرد. شما چرا شاهد بودم که چگونه او از همین خواندن گان و نوازندگان ناشرت و نوازگاه به اصول موسيقي ايراني کاري قبل بررسی تحويل

داد. اگر برنامه گلها نبود بيتليس

و نفعه های هنري و غربي ريشه های موسيقي

اصيل ايراني را خورده بود. اما حالاندم

است که همراهانه استاد گاه استاد گاه به از لالش و سازندگي نيس و سلسله موسيقي

ايراني و حفظ اين استوديو گلها ها همچه است

هي کند که استوديو گلها ها همچه است

اندرکار سازندگي وابتكار و تنظيم و

تفصيي موسيقي اصيل ايراني باشد.

- نظرتان در راه هارمونيزه کردن

موسيقي و کارکردن فاراين چيست؟

- تردد نيس مرتضي خانه سعاد

موسيقي دارد، تکييک هم دارد اما در کار

هاشحال خاص ملودي ايراني که

باذوق و گوش مردم مآشانت فدي

تکييک هم شود بيمهنجه نسيوان خيلي

مقبول كليه طبقات مردم باشد.

### روابط پدر و فرزند

حصیرا و قوي خوانده شد با خشم و

قهر پيرش که معتقد بودان اقدام ماهي

سرافتنگي فامييل اوست مواجه شد. و وقعي

از شورهش جدا شد دفتر هفت سالانه

هنگame را از شورهش جدا کرد. خودش

در اين پاره مركب بيشتران را ميلزاند

آيا اگر مردم از شما بخواهند

که در اين برنامه داشتند؟

آيا اگر راستي مردم بخواهند شرك

مي کنند؟

- آيا اگر راستي مردم بخواهند شرك

مي کنند؟

- آيا اگر راستي مردم بخواهند

که در اين برنامه داشتند؟

- پس از شما خواندن گان

مثل روپا و مهمتي آمدنند که

بنظر بعضی از منتقدین تاحدودی

سبک خوانندگی شما را تقلید

کردن، درباره آنها چه ميگويند؟

- کار يوهوداهي مي کنند، اگر

خلي خوب در اين تقلید عوق شوند هي

شوند خود من، منكه هست پس خودشان

چه هستند؟

- ميگويند شما در اجرای ترانه هاي

پيشمان و سرگردنان گاهي از اركت

عقب ميقييد و سر ضرب شود به آن عده

وردر سرگردنان يكجا آنقدر صدابتان را را

ميکشند که آدم را يياد بازي على ميگذرد

ماندازد.

- نادرست نمي گويند ولی اين

تفصيي رهبر اركت و تنظيم گنه

آهشک است. او يابد سر ضرب صد از خوانده

را بگير و نايد آهشکرا بمنظور تعليمه

کش صدای خوانده از زون و نيميندازد.

- اين تقاضا را هنگام اجرای

آهشک يا پس از شبيه آن هم هنچاشد؟

- بله، حتی به تجويد سازنده

آهشک و رهبر اركت گفت و گو را

بودند که مردم خلي خلي گفت از اينها ميفهمند

و هرچه من بخوانم آنها مي بذرند.

گلهای پیش مرد

در اينجا ياحقي غذای روح مردم است

و هرچه در پيغام اعلانی آن گوش شود

در حقیقت به فرهنگ مملکت خدمت شده

است. باید با تحولی که نوام با تکنیك

و ذوق و هنر است موسيقي ايراني را

سلقه نسل جوان ساخت و پرداخت و ضمنا

اصول و رسوم آن را هم فدي «تعول»

تکرده. موسيقي ايراني يك گنجينه ملي است

که باید با تمام قو اآن را حفظ کرد و ضمنا

روشن شد. بنظرن در برنامه اقبالان

فرهنگي مملکت باید انقلاب در موسيقي را

هم بگنجاند.

از حصیرا و ياحقي شکر و خدا حافظي

كرديم ■

# طاسی سر نتیجه ریزش شدید موهاست

و شما با مصرف شامپو و تونیک طبی استیل بیان STILBÉPAN<sup>®</sup>  
ریزش موها یتان صدر صد در صد درمان خواهد شد

در بالکن نشسته بودم و حیاط را تماشا میکردم و دختر بجه ساله کلختمان کنار حوض مشغول بازی بود.

من با حسرت حرکات چاپک این دخترک را مینگردم و در اعماق دلم این آزو رو میجوشید که کاش منم میتوانست هاندن این دختر بجه راه بروم، بدوم و بازی کنم. ناگهان صدای بهم خودرن آب حوض توجهم را جلب کرد و در مقابل چشم اندازی بهم خودرن آب حوض دست و پاها را بینچشید و خستگی را دیدم. دخترک وسط حوض دست و پاها را از وسیله آب بپرون کشیده بود و ناگهان از احساس اینکه روی دویام استادم از شدت خوشحالی بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدهم مادرم مرا سینه فشرد و در میان گریه و شادی گفت:

— دختر! دوران غرق ندن بود ترا هم بخات داد. وقتی دخترک در حوض افتد تو بدون اینکه نیکاریشی که فالج هستی ازجا بلند شدی و حرکت کردی و خودرا به حیاط و خوب آب رساندی او را احتجات دادی — آه دختر، خدا بزرگ!

من که حرف مادرم را باور نمیکرم با تردید از جا برخاستم و دو قدم را زد و بعد پاشوق و دوقه به دوین پرداختم. بله، معجزه بزرگ رنگی از اتفاق افتاده بود. من میتوانست راه بروم، بدوم و بازی کنم ..... آه، خدای بزرگ! از تو سیاسکارم.

بتول سخانی — خرمشهر

## معجزه زندگی شما چیست؟

بقیه از صفحه ۹۱

بعد چون صاحب فرزندی نشند کم کم دچار غم و اندوه شدند و آسمان زندگیشان را ایرهای تبره فرا گرفت. مردوzen که به دیگر عشق میورزیدند برای پیچدار شدن بهزاد و درمانی دست زندگان خداوند دختری پاها امداد کرد. اما پیغامخانه این بجه از هدو و فلاح بود. پدر و مادر جوان بجای اینکه از داشتن فرزند خوشحال بشود بیشتر جبار غم و اندوه شدند ولی با تقدیر چه میتوان گرد؟ سالها بشت سر هم مینگذشت و دخترک روز بروز بزرگتر و زیباتر میشد. اما نمیتوانست از روی صندلی چرخدارش بلند شود و خوشکل و زیبائی او این نقصش را بیشتر بخش میکنید و پدر و مادر در را بیشتر بخار رنج و اندوه میباشند.

او هر روز در بالکن خانه روی صندلی چرخدارش میشست و با حسرت و اندوه گذشت از خانه بیرون رفته بود و بازی کند قلش را میفرشد. حالا بقیه ماجرا را از زبان خود دخترک بشوید:

— من ده سالم بود. ده سالی که تمامش روی صندلی چرخدار باشم و اندوه گذشته بود. آنروز مادرم در آشیخه خانه غذا میبخشد و کلخمان برای خردید از خانه بیرون رفته بود. من مطابق معمول روی صندلی چرخدارم

## پیغام دو تازه عروس .. بقیه از صفحه ۱۱

دخترم بیشتر از شما میدانم که وقتی اگر میخواهید، اگر مرا میشنیدید، دختری در مجله شما میخواهند: «هر چند مهره را فراموش کنید!» امریکا نامزد بیاد مذاکرات و داماد را به دوام و بقای زناشویی شان سر دیر! این شکوه و جلال متساقنه شاید بیشتر ثابت میکنند!» چه حالی پیدا میکند. آنروز خیلی خندهیدیم. آقای سر دیر! من جد روز دیگر با مهره ای که فقط از یک جلد قرآن مجید و دو شاخه نبات برسم اینکه بخانه شوهر بروم، پس لاید باید در خودتان تشكیل شده، عروس میشوند و خیال میکنند که در تهی خود، بلکه دست باره بقای و دوام زناشویی همیشه مسدت و شک زده باشد. شما را بخدا این جند و شک را بخوانید: «این ازدواج عاشقانه تریشیده شدن و بی شوهر مادرین نجات داده‌ام. و مهره بخانه شوهر بروم، پس لاید باید در دخترهای جوان خانواده، و حتی همکاران هایم دسته دسته نمیباشدند و میگویند: آقای راه را برای ما باز کردی!» آقای سر دیر! از کلمه حرف حساب هم با شما معتقدید که مهره یک میلیون تومانی دلیل «ازدواج عاشقانه» است؟ نه قربان! با اسکناس های رنگی میستندند؟ و اقاما شما معتقدید که مهره یک میلیون تومانی دلیل ازدواج عاشقانه است؟ نه قربان! با اسکناس های رنگی میستندند؟ و اقاما شما معتقدید که مهره یک میلیون تومانی دلیل ازدواج عاشقانه است؟ نه قربان! شما و آن عروس یک میلیون تومانی و شوهر عزیز دارم: اول از شما کله دارم که این خبرها را در مجله‌ای که دوستی دارم، چاپ میکنید. آقای سر دیر! شما مثل اینسته شما بخواهید بولی بکشی در زریانه شما و آن عروس پا به پا باشید و مخصوصاً با توجه پسرایران، باید تمضی ملکی گر اقامتگیرید: نوشته‌ای دارد که این نکات شست زندگی مردم را بزرگ کنید و مثل آنیه در برای دیگران بگذارید، نه نکات منفی و استثنای را. عروس یک میلیون تومان! بود، برای اینکه قیمت اینکه طرح لباس عروس را خیاط پاریسی را چاپ میکنید! ولی من که یک

باشد و بخواهد عشقش را به رخ زنش بکشند، لاید خواهد گفت: «اوه عزیزم! ترا باندaze سه میلیون و بانصد و هفتاد و پنج هزار تومان و سهاریل و دهشانی دوست دارم! برای تو باندaze گنجینه گواههات بانک علی ممیرم! عشق من بتواند از دلارهای خزانه می‌آمریکا است!!! لاید بعن میگوئید: مردم آزادند از پول خود، هر طور که دلشان میخواهد استفاده کنند! ولی اینکه از اینکه این عروس را از خانهش به هتل ونک رسانند! آقای سر دیر! این شکوه و جلال متساقنه شاید بیشتر نمیکند که اینکه بامهره که اینکه بیشتر از دختر هارا گول بزند، اما بنظر من، این شکوه و جلال بول است نه خودتان بالند نفر از رجال و استادان داشتگاه هم دراین عروسی شرکت کرده بودند، و دریک مملکت قیصر، به حکومت پول و بولدان رسان سمه خان در آمریکا است! متساقنه که عروس خانم در آمریکا درس «علوم انسانی!» می خواهد است. مگر این عروس و داماد که در آمریکا درس خوانده‌اند بضم خود نمیدیده اند که دختر پسر آمریکانی بدانند! و بیشتر همچنان که عروس خانم در آمریکا درس «علوم انسانی!» می خواهد است. مگر این عروس و داماد که در آمریکا درس خوانده‌اند بضم خود نمیدیده اند که دختر پسر آمریکانی با چه سهولت و سادگی با هم روزه و نمازش ترک نمیشود، چرا با همین یاکمیلوون تومان بپور، یاکمیلوارستان، چند درمانگاه، چند مدرسه، و یا چند بروشورگاه تاسیس نمیکنند؟ خلاصه از یک جهت از شما خیلی مفهوم که محارای این عروس یاکمیلوون تومان را چاپ کردید، و چشم عقل و هوس مر را باز کردید. من خوشحال و خوشبختم که با مهره ای میسیار کوچک و در عنین حال سیار بزرگ خودم نه تنها اعتماد شوهرم را برای همیشه جلب کرد، بلکه بچای اینکه عدمای دختر خیالبرست و معمص را به سعادت و غصه خوری و اراده، همه دخترهای میباختند که خانواده خودم را خوشحال ساخته‌اند و بقیه در صفحه ۹۶



وقتی بتهران رفتی بقیه از صفحه ۶

از لیهای راننده خون می‌آمد . وقتی  
علش را پرسیدم ، گفت : « از ذوقم  
آنقدر لیم را گاز گرفتام که خون راه  
افتداد ! »

توی همین شهر یک زن و قتی عرضه اش  
را به شهابون میداد یک سیب سرخ هم تقدیر  
کرد . مردم ساده شهرستان عجب منافقی  
دارند ! وقتی از شهر شاهپر خدا حافظی  
میگردیم ، زنهای را لیم شکاک با گیلکو گیلوا  
طلا صاف کشیده بودند !

گلی خانم موبدی زن یکی از خانهای همین ایل میگفت: «کربنید را درباریس ساخته اند و اوی ملاها و بلههای ایرانی و بعد میگفت: «هژون سر های ما واقعی عاشق دختری میشوند اور فرار میدهند ، منتها آنوقتها عاشق با اسب معنو شقان را فرار میدادند و حالا با معنو شقان !! پسر شوهم دختر عموی را میخواست که باو ندادند . یک شب دختر دخواهش را سوار اوتومبیل کرد و فرارش داد و ترد خانه پدر بزرگش ! دختر لذ دوماه در منزل پدر بزرگش بود ، تایستکه پدر و مادرش راضی شدند و ۱۵ هزار نومان شیر با گرفتند و برآمد!» در طول راه یاتک رانده کامپیون جلو دودید و بزان آذربایجانی به شهابون گفت: «۱۷ سال است که رانندگی میکنم . تصدیق هم گهانی دارم . دستور بدھید تصدیق را بدهیک همگانی تبدیل کنند چوچونکه مانع کار میشوند و چون سواد ندارم تصدیق یاتک همگانی بین نمدهند!» شهابون دستور دادند یاتک کلاس ششم ماهه برای باسوار کردن رانندگان باز کنند و بزان آذربایجانی به راننده گفتند: «قول میده درس بخواهی ! قول میده درس بخواهی !»

در خوی فقط سه ساعت توقف کردیم.  
یک زن اهل خوی میگفت: «خانم توی  
نمیشیر شهر هنوز کتف حجاب نشده؛ درختها  
جاده بر میکنند، کتابخانهایشان را زیر یغول  
میزند و بدرسه میروند!» پارسال دو تا  
دختر بودند که جرات میکنند بی جاده  
بعدسره بروند، ولی امسال آنهاه ازین  
شهر رفقاءند!»  
نهانی این شهر خلیلی بجه میآورند و  
اغلب پاجوهایشان سرگرم هستند. خانم  
پارسی مدیر مدرسه میگفت: «دستگاههای  
دولتی از ما حمایت نمیکنند و هیچگونه  
فعالیتهای اجتماعی برای زنان در این  
شهر نداشتم!» ۶۸ مدرسه داریم و ۳۵۰  
علمی زن، عمدی تهیه غذای اجتماعی زن  
نهانی شد!»

ش را در ماقو گذراندیم .  
میگویند زنهای این شهر مدن و  
تجدد و تربیت شده هستند . اغلب چادر  
رئیسیکن و دخترهایان بیت دنیال  
غسل علیعی و پر بشکی هستند . شهبانو از  
خانه های اروپائیانی که برای زار زندهها  
ساخته شده بود دیدن کردند و شب را در  
خانه ای قدری ساز و مجللی که به قصر  
فاناهای دریاد رعایت عالی و عروف است گذراندند:  
فراغ افاناهای سردار ماقو که برده های  
بری ، آئینه کاریها و گنج ریشهای حشم  
دندی را خیره میکند از بنناهایش جال  
شهر ماکوست . شهبانو سه ساعت تمام به  
بینید از آنها و گوش و کار این قصر

میگنند: «این قصر هه سال پیش ساخته شده و بدلستور سردار ماکو تمام

او برای زندگی در این سرزمین  
دور از غوغای تهران فلسفه خاصی داشت  
و میگفت: «اینجا راحتمن، چون میتوانم  
کار فوق العاده‌ای انجام بدهم. آن میدارد.  
ظرفیت سکینی را که نسبت بوطنش دارد.  
نخست بدهد. این ایده‌آل بود که باشوه هر  
بر ساختمان یک سدرگ که همگام باشد.  
نقی فکر میکنم پس از ساختن این سد،  
هشت هکتار از اراضی دشت معان زیر  
کشت میرود، قدرت و قوت بیشتری برای  
زندگی در این نقطه دور افتاده میباشم!»  
سر انجام آخرین مراحل این سفر  
بر حاضر فارسید. در آخرین روز شاهانو  
فهمه هر اهان خوش روز در این سفر از  
هر مطبقای به ناهار همگان گردند.  
شاید این اوپین بار بود که یك  
را نتند آتموبیل، یا کامیک خلبان هوسایما،  
ما مستخدم با لکلهای سربات میز گزدا  
شسته بود. شهابیو خطاب بهمه فرمودند:  
«در این آخرین ساعات شرف هفت  
وزهمان میغواستم از همه افادی که در  
بن سفر بین کماک گردند شکر کنم:  
از همه زاندارها که بالای تپه‌ها و  
در مسیر استاده بودند، از راننده ها  
که مارا در سیرین دادند، از طولانی  
گردند، از آنها که از تهران هر راه ما  
بودند: تمام خلبانها و عکاسها و بخصوص  
خبرنگاران که گاهی کار خودشان را هم  
کار گذاشته و بن در عرضه جمع گردند  
**لطفا** ورق بزینید

ضیغیره کردن آب برای کشاورزی بر روی  
رودخانه ارس در مزرعین ایران و شوروی  
خنک میشود. ارتفاع آن ۳۸ متر است  
۴۶ هزار کیلووات برق تولید میکند.  
حدود ۱۰ میلیون روبل شوروی خرج  
برد که این مخابرات بطور متساوی از طرف  
ملت ایران و شوروی برداخت میشود.  
با این سراغ تها خانم مهندسی را  
رفتمن که در ساختن این سد هندکاری  
برد: خانم مهندس فخری یهشمان زن  
بینا جوانی است که دو سال و نیم است  
دوایج کرده. فارغ التحصیل دانشکده  
مرهای زیبای تهران است، و دو سال  
بغه کار دولتی دارد.

وچی باش سوهرس برای سروچ  
ار ساختنی سد به این منظمه آمدند  
که اینها ساخته بودند هنوز بوی  
میداد. ماه عسل این خانم مهندس در  
بسیار گفت.

خانم همنسیز «پهنان» زن اول سد  
س است و کارهای تزئینی سد را آنجام  
دهد. همین چند روز پیش روشها  
خواستند یک میمهانسر ایارگار مدندان  
درست کنند و کسی را برای تزئین  
ن داشتند. همین خانم بود که ایار چند  
ر چیت در و دیوار آنرا تزئین کرد  
با شکل آبدادی آنرا آوارد. از خانم  
همنسیز «پهنان» تابلو «فتوح» بایل را  
نمود که بدیوار سالن بزرگ سد آویخته  
.  
۵.

مندانی را که در ساختن این قصر و بنی آن دست داشتند از کوه بزیر خداحافظند، تا دیگر قصیر شیبه آساخته د! مردم از آنالی خانم<sup>۱</sup> قال-طله سردار ماکوئی و خانم<sup>۲</sup> این خانه هم حرفاً غیردند. می‌گفتند: «زن و پاسیقهای بود! اتفاقر با سلیقه حالاً پس از قرنی شهابون میتواند شی در خانه او بگذراند!» از شش عزادار گذشتیم. با دیدن این خاک سمعت، این مزارع و روادخانه‌های غنی و هوای شهباورا برای این سرزمین بیاد روم:

«من آرزوهای فراوانی برای این  
نکت دارم: مثلاً برای درباره رضائیه  
خریب هم زیست. دلم میخواهد روی  
خردهای کوچک آن متلاها و همانها  
د، که مردم روزهای تعطیل را در آن  
زیارتند. یادم میخواهد روی کوههای  
پر از خانه بیست های اسکی ایجاد  
د که جوانان این منطقه بتوانند روی  
اسکی کنند. در شهر بلوچستان نیز  
بهار را دیدم که در کثار خلیج زیبائی  
ر دارد و من آنرا به ریو (روبرو)  
برزیش تشبیه میکنم. دلم میخواهد در  
منطقه امکاناتی ایجاد بتواند که مردم  
گردش بازجا بروند...»

«دل میخواهد!!.. دلم میخواهد!!..  
قابل شهابون بر از آرزوهای دور و  
ز برای ایران عزیز است. اگرتو بده  
اگر رسیدهایم: سدی که بمنظور

# هر نوع چین و چروک صورت و بدن درمان پذیر است

**بشرطی که از کرم داگرا DAGRA حاوی هورمون استفاده شود**

تلفن‌های متخصص داگرا ۱۶۷ (۰۳۲۰۶۷) و ۴۰۱۹۳۲۰ از ساعت  $\frac{1}{2}$  الی  $\frac{1}{2}$  بعدازظهر

## وقتی به تهران رفتی ..

موزیک‌جی‌های کردستان در دهکده‌ها با ترانه‌های طرب انگلیز به استقبال می‌آمدند.



و یادداشت گردن احتیاجات و دردهای مردم کلم کردند. امیدوارم دو سال دیگر با همین تیم سفری باین نقاط بکثیر و بینیم که همه قوهای این که بعزم داده ام انجام شود و خواسته‌شان برآورده شد است.

امیدوارم خداوند بهم ما در خدمت بایران غیر توفیق بیشتر عطا کند! از ارس تارضانه را با هیکوپتر رفیم و از رخانیه باک هوایی‌سای جت‌هایها و هر اهان را هرگز بروند و راه را برای هزاران دختر هوطون خود باز کنند. فقط با نشان دادن چنین فیلم و شهادتی است که بکدختر میتواند بگوید: من تحصیلکرده‌ام و درس خوانده‌ام و چیزی سرم میتوانم!

اگر نامام را چاپ کنید متنی بر گردی من و همه دخترهای جوان میکاریم و در عرض متمم بشما قول میدهم که در چنین زندگی‌سی ام که بسیار ساده و خانوادگی دوستانه خواهد بود، شمارا هم دعوت کنم.

## پیغام دو تازه عروس

بقيه از صفحه ۹۴

طرف آنها ماموریت دارم برای شهابنوسیم که: «دخترهای جوان با حراج گردند خودشان، با مهره، با نزخ گذاری روی دخترها شدیداً مخالفند. آنها انتقام دارند که چند دختر از همین خانواده‌های اشراف، که مائده‌الله همچنان تحصیلکرده ام، ریگاه می‌گشتند، عداو آگاهانه بون‌مهره بخانه شوهر بروند و راه را برای هزاران دختر هوطون خود باز کنند. فقط با نشان دادن چنین فیلم و شهادتی است که بکدختر میتواند بگوید: من تحصیلکرده‌ام و درس خوانده‌ام و چیزی سرم میتوانم!».

ارادتمند - فرشته - پایور

\* \* \*

زن‌روز - صمیمانه ترین تبریکات و درودهای ما نثار این دو خانواده جوان، این دوچفت روشنگر باد! برای هردو خانواده آرزوی زندگی‌شیرین و صمیمانه‌ای را داریم و مطمئنیم که این زندگی را هم خواهند داشت چونکه بنای زندگی را بر اصل منطق و عشق و تقوا و محبت و انسانیت ساخته‌اند ■

بقيه از صفحه ۳

## آغاز مسابقه شوهر سال

کار تو در خانه! نه! شوهر سال، زن خوش را موجودی برای را با خود، دوست خود و رفق خوش میداند. هر جا که او نماید عبور، بدرانه‌نایش میپردازد، اما هر لحظه مرد بودن خود را پنهان هر خوش نمی‌کشد و «زن بودن» اورا تحقیر نمی‌کند!

شوهر سال مردی است که میگوید: «زن‌دگی زنشوئی، یاک تجاه‌منس است! و قادری است، یاک شاک و رفاقت جاوده‌نای است! یاک‌دکاری همیشگی و از همه‌بالاتر یاک اشتراک مسامی برای بیشتر زیستن است!» او گاهی هم کیف خرد دیدست می‌گیرد و به خرد می‌برد. او گاهی هم در کارهای خانه به پرسش کلم میکند. او گاهی هم بجهایش را میخواباند و برای آنها لالاتی و قصه میگوید. او چنان مردی است که خانه بی‌وجودش، روح ندارد. او چنان مردی است که یکساعت بیش از بخانه آمده‌اند، خانه از شادی رسشار است: «شوهر بیانم خواهد آمد! دلشوز و غم‌خوار من خواهد آمد! .... بیانی می‌بران ماهیمن حالا ازراه می‌رسد! ... در نظر شوهر نموده سال مهن» وجود ندارد.

و زندگی خود، نموده برجسته‌ای از مرد ایرانی خالص، مرد ایرانی امروزی و مدرن، به‌جامه ارائه میدهد. خوشبختانه تعداد این شوهران نموده، هر سال افزونتر میشود، زیرا که هر سال به قهقهه‌رات و انساندوستی مردان ایرانی افزوده‌تر میشود. این شوهران نموده هستند که جامعه نموده فردا، خانواده نموده فردا را بنامی - گذارند: خانواده‌ای که دیگر در آن از دعوا و مشاجره و اخلاق و جدایی و اخمش و عصائب اثربی نخواهد بود.

مسابقه انسانی «شوهر نموده سال» با استفاده از تجربه‌سات و مشاورت با ارزش موسسه

انگلستان در ایران برگزار می‌گردد. این مؤسسه عظیم و مشهور هر سال بیشترین شوهر کشور انگلستان یاک مال

طلا هدیه میکند و اورا بر مسند افتخار می‌نشاند.

چگونه شوهر نموده سال را باید شاخت؟ بسیار ساده است. شوهر سال کسی است که نمیگوید: «گار عن فقط یول در اورین است وسی! شوهر سال کسی است که نمیگوید: «مردی گفته‌اند و زنی! کارمن در خارج،

## پانسیون ویژه برای دانشجویان

و محصلین سیکل دوم

شهرستانها

خیابان شاه مقابل مسجد سجاد کاشی ۲۸۸

## آموزشگاه آرایش پرستو

برای دوره جدید هر چهار می‌پذیرد

تلفن ۰۰۱۱۴

چهارراه مولوی مقابل سینما‌تمدن



## ماجراهای کارآگاه مغز طلائی

### مسابقه پلیسی:

# شکارچی شکار شده!



«کنrad پراختر»، موجودی تبهکار و بد ساقه بود و بهمین دلیل دشمن فراوان داشت. او که در انتای یک شکار دسته جمعی مورد اصابات گلوله قرار گرفته بود، به کارآگاه مغز طلائی مراجعه کرد و گفت:

«امروز در انتای شکار میخواستند به بهانه اشتباه مرا بکشند.

کارآگاه وقتی ماجرا را ز دهن («کنrad») شنید پس برد که حادثه تصادفی بوده نه سوء قصد و هدف («کنrad») متهم کردن یکی از دوستانش است. حالا شما بگویند. مغز طلائی از کجا بحقیقت امری برد؟

به دو نفر از کسانی که جواب درست بدهند بحکم قرعه یکسال زندگی مجانی تقدیم میشود.

نه! او همینه میگوید «انشاء الله ما، با هم و در کنار هم، کار خواهیم کرد، بول ذخیره خواهیم کرد، و روزی خانه‌ای خواهیم خرد! انشاء الله ما سال دیگر فرش تازه‌ای میخریم! انشاء الله مازن و شوهر خواهیم بود که در بارگاه عدل‌الله سریلد و مفتر خواهیم گفت: «خداوند! ماسخان ترا گوش کردیم، و ببروی زمینی که تو آفریده‌ای بذر خوشبختی و سعادت افکنیدن!»

ما در جست و جوی چنین شوهری هستیم که خانه خود را از روح شادی و عشق و آنسی سرشار کرده است. خلاصه تر بگویند: شوهری که کیاپ ترین گوهر این زمانه را به همسر خود بخشیده است: گوهر خوشبختی و سعادت!

### شرایط مسابقه:

الف - این مسابقه جالب، شرط مخصوصی ندارد. هر شوهری در هر سن و سالی و با هر شغل و حرف‌ای و از هر شهر و قریه‌ای میتواند داوطلبی خود را برای شرکت در این مسابقه اعلام کند.

ب - شوهر داوطلب میتواند شخصاً تقاضانامه‌ای برای شرکت در مسابقه بفرستد، و یا همسر یا فرزندان و یادوستان و اقوام نزدیک میتواند اورا برای شرکت در این مسابقه گاندیدا کنند.

ج - در تقاضا، باید باین نکات اشاره شده باشد:

۱- نام - مشخصات - نشانی و آدرس روشن و سر راست (و شماره تلفن آگردارید).

۲- سن شوهر.

۳- مدت ازدواج.

۴- تعداد فرزندان و سن و سال و میزان تحصیلات آنها.

۵- شغل و کار و تحصیلات شوهر.

۶- رضایت نامه خان و همسر و پوچه‌ها که طی آن تصدیق کنند که آقا هم شوهر نمونه‌ایست و هم پدری خوب و مهربان و دلسوز.

۷- سرح یک یا دونمونه از فداکاریهای که شوهر در طول زندگی زناشوئی برای خانواده خود انجام داده است. در این قسمت خانه‌ها باید دلایل خودرا برای گاندیدا کردن همسرشان به مقام شوهر سال ذکر کنند و با آوردن نمونه‌های بگویند که چرا او را شایسته نام شوهر سال میدانند.

۸- ارسال یک قطعه عکس. اگر این عکس دسته جمعی و همراه با اعضا خانواده - یعنی همسر و فرزندان باشد - خیلی بهتر و مناسب‌تر خواهد بود.

### مهلت مسابقه:

مهلت مسابقه ده هفته یعنی از امروز تا روز شنبه ۱۸ آبان پذیر فته خواهد شد.

هر هفته شوهران نمونه در مجله معروف خواهند شد.

لطفاً تقاضا نامه‌ها را با ادرس زیر فرستید:

تهران - خیابان فردوسی - موسسه کیهان - زن روز - شوهر سال

این هفته از شنبه  
۲ شهریور تاجمهنه  
۸ شهریور به شما  
چگونه خواهد  
گذشت؟

# ستاره‌ها چه می‌گویند؟

## متولدین خرداد

اضطراب درونی ممکن است شما را به برداشتن یک قلم ناجا و غاسطه و ادار سازد. این دلهره و اضطراب کاملاً ناجاست برآن غلبه کنید. در این هفتاهی‌های جالب و دلپذیر بودست می‌اورید. نسنجیده تصمیم نگیرید، زیرا ممکن است آینه امروز بینظرتان دلپذیر می‌باشد در آینده باعث رنج و عذاب شما خواهد شد. شما احتیاج به آزادی و جذب‌جوش بیشتری دارید. در گستار متولدین مرداده ساعت دلپذیری‌هی گذرانید.

## متولدین اردیبهشت

از اراده قوی خود برای برطرف کردن سوء تقاضی کمال خواهید گرفت. در زندگی خموصیتان کارها صد درصد مطابق میلنان علی نمی‌شود. به مقدماتی از مجردين متولد اردیبهشت اظهار علاقه و محبت می‌شود. نگذارید حادث و شک و دو لی شما را رنج دارد. با متولدین آینده خود آشناشوند. با متولدین شهریور ماه تفاهم کامل خواهید داشت. درخانوه خونسردی خود را سک کنید و اکنون هم فکر استراحت باشید. در این هفتاهی‌های کار خود را سک کنید و اکنون هم فکر استراحت باشید. در راه دور یافکر انتظار نامه شما را دارد.

## متولدین فروردین

اینرا در نظر داشته باشید که هر موجودی نقطه ضعی دارد و بدون شک در وجود شما هم نقطه ضعف کوچکی موجود است. در زندگی خصوصی شاق غییرات دلپذیر ایجاد می‌شود. به اتفاق عده‌ای به پیش نیک با سفر کوتاهی می‌برید. بعضی از متولدین فروردین ماه با شرکت زندگی آینده خود آشناشوند. با متولدین شهریور ماه تفاهم کامل خواهید داشت. درخانوه خونسردی خود را حفظ کنید. در راه دور یافکر انتظار نامه شما را دارد.

## متولدین شهریور

حتی خوشبخت‌ترین افراد هم مشکلاتی دارند، پس بمحض روبرو شدن با یک مشکل کوچک بدین و نامید نشود. خوشبینی کمال می‌کند. پیش از سرگذشت‌های سختیها کمال می‌کند. در این هفتاهی شاق احساس خوشبختی کرده و برای زندگی آینده خود تصمیم می‌گیرد. از جانب چند نفر به شما اظهار محبت می‌شود. اجازه دادهید که در کار های خاص‌ویژه می‌کند. با متولدین آذر ماه دچالت کند. ملاقات‌های دلپذیری‌یام متولدین دیمه خواهید داشت.

## متولدین مرداد

غورو و تکر که بزرگترین دشمن شماست باعث می‌شود که مرتب کارهای اشتغالی شوید. چرا به این اتفاقات سوء ظن دارد و تصریح می‌کنید که همه می‌خواهند به شما تعویض کنند؟ در این هفتاهی شاق احساس خوشبختی کرده و برای زندگی آینده خود تصمیم می‌گیرد. از جانب چند نفر به شما اظهار محبت می‌شود. اجازه دادهید که در کار های خاص‌ویژه می‌کند. با متولدین شهریور ماه ناراحت و عصبانی نشود. شما بدفع عملی کردن نقشه‌های مهمتری می‌افتید. مجرد دها در فکر سفر طولانی هستند.

## متولدین تیر

کمتر دیگران را بین انتقاد بگیرید و بدانید که خود شمام م وجود بدن عیسی نیستید. حالات روحی شما در قضاوهایتان تاثیر دارد. وضع زندگی خصوصی شما در آینده تزدیکی تغییر می‌کند. با کسانی که قلت و آمد کنید که معاشره شان برایتان دلپذیر باشد. ملاقات‌های جالبی یام متولدین شهریور ماه خواهید داشت. برای هیچ و پوچ، ناراحت و عصبانی نشود. شما بدفع عملی کردن نقشه‌های مهمتری می‌افتید. مجرد دها در فکر سفر طولانی هستند.

## متولدین آذر

با داد و بیداد و پرخاشگری هیچ مسئله‌ای حل نمی‌شود. دیگران را مجبور نمی‌کنید حقیقت شما را بگیرند. از موقوفیت‌های مناسبی که در زندگیتان پیش می‌ماید برای تصمیم گرفتن در مورد زندگی آینده خود استفاده کنید. دوستان در کارها احساس آشیان می‌کنند. ملاقات‌های دلپذیری با متولدین یهمن ماه خواهید داشت. شما باید به ساعت خواب و استراحت خود بیفزایید. هدف اصلی خود را معین کنید و برای رسیدن به آن تلاش کنید.

## متولدین آبان

مجبور می‌شود که در مورد کار مهمی تصمیم بگیرید. هنلوقی باشید تا در تضمیم گرفتن اشتباه نکنید. با خوشبینی و اعتماد پنس با مکالمات روبرو شود. ایشان را سیاه زندگی رامی‌بینید. مسائل بطور غیرمعتمله‌ای حل می‌شوند. قیدیده خودرا بدیگران تحمل نکنید. با متولدین شهریور ماه تفاهم و توافق خواهید داشت. تمرين های ورزشی، سلامت‌شمارا بیمه می‌کنید.

## متولدین مهر

تبایی باعث عقب ماندگی شما می‌شود در صورتیکه با محنتان بیشماری که دلارید می‌توانید در اجتماع شخصی موقیع باشید. قات کنید که موجود با اراده‌های هستید و زود بزود تغییر عقیله نمیدهید. سوء تقاضی بکسان خود شما از بین می‌روند. دوستان در پیشنهاد جالبی می‌کنند. در خانواده اخلاقی کوچکی ایجاد می‌شود. با متولدین دیمه دچالت دلارا خلاف می‌شود. با دوستان صمیمی خود تجدیددار می‌کنید.

## متولدین اسفند

وقتی مسئولیتی را پذیرفید باید تا به آخر آنرا علی کنید، حتی اگر خودخواهی یا تنبیلی مانع شود. افراد جالبی دور و بر شما را می‌گیرند و پیش از اظهار علاقه می‌کنند. ملاقات‌های دلپذیری با متولدین مرداده خواهید داشت. در برنامه‌گذاری خود نظر و ترتیب برقرار کنید. پیشنهاد کار جالبی بشما می‌شود. موقعیت اجتماعی و وضع مالی شما بهتر می‌شود. موقعیت شما بستگی به اراده شما دارد. منفی‌باف نباشد.

## متولدین بهمن

پنگدارید دیگران با آزادی کامل بار مسؤولیتی‌ها را بدوش بکشند و وظایف خود را علی کنند. حتی اگر قدردان کمال به دیگران است، دوستی نایجا کار بکشید. وضع زندگیتان در آینده تغییر می‌کند. در کارها اشتباه می‌کنید. دوستان قدمی خود را فراموش نکنید. آرامش محیط خانواده بستگی به رفتار شما دارد. ملاقات‌های دلپذیری با متولدین مرداده خواهید داشت. ورزش به بیرون وضع روحی و جسمی شما کمال می‌کند.

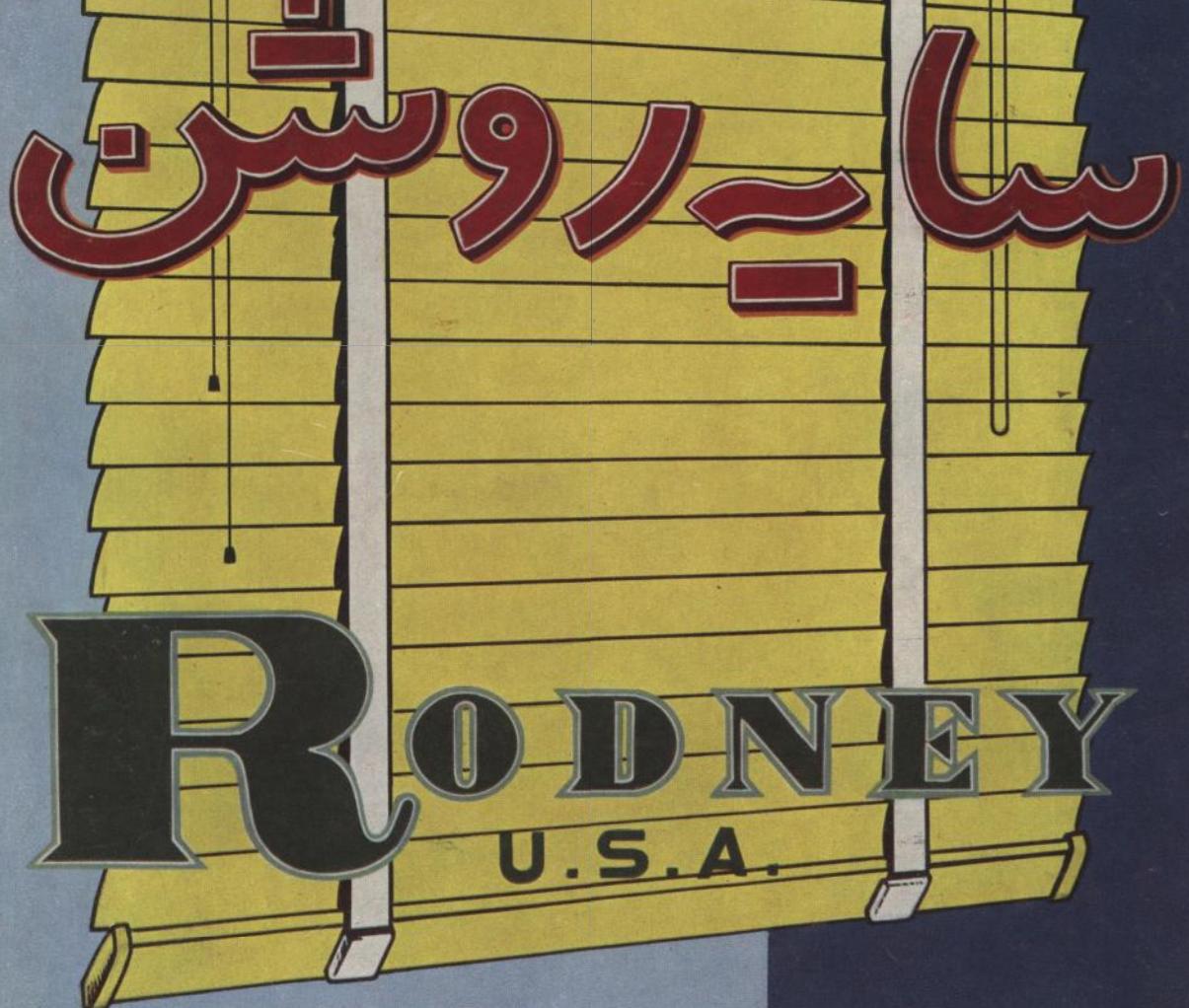
## متولدین دی

# گانز پچاری ساند رُسْن قابل شستشو



ناینده انجمنی شرکت سهامی پیش لینولوگم ایران تهران - چهارراه کالج - تلفن ۴۱۰۴۰ - ۴۷۰۷۰

کرمه لفاف



نمایندگان فروش در شهرستان ها: کرمانشاه - آقای سید محمد علی پاکتیاد خیابان شاه دکوراسیون لورد تلفن ۵۴۴۷ - رشت آقای یدالله چرماز خیابان سعدی  
نمایندگان فردوسی تلفن ۲۱۹۰ - کرج آقای فضل الله اکبری جنتب میدان فروشگاه خوبسته . شهریاری - آقای برویز تهرانی جنب اداره شهرداری فروشگاه فرنگی تلفن ۰۹۱۵۱۰ ۷۵۱۱۱

نماینده انحصاری  
در ایران

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**